



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عرفان اسلامی

ترجمہ سید محمد

جلد اول

استاذ محترم انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عرفان اسلامی جلد ۱
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۱۹	مقدمه ناشر
۲۴	پیشگفتار
۲۴	تحلیلی پیرامون عارف و عرفان
۳۳	سر چشمه عرفان
۳۹	هادیان راه
۴۲	مکتب های مدعی عرفان
۴۶	پژوهشی پیرامون مصباح الشریعه
۵۶	خطبه کتاب
۵۶	اشاره
۵۷	حمد و سپاس الهی
۶۱	ذکر
۶۲	قرآن، مرکز عرفان
۶۴	نور قرآن
۶۷	قرآن ناطق، امام علی علیه السلام
۶۹	روح و تکامل انسان
۷۲	طهارت قلب
۷۳	قلب مرده
۷۶	حقیقت شرح صدر
۸۲	توفیق عبادت
۸۵	باب ۱ در بیان حالات عارفان

۸۵	اشاره
۹۰	عرفان و عارف
۹۰	اشاره
۹۰	حقیقت باطن عارفان
۹۸	اوصاف عرفان از زبان امام عارفان
۹۸	اشاره
۹۸	خطبه همام
۱۱۰	حدیثی مهم و گفتاری حیرت آور
۱۱۱	جمال دل
۱۱۲	سیمای عارفان
۱۱۵	خوف و محبت نزد عارفان
۱۱۸	گفتاری از عارفان
۱۲۳	دوری و نزدیکی عارفان
۱۲۳	یقین بندگان
۱۲۵	عارف کیست ؟
۱۲۸	مراحل عبادت عارفان
۱۲۹	از عبودیت تا ربوبیت
۱۲۹	اشاره
۱۳۰	مراحل ربوبیت
۱۳۶	نفس و هفت مرحله آن
۱۳۶	اشاره
۱۳۸	۱-نفس اماره
۱۳۸	۲-نفس لوامه
۱۳۹	۳-نفس ناطقه یا متفکره
۱۴۰	۴-نفس عاقله یا ملهمه
۱۴۲	۵-نفس مطمئنه

- ۱۴۳ ----- ۶-نفس راضیه
- ۱۴۴ ----- ۷-نفس مرضیه
- ۱۴۵ ----- عرفان از زبان امام علی علیه السلام
- ۱۴۵ ----- اشاره
- ۱۴۶ ----- حقیقت چیست ؟
- ۱۴۸ ----- حجاب نورانی و حجاب ظلمانی
- ۱۵۸ ----- خوف
- ۱۵۸ ----- اشاره
- ۱۵۸ ----- خوف طبیعی
- ۱۵۹ ----- خوف مذموم
- ۱۵۹ ----- اشاره
- ۱۶۱ ----- علل ترس از مرگ
- ۱۶۷ ----- حکمتهایی از نهج البلاغه
- ۱۶۹ ----- خوف ممدوح
- ۱۶۹ ----- اشاره
- ۱۷۲ ----- حکمت در قرآن
- ۱۷۴ ----- ترس از خدا ریشه حکمت
- ۱۷۴ ----- انواع خوف ممدوح
- ۱۷۴ ----- اشاره
- ۱۷۵ ----- ۱-خوف از پیش آمدن خطر برای مردم
- ۱۸۰ ----- ۲-خوف از سوء عاقبت
- ۱۸۰ ----- اشاره
- ۱۸۲ ----- مواردی از سوء عاقبت در قرآن
- ۱۸۲ ----- اشاره
- ۱۸۲ ----- برصیصای عابد
- ۱۸۳ ----- ثعلبه بن حاطب

- ۱۸۵ مواردی از تاریخ اسلام
- ۱۸۷ ۳-خوف از نافرمانی خدا
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۸ خوف از عذاب گناهان در قرآن
- ۱۹۲ روایات خوف
- ۱۹۹ خوف از خدا در دعاهای اسلامی
- ۲۰۱ سرگذشت خائفان
- ۲۰۱ زن بدکاره
- ۲۰۲ یحیی و خوف از خدا
- ۲۰۲ در کنار آتش سوزان
- ۲۰۳ تشبیه نفس
- ۲۰۳ جوان خائف و مرد عابد
- ۲۰۵ ۴-خوف از عذاب گناهان بهترین عامل توبه
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۸ کیفر گناهان در قرآن
- ۲۱۰ کیفر بدی ها و خطاها
- ۲۱۱ کیفر نفاق و منافق
- ۲۱۲ کیفر شرک و مشرک
- ۲۱۳ کیفر گناهان در روایات
- ۲۱۳ عبادت های خلاف دستور حق
- ۲۱۴ غفلت از فرامین حق
- ۲۱۵ پیروی از پیشوای ستمکار
- ۲۱۶ مدعیان دروغین
- ۲۱۶ دشمنان اهل بیت پیامبر علیهم السلام
- ۲۱۷ تجاوز، قطع رحم، قسم دروغ
- ۲۱۷ متکبران

- ۲۱۸ شادی از گناه
- ۲۱۸ سبک شمردن نماز
- ۲۱۹ ضایع کردن نماز
- ۲۱۹ بخل ورزیدن از زکات
- ۲۲۰ روزه خواری بدون عذر
- ۲۲۰ گناه زبان
- ۲۲۱ عدالت خواهان ظالم
- ۲۲۱ اثر شوم غضب
- ۲۲۱ تعصب
- ۲۲۲ مانع حق مؤمن
- ۲۲۳ پیروی از طاغوت و محبت بیجا به دنیا
- ۲۲۴ دوری از طاغوت به خاطر ترس از خدا
- ۲۳۰ ۵-خوف از نقصان در عبادت
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۳ گفتگوی حضرت سجّاد علیه السلام با جابر در مسئله عبادت
- ۲۳۶ ۶-خوف از کوچکی خود، در برابر عظمت حضرت حق
- ۲۳۹ فرق خوف و خشیت
- ۲۴۶ ریشه خوف
- ۲۴۷ علم در قرآن
- ۲۴۹ علم در روایات
- ۲۵۶ امید به خدا
- ۲۵۷ سفارش های امام صادق علیه السلام به مفضّل
- ۲۶۲ خدا و گنه کاران پشیمان
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۶ اثر شوم خودپسندی
- ۲۶۷ توبه مرد شراب خوار

۲۶۸	نباش کفن دزد
۲۶۹	گنهکار امیدوار
۲۷۰	توبه «وحشی»
۲۷۲	حکایت سه مرد گنهکار در قرآن
۲۷۵	امید در قرآن
۲۷۷	امید در روایات
۲۸۶	محبت و معرفت
۲۸۶	شناخت حضرت حق
۲۸۹	صفات حق در ادعیه
۲۸۹	دعای جوشن کبیر
۲۹۱	دعای کمیل
۲۹۲	دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۹۶	خداشناسی در علم روز
۲۹۶	اکسیژن
۳۰۱	قوة هاضمه
۳۰۶	محبت در قرآن
۳۰۶	اشاره
۳۱۰	گوشه ای از محبت حق در قرآن
۳۱۲	محبت در روایات
۳۱۲	اشاره
۳۱۳	سخنی در باب عشق
۳۱۴	اقسام عشق
۳۱۷	ادامه روایات محبت
۳۲۲	دلیل خوف
۳۲۳	از چه چیز باید گریخت
۳۲۳	اشاره

- آیه اول: هوسرانان ۳۲۴
- آیه دوم: تفرقه اندازان ۳۲۵
- آیه سوم: مسخره کنندگان ۳۲۶
- آیه چهارم: ظاهر فریبان ۳۲۶
- آیه پنجم: پیمان شکنان سُست عهد ۳۲۸
- آیه ششم: کفر پدر و مادر ۳۲۸
- آیه هفتم: منکران معاد ۳۲۸
- آیه هشتم: منافقان دو رو ۳۲۹
- پرهیز از معاصی در روایات ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
- آثار شوم گناه ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- گناهان کبیره از نظر بزرگان ۳۳۴
- دلیل امید ۳۳۹
- معرفی چهره های پاک در قرآن ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- آیه اول: چهره های پاک در قرآن ۳۴۱
- آیه دوم: پرهیز کاران ۳۴۲
- آیه سوم: مؤمنان ۳۴۳
- آیه چهارم: ذاکران و صابران ۳۴۴
- آیه پنجم: مردان الهی ۳۴۴
- آیه ششم: اوصاف مؤمنان ۳۴۵
- آیه هفتم: صابران ۳۴۶
- آیه هشتم: مجاهدان ۳۴۶
- آیه نهم: رستگاران ۳۴۷
- آیه دهم: مهاجران ۳۴۷

- آیه یازدهم: ناصحان ۳۴۷
- آیه دوازدهم: پروا پیشه گان ۳۴۸
- آیه سیزدهم: بندگان حضرت حق ۳۴۸
- رشد و کمال در روایات ۳۵۰
- اشاره ۳۵۰
- ۱- عزّت در غربت ۳۵۱
- ۲- معامله با خدا ۳۵۲
- ۳- صفات شیعیان ۳۵۲
- ۴- شرط دوستی با اهل بیت علیهم السلام ۳۵۳
- ۵- حقیقت ایمان ۳۵۴
- ۶- نشانه های ایمان ۳۵۴
- ۷- موانع لذّت مناجات ۳۵۵
- ۸- یاد خدا ۳۵۵
- ۹- پرهیزکاران، پارسایان و ثروتمندان مسلمان ۳۵۶
- ۱۰- درخت دین ۳۵۶
- ۱۱- شروع و ختم هر روز با نیکی ۳۵۷
- ۱۲- شش خصلت ماندگار ۳۵۷
- ۱۳- اسلام کامل ۳۵۸
- ۱۴- از مرگ چه باک ۳۵۸
- ۱۵- بازجویی از خود ۳۵۹
- ۱۶- حفظ از آلودگی ۳۵۹
- ۱۷- بالاترین کوشش ۳۵۹
- ۱۸- بهشت در مقابل چهار برنامه ۳۶۰
- ۱۹- حفظ زبان ۳۶۰
- ۲۰- تقوای زبان ۳۶۱
- ۲۱- نشانه های خردمندان ۳۶۱

- ۳۶۱ ----- ۲۲-عوامل نجات
- ۳۶۲ ----- ۲۲-مقام سکوت
- ۳۶۲ ----- ۲۳-ضمانت بهشت
- ۳۶۳ ----- ۲۴-بیدار باش
- ۳۶۳ ----- ۲۵-عبادت ابو ذر
- ۳۶۴ ----- ۲۶-برنامه ریزی
- ۳۶۴ ----- ۲۷-جهنم؟ هرگز
- ۳۶۵ ----- ۲۸-دو سفارش مهم
- ۳۶۵ ----- ۲۹-خیر دنیا و آخرت
- ۳۶۷ ----- دلیل عشق و محبت
- ۳۶۷ ----- اشاره
- ۳۶۷ ----- تقدم محبوب بر ما سوی
- ۳۷۴ ----- نمونه هایی از تاریخ
- ۳۷۵ ----- علائم عاشقان حقیقی
- ۳۷۸ ----- عشق حق به عبد
- ۳۸۱ ----- سیره اولیای الهی علیهم السلام
- ۳۸۱ ----- اشاره
- ۳۸۳ ----- ایستادگی اصحاب اخدود تا پای جان
- ۳۸۶ ----- سخا چیست؟
- ۳۸۷ ----- ترجیح خدا بر همه چیز
- ۳۸۸ ----- او صاحب خانه را خواست
- ۳۸۹ ----- گرسنگی شقیق بلخی
- ۳۹۰ ----- فقط خدا
- ۳۹۱ ----- آیا به غیر حق چیزی انتخاب کنم
- ۳۹۲ ----- اثر معجزه آسای ادب
- ۳۹۳ ----- اختیار محبوب در سخت ترین شرایط

۳۹۵	آسیه و معبود واقعی
۳۹۷	اعتماد و توکل بر حق
۴۰۲	عوامل نجات
۴۰۶	نور یقین
۴۰۶	مراتب یقین
۴۱۰	قرآن و مسئله یقین
۴۱۲	روایات و مسئله یقین
۴۱۷	لذت امید
۴۱۸	توفیق الهی
۴۲۲	انس الهی
۴۳۲	درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷: ۷-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۸-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۹-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۱۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۱۱-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۱۲-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۱۳-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۴: ۱۴-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۵: ۱۵-۱۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸.

یادداشت: ج. ۲-۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲-۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷-۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰-۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷۱۸۴۲۲۱۸۴۶۰۴۲۲۱۸۴۶۰۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِضِيَاءِ مَعْرِفَتِهِ»

خدای را سپاس که نعمت های بی شمارش را بر بندگان ارزانی داشته و چراغ پر نور معرفت را به برکت انبیایش خصوصاً پیامبر باکرامت و اهل بیت طاهرینش در قلب بندگان خاص خود روشن نموده است. معروف العارفینی که اولین قدم برای طی کردن منازل وصال حضرتش معرفت او است که

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ».

حقیقت معرفت نسبت به اعمال عبادی به منزله روح نسبت به کالبد است و به حق، اهل عرفان و معرفت، روح و جان جهان و جهانیان هستند.

بی تردید گوهر ناب معرفت را باید در اعماق اقیانوس معارف دین جستجو نمود که می توان با قرار گرفتن در کشتی نجات ائمه اطهار علیهم السلام و مسلح شده به سلاح قرآن کریم و تفکر و تعقل و تدبّر در آفاق و انفس، خود را به اهل معرفت نزدیک نمود و وجود خود را در معرض شعاع خورشید پر حرارت عرفان و معرفت قرار داد تا بتوان در حلقه عارفان حقیقی قرار گرفت.

آنان که نفس خود را شناخته و از بند تعلقات آزادش ساخته اند و دامن از هر آنچه انسان را از خدا دور می سازد و به هلاکت می افکند، پاک و مبرا ساخته اند، ظاهر دنیا را ناخوش دارند و اندوهگین قیامت خویشند، دلشان ترسان و چهره ایشان

شاد و خندان است، جسمشان در میان مردم و دلشان با خدای عالمیان است.

اینجاست که به یقین باید گفت: جهان و هر چه در اوست، ارزانی آنان و بر غیر ایشان نامبارک بادا. جهان و هر چه در اوست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار (۱)

در مکتب آل الله علیهم السلام عارف، دارای چنین صفاتی است و این اوصاف، ظاهر فریبان سیاه قلب را از دایره عارفان بالله جدا می سازد.

مسلم قدم نهادن در این راه و قرار گرفتن در صف اهل معرفت، بی مدد خضر طریق غیر ممکن و مقدمه ورود به ظلمات و تاریکی می باشد؛ در این راه باید سایه نشین شجره طیبه رسالت و ولایت بود و از ثمره ناب آن متنعم شد و پروانه صفت بر گرد شمع وجودشان گشت، چرا که»

مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ غَرِقَ .»

مراجعه به آثار گران سنگ عالمان ربّانی و ارباب معرفت و بصیرت که شمع وجود خویش را در کسب معرفت و ره یافتن به کوی وصال آب نموده اند، راهی است برای وصال به چشمه جوشان معارف اهل بیت علیهم السلام که همانا بالا-ترین دستورالعمل سلوک برای طالب حقیقی درک مقام عرفا است.

مجموعه حاضر که تفسیری است بر کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» منسوب به حجت کبرای حضرت خالق، امام به حق ناطق، مبین المشکلات و الحقایق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام- کتابی که مؤلف محقق و ارزشمند «الذریعه» نیز آن را در زمره کتب عرفانی شیعه نام برده و متن آن را جزء دستورات

ص: ۶

عرفانی مذهب می داند (۱)- به قلم علامه محقق، حضرت استاد حسین انصاریان مد ظله العالی شرح و تفسیر شده است و از جمله آثاری است که با عنایت خاص آن ذوات مقدس علیهم السلام با تلاش های بی شائبه معظم له در طول بیش از یک دهه تحقیق و تتبع در آثار اسلامی و عرفانی و نوآوری های متنوع در بین کتبی که در این طریق تألیف شده، جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است، تا آنجا که در زمره کتب مرجع و مورد توجه خاص محققان علوم اسلامی و اندیشمندان و فرهیختگان قرار گرفت و افراد متعددی از فضایی حوزه علمیه، این اثر را مرجعی برای آثار تحقیقی خود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی در سطوح مختلف آن را مصدري برای پایان نامه های علمی خود قرار دادند.

شیوه خاص مؤلف در تفسیر «مصباح الشریعه» - که مطالعه مقدمه محققان ایشان، خصوصاً عنایت ویژه استاد به تطبیق مبانی عرفانی بیان شده در متن «مصباح الشریعه» با روایات معتبر ائمه معصومین علیهم السلام حقایقی را از این اثر روشن می سازد- برجستگی خاصی به این اثر بخشیده است که مؤیدی برای این نظریه است که نمی توان گفت این کتاب، صادره از غیر معصوم می باشد.

مؤلف محترم، علت تألیف کتاب را معرفی عرفان حقیقی و جلوگیری از انحراف جویندگان معارف الهی توسط مدعیان دروغین عرفان بیان نموده اند که از زمان چاپ اولین دوره این اثر گران سنگ در سال ۱۳۶۱ شمسی تا به امروز اثرات قابل ملاحظه ای در جامعه فرهنگی از خود به یادگار نهاده است.

بی تردید مطالعه این اثر - که در ضوء مبانی عرفان نظری از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام تألیف شده است - برای شناخت مبانی حقیقی عرفان اسلامی در جایگاه خود مؤثر خواهد بود.

ص: ۷

خدای را شاکریم که بعد از سال‌ها نایاب بودن این اثر و تقاضای فضلا و علاقمندان به مبانی عرفان نظری، این توفیق را به ما عنایت فرمود تا بتوانیم این کتاب ارزشمند را با ویرایش و تحقیق جدید در قالبی نو به عرصه فرهنگی جامعه اسلامی تقدیم نماییم.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ‌های قبلی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

حروفچینی و مقابله متن با دست‌نوشته مؤلف.

بازبینی متن و اعمال بازنگری «به اشراف مؤلف».

موضوع‌گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

بازنگری اعراب و ترجمه روایات.

جایگزینی ترجمه جدید مؤلف از آیات قرآن کریم.

استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی.

تنظیم فهرس متنوع در مجلدی مستقل.

تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلدی مستقل.

حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال‌های تألیف کتاب بوده و دخلی در موضوع کتاب نداشته است «به اشراف مؤلف».

در پایان، از همکاری کلیه عزیزانی که در نشر این اثر ما را یاری نمودند خصوصاً محققان محترم آقایان: محسن فیض‌پور - محمدجواد صابریان - عبد‌الرضا محیی‌الدینی - محمد حسین امیدوار؛ ویراستار ادبی: سید رضا باقریان موحد، مقابله: سید محمد رضا آصف؛ حروفچینی و فهرست‌نگاری و صفحه‌آرایی:

سید حسین امامی نجفی کمال تشکر را داریم؛ امید که در درگاه احدیت قبول افتد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد المرسلين و على اهل بيته الطاهرين

تحلیلی پیرامون عارف و عرفان

اگر عرفان را حالتی ملکوتی و حقیقتی روحانی و الهی بدانیم، چنان که بسیاری از بینایان و آگاهان و سالکان مسلک محبت و عشق آن را حال می دانند و از آن تعبیر به حالت عرفانی و آسمانی می کنند، باید مایه و ریشه آن را در اعماق قلب و باطن جان و سر وجود جستجو کرد.

در این صورت، عرفان لطیفه ای است الهی و حقیقتی است فطری که به صورت قوه و استعداد در خزانه وجود انسان از جانب حضرت محبوب قرار داده شده که برای رسیدن به آن حالت باید معارف و اخلاق و مضامین ادعیه وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام را با کمک قرآن و روایات پرورش داد، تا جایی که تمام آلودگی ها از مملکت وجود آدمی رخت بر نهد و فرار را بر قرار ترجیح داده تا انسان مصداق حقیقی عارف شود.

و اگر آن را جزء مسائل نظری و علمی به حساب بیاوریم، چنان که گروهی بر این عقیده اند، باید آن علم را از اهلش اخذ کرد و با عمل به آن در باطن وجود خود حالت عرفانی به وجود آوریم (۱).

ص: ۱۰

۱- ۱) - موضوع این علم شناخت حق و اسما و صفات اوست و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده اند، عرفان می نامند. عرفان، به معنای شناخت و در اصطلاح، معرفتی قلبی که از طریق کشف و شهود و نه از بحث و استدلال حاصل می شود. عارف، کسی است که از خودشناسی نیل به خداشناسی دارد و علم او به حقایق و معانی الفاظ است. عرفان در اسلام و نیز دیگر ادیان شرقی به صورت بالاترین دانش بوده به گونه ای که تصور معین و محدودی از آن در طبیعت هست و در واقع قالبی را ارائه می دهد که در آن، علوم جهان شناسی سنتی-چنان که شایسته است-قابل فهم می گردند. عرفان از این حیث سرچشمه زندگی است و عارف، همه چیز را در آن عبارت از تجلیاتی از اصل الهی می داند که از هر تعینی، حتی از وجود که نخستین تعین آن است، برتر می باشد. در جهان شناسی عرفانی همه موجودات متجلی خواه محسوس و خواه نامحسوس به حسب درجه ای که عقل را انعکاس می بخشند و نیز به حسب هستی خود با این مرکز ارتباط دارند. «علم» هر موجود حلقه اتصال مستقیم آن به عقل کلی یا «کلمه» است که به وسیله آن، همه چیز به وجود آمده است. درجه هستی هر آفریده تجلی ای از وجود محض در سطحی از وجود کیهانی است و به سبب همین تجلی هر موجودی «شیئی» است و عدم نیست. معرفت عرفانی قابل تردید نیست؛ زیرا معلوم در عرفان، ذات و صفات خدا است و این شناخت مبتنی بر این فرض است که او موجود واحد است و به چیزی شبیه نیست و نیز چیزی به او شبیه نیست. شناخت صفات او به این مفهوم است که او حی، علیم، سمیع و بصیر است. این شناخت از استدلال و شهود به دست می آید. این معرفت متضمن دو اصل است: ۱- فعل عقلی، پدیدارهایی که دارای خصوصیت عینی اند و در عین حال به وسیله عقل درک می شوند، ۲- حصول، به مفهوم نتیجه چنین فعلی که صورت شیء در ذهن است. عارف، عالم را از دو جنبه شهود می کند: الف- رمز مثبت، ب- وهم منفی. تجلی که دارای جنبه واقعیت است مظهر درجه عالی تری از واقعیت است و تا حدی که از اصل جدا شده و با آن غیریت پیدا کرده وهمی است. در عرفان اسلامی، جهان، هیکل «کلمه» است و چون کلمه به صورت عالم صغیر در انسان متجلی می شود، عارف هر اندازه با سرچشمه نورانی هستی اتصال پیدا کند، یگانگی او با جهان بیشتر می شود. دعای عارف این است که «ببیند» معرفت هر وجود جزیی و هر مرتبه ای از علم، به معرفت وجودی آن رهنمون است، این معنا زیربنای عرفان است. ملا محسن فیض کاشانی گوید: «عرفان و اشراق شجره نبوت است». عرفان، فن نیست بلکه علمی است که دارای موضوع، مبادی و مسائل مخصوص به خود است و در عین حال با همه علوم سازش و ارتباط دارد. عرفان شیعی: عرفان، مصدر است به معنای شناختن و دانستن بعد از نادانی که ریشه ثلاثی مجرد آن از عَرَف و عَرَف به معنای شناختن و معانی متعدد دیگری که در کتب لغت ملاحظه می گردد. مشتقات عَرَف در ۷۱ آیه از آیات کریمه ذکر شده است. عرفان، حالتی است که در بخش عملی به روابط انسان با خودش و جهان و خداوند می پردازد تا آنجا که آدمی به توحید کامل نایل آید و به این بخش از حالات انسانی سیر و سلوک گویند. برای عارف جهان جز خداوند، اسما و صفات و تجلیات او چیز دیگری نیست که فرمود: «فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» «پس به هر جا روی آورید رو به سوی خداوند است» بقره (۲): ۱۱۵، و نیز: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «او است اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز دانا است» حدید (۵۷): ۳. عرفان، شناسایی حق و راه و روشی است که اهل

الله برای شناسایی حق برگزیده اند. خاقانی گوید: هر مؤمن که ز اهل عرفان باشد خورشید سپهر فضل و احسان باشد یا حکیم ناصر خسرو گوید: شفای درد دل ها گشت عرفان ز عرفان روشن آمد جاودان جان علاوه بر آنچه در آیات قرآن کریم از نشانه های عرفانی یاد شده زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازتابی از زندگی معنوی و سرشار از اشارات عارفانه آن حضرت بوده است. زندگی زاهدانه امام علی علیه السلام پرورش یافته دامن رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در قالب سخنان گهربار آن حضرت در نهج البلاغه و اشارات و تلمیحات امام علی بن الحسین علیهما السلام در صحیفه سجاده نمونه و سرمشق آشکاری برای عرفا است. امام علی علیه السلام که بنابر دلایل موجود، زندگی سرشار از زهد و پارسایی داشته و بر ظاهر و باطن امور آشنا بوده، سرمشقی برای شیعیان خود قرار داشته و عرفا و صاحبان طرائق عرفان و تصوف در قرون بعد اهتمام خاص در رسانیدن طریقتشان به وجود مقدس ایشان داشته اند. فرازهای ادعیه اسلامی برگرفته از اشارات عرفانی است که موجب رسوخ ذکر و یاد الهی در دل و باعث سیر شهودی و کشف وجودی باری تعالی در قلوب اهل کمال است که از آن جمله می توان به دعای کمیل و دعای ابو حمزه ثمالی اشاره نمود. پس از امام علی علیه السلام چهار تن به عنوان ارکان شیعه معرفی شده اند: سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، عمار یاسر و مقداد بن عمرو. این مجاهدان از صحابه و اهل صُفّه بودند که می توان آنها را از مخلصین بارگاه ربوبی و از مؤمنان پاک سرشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بالاخره از یاران امام علی علیه السلام و از عرفای به حق و دانایان شیعه واقعی و عرفان خالص به حساب آورد.

گسترده‌گی مسئله، ما را نسبت به این معنا هشدار می‌دهد که هر کتابی گرچه معنون به عنوان عرفان باشد و هر شخصی گرچه مشهور به عرفان باشد، قابلیت تغذیه انسان را در این جهت ندارد.

کتابی که مایه‌های اصیل عرفان نظری در آن است، فقط کتابی است که مطالبش را از سرچشمه وحی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام گرفته باشد.

و عارف حقیقی کسی است که قواعد عرفان را از مقرّبان در گاه حق و صدیقان و صالحان و اولیای واقعی گرفته باشد و خود را محقق به آن حقایق نموده و جان را منور به نور ملکوت کرده باشد.

بنابر نظر اول، عرفان، عبارت از حالی ملکوتی و مایه‌ای آسمانی و فطری است که در مرحله اول در عمق و جان و ذات نفس همراه با نور ایمان و یقین به قیامت تجلّی می‌کند و سپس آثارش در اعمال و حرکات و رفتار و اخلاق آدمی ظهور می‌یابد.

عرفان، رشته و پیوند و اتصال پر قدرتی است که انسان خاک نشین را، به سرّ السرّ عالم پاک، یعنی مبدأ هستی پیوند می‌دهد و از این طریق تمام ابواب رحمت و برکت را به روی قلب و جان آدمی باز می‌کند.

عرفان، از انسان موجودی برتر، وجودی والا، منبعی پر خیر، متحرّکی توانا،

سالکی خالص، رزمنده ای پر توان، جهادگری با قدرت، زاهدی وارسته، عابدی مقبول و مناجات کننده ای در شب و متضرعی در سحر و مستغفری در سجده و شیری در میدان نبرد به وجود می آورد.

عرفان، جوهره حیات انسانی، صراط مستقیم الهی، حرارت روحی، عشق درونی و گرم ترین شعله محبت آدمی به خدای جهان آفرین است.

عرفان، راه خدا، مسلک انبیا، مایه جان اولیا، طریق اصفیا و مدرسه پر قدرت معصومین علیهم السلام است.

عرفان، به معنای شهود عظمت حق تعالی، از طریق بینایی دل است و این بینایی محصول معرفت انسان به حضرت حق می باشد و این معرفت جز از طریق شناخت انبیا و قرآن و امامان علیهم السلام و پیروی از آنان به دست نمی آید و عبادت بدون حال عرفانی و تضرع و انابه و توبه و زاری، ارزش چندانی ندارد.

عرفان، حقیقت عبادت، خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود عظمت حق تعالی بر دل ظاهر می شود و این چنین سعادت موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید اولین و آخرین علیه من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها و متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت، پس به ضرورت، ملازمت علمه که وارثان دینی اند (۱).

عرفان، زدودن حکومت و محبت ما سوی الله از قلب و هر محبت و کششی را تابع عشق حق قرار دادن و نیز آراسته شدن اعضا و جوارح به اعمال مورد رضایت الله و زیور گرفتن جان از اخلاق الهی است.

عرفان، آزادی از خودپرستی، رهایی از اسارت مادیّت و مقید شدن به قید

ص: ۱۳

بندگی حق و منور شدن جان به نور و صبغه الهی است.

[صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً] (۱).

رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟

عارف آن انسان با کرامتی است که با شعور و درایت و با اراده قدرت، بر اساس معارف الهی، در صراط مستقیم حق حرکت کرده، تا جایی که قلبش عرش خدا شده و خانه دلش به نور عالم ملکوت منور شده است.

عارف بزرگ، سید حیدر آملی در کتاب کم نظیر «جامع الاسرار» درباره عارف مؤمن می گوید:

«فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ أَنْوَارٌ: نُورُ الْمَعْرِفَةِ، وَ نُورُ الْعَقْلِ، وَ نُورُ الْعِلْمِ.

فَنُورُ الْمَعْرِفَةِ كَالشَّمْسِ، وَ نُورُ الْعَقْلِ كَالْقَمَرِ وَ نُورُ الْعِلْمِ كَالْكَوْكَبِ.

فَنُورُ الْمَعْرِفَةِ يَسْتُرُ الْهَوَى، وَ نُورُ الْعَقْلِ يَسْتُرُ الشَّهْوَةَ، وَ نُورُ الْعِلْمِ يَسْتُرُ الْجَهْلَ.

بُنُورِ الْمَعْرِفَةِ يَرَى الْحَقَّ، وَ بِنُورِ الْعَقْلِ يُقْبَلُ الْحَقُّ، وَ بِنُورِ الْعِلْمِ يَعْمَلُ بِالْحَقِّ (۲)».

در قلب مؤمن با معرفت سه نور است:

۱- نور معرفت.

۲- نور عقل.

۳- نور دانش.

نور معرفت چون خورشید است، نور عقل مانند ماه و نور دانش هم چون ستاره.

نور معرفت، حکومت هوی را از بین می برد، نور عقل قدرت شهوت را

ص: ۱۴

۱-۱ - بقره (۲): ۱۳۸.

۲-۲ - جامع الاسرار: ۵۸۴.

می پوشاند و نور دانش جهل را فراری می دهد.

به نور معرفت حق مشاهده می شود، به نور عقل حق پذیرفته می گردد و به نور دانش به حق عمل می شود.

سالکان مسلک عشق می گویند:

برای رسیدن به حق و حقیقت، بایستی مراحل طی کرد، تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند.

تفاوت اهل عرفان با فلاسفه این است که عارفان تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند بلکه با وجود تصدیق آن، به یک مرحله ای که فوق آن است قائل هستند، و آن را مرحله شهود می نامند؛ می گویند:

پس از آن که نفس از مقام حس و عقل و برهان صعود کند، می تواند با ممارست معنوی و معراج روحانی به مقام بالاتری ترقی نماید و حقایقی را بدون یاری برهان و حس دریابد و مشاهده کند و به طور کلی از مرحله دانش به مرحله بینش برسد و این چنین دانش است که در برابر حکمت استدلالی عرفان نامیده می شود.

عارف با این بینش الهی که با ریاضت‌های شرعی و تقوای خالص و توجه به آیات قرآن و سنن مرسلین به دست آورده، به توحید شهودی رسیده و برای یافتن حق دنبال دلیل نیست که با عمق قلب این معنا را یافته که خود پیکره دلیل ساخته و پرداخته حق است و آن را آن قدرت نیست که آینه تمام نمای حضرت محبوب باشد.

چنان که امام عارفان، وجود مقدس امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که عرفان خالص اسلامی است، به پیشگاه حضرت ربّ العزّه جلّ و علا در باب توحید شهودی عرضه می دارد:

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ؟

خداوندا! چگونه با این موجودات که در وجود خود نیازمند تو می باشند راهیابی به سوی تو داشته باشم؟

سر چشمه عرفان

با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته ملاحظه کردید، جستجو در تاریخ حیات انسان که چه شخصی پایه گذار مکتب عرفان بوده و یا به وسیله چه گروهی از اهل دین این مدرسه بنا گذاری شده، کار با مفیدی نیست.

زیرا، وقتی حقیقتی به صورت مایه و استعداد و ذوق و شوق و نیاز و احتیاج، در ذات انسان نهفته است، باید آن را از حضرت محبوب دید.

به حقیقت که لازم است از عرفان و حال عرفانی به عنوان یک واقعیت ملکوتی و سرّ خدایی که در اعماق جان ریشه دارد یاد کرد.

این انسان است که به دور از غوغای حیات عاریت، احساس می کند که در درونش عشق به مبدأ هستی و علاقه به پاکی جان و طهارت درون و پای بندی به حقایق و واقعیت ها و توجه به دانش و بینشی ما فوق دانش و بینش مادی موج می زند.

این انسان است که می خواهد اضطراب درونش را با کمک عاملی قوی و حقیقی غیر از عوامل مادی که خود عامل اضطرابند، تبدیل به امنیت کند.

این انسان است که در جستجوی اتصال به حقیقت و واقعیت مجاهده می نماید.

و این انسان است که علاقه دارد با تمام هستی وجودش در سرزمین عشق و محبت خیمه زده و کاری کند که برای همیشه از ناراحتی وجدان راحت باشد.

این انسان است که در فطرتش می یابد، حقیقتی او را به سوی خود جذب می کند و از او می خواهد که در کنار وی قرار گیرد.

این انسان است که علاقه دارد تمام افراد بشر در کنار او راحت و در امنیت و آسایش باشند.

این انسان است که مشتاق فهم حقایق عالی هستی است و می خواهد اسرار عرصه گاه حیات بر او کشف شود.

این همه عشق و علاقه و ذوق و شوق که هم چون دریا در باطن انسان موج می زند همان مایه ای است که اهل دل از آن تعبیر به استعداد عرفانی و حالت عرفان خواهی می کنند.

این قوه و استعداد است که اگر با قوانین وحی و ریاضتهای شرعیّه رشد کند، انسان به آن چه که فطرتاً در طلب آن است، می رسد.

این واقعیت که در دل و جان ریشه دارد، همان کششی است که از جانب معشوق واقعی در اعماق هستی انسان عاشق قرار داده شده که عاشق به محض توجه به این حقیقت در تکاپو می افتد و به دنبال آراسته شدن به حقایق حرکت می کند و در ابتدای حرکت و سلوکش حس می کند که بدون راهبری الهی و خود ساخته ای ملکوتی قدرت سیر و سفر و حرکت در این راه پر خطر را ندارد، راهی که راهزنان درونی و برونی برای راهزنی در زوایای آن کمین کرده اند.

عاشق عرفان و حال باید بداند که خضر این راه در درجه اول، انبیا و امامان علیهم السلام و سپس عالمان ربّانی هستند که جانشینان آن بزرگوارانند.

بنابراین، سرچشمه این حالت حضرت محبوب است و اوست که این مایه را در جان قرار داده و به وسیله راهنمایان راه از قوه به فعلیت می رساند و اوست که مایه عشق به خودش را در دل و جان انسان قرار داده و می خواهد که انسان از تمام

وسائل و ابزار مادی و معنوی به عنوان وسیله، برای رسیدن به معشوق حقیقی استفاده کند.

آنان که برای رشد حال عرفانی در راه انبیا و امامان علیهم السلام قرار گرفتند، به آن چه باید برسند رسیدند و آن بینشی که باید پیدا کنند، پیدا کردند و در این مسیر به خاطر رنج عبادت و حرکت در راه بندگی، از اشراق و تجلی حق بر قلب خود برخوردار شده و به مقام معیت رسیدند.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] (۱).

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (۲).

خدا با صابران است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَحْتَمِلُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که برای من با خداوند حالاتی است که نه ملک مقرب و نه پیامبر مرسل طاقتش را ندارند».

اگر گفته شود علت رسیدن انسان به این مقامات عالی، همان حالات درونی همراه با عبادات الهی و ملکوتی است صحیح گفته شده.

این فقیر پایه گذار عرفان را بزرگان هند یا حکمای یونان یا دانشمندان قدیم ایران

ص: ۱۸

۱-۱) -نحل (۱۶): ۱۲۸.

۲-۲) -بقره (۲): ۱۵۳.

۳-۳) -روح الارواح: ۳۴۸ با کمی اختلاف.

نمی داند بلکه اینان به وجود آورنده بعضی از قواعد فلسفه و حکمت اند و عرفان و حال حقیقتی است که ریشه خدایی دارد و در اعماق قلب و جان هم چون گوهری آسمانی نهفته شده که ظهور آن با ایمان به خدا و قیامت و اجرای دستورهای حق و پیروی از سنن شرعیّه میسر است.

حالت نیازمندی انسان به حضرت حق و کششی که به آن سو دارد، حالت عرفانی است. این حالت باید به دست فرستادگان حق از قوه به فعلیت برسد.

آنان که برای پاسخ گفتن به این حالت نیازمندی، متوسّل به مدعیان عرفان و افرادی غیر از فرستادگان حضرت محبوب شدند، بیراهه رفته و به جایی نرسیدند.

تأمین مسائل این راه، وقف نبوت و امامت و قرآن مجید است.

سالکان این وادی و مسافران این راه و قاصدان این معنی می گویند:

بنای برنامه خود را در این مسیر بر چهار حقیقت قرار ده:

۱- معرفت خدا و اسماء و صفات و افعالش.

۲- معرفت نفس و شرور و خطرها و خواسته های غیر شرعی آن.

۳- معرفت وساوس و کیدها و و دام های دشمن.

۴- معرفت دنیای منهای حق و غرور و فتنه انگیزی و زرق و برقص.

پس غیر انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام، چه کسی می تواند منبع این معارف باشد، تا برای به دست آوردن این چهار رشته معرفت به او متوسّل شد؟

هر که را بنگرید به هر جا که رسیده باشد باز نیازمند به انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن در این چهار حقیقت است.

من منکر نیاز انسان در طریق خدا-به وقت نبود انبیا و ائمه علیهم السلام و غیبت ولی عصر علیه السلام- به عالم ربّانی نیستم، ولی می دانید که عالم ربّانی و فقیه واجد شرایط

واسطه ای بیش بین ما و فرستادگان خدا نیست. او از خود چیزی ندارد، آن چه می گوید از منابع وحی است، به این خاطر بالاستقلال نمی تواند قطب عارفان و مرجع سالکان باشد، بلکه خود او در راه است و با تمام وجود مجاهده می کند تا به یقین واقعی و ایمان حقیقی برسد و چون در این راه بیش از دیگران زحمت کشیده به او اجازه می دهند که دست گمراهان و عقب افتادگان را گرفته و با خود هم سفر نماید.

آیا از علمای ربّانی و واجدان شرایط احدی را سراغ دارید که بدین مقام که قطب عالم امکان، ملجأ و مرجع سالکان، فروغ قلب عارفان حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام قدم گذاشته رسیده باشد؟

لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا (۱).

اگر پرده هم کنار رود بر یقین من چیزی افزوده نخواهد شد.

در هر صورت، با این همه مایه های فطری و روحی و با توجه به هدایت حق که مبلّغ و رساننده اش به انسان انبیا و ائمه علیهم السلام هستند، اگر کسی در راه رشد و کمالش به مجاهده برنخیزد و برای به فعلیت آوردن استعدادهایش زحمت نکشد برابر با روایت زیر از رحمت حق محروم است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: النَّاقِصُ مَلْعُونٌ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ناقص ملعون است.

با نظر به مجموع آیات و روایات، این جمله متوجه کسانی است که می توانند عقل و قلب خود را تکمیل کنند، ولی هوی و هوس های حیوانی آن ها را از تکاپو در

ص: ۲۰

۱- ۱) -غرر الحکم: ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۶؛ مستدرک سفینه البحار: ۱۱۹/۹.

۲- ۲) -المنهج القوی: ۳۵۲/۲.

این راه متوقف می سازد.

ادله فراوان از نقل و عقل در دست داریم که آنان که از نظر خلقت تکوینی ناقص به دنیا می آیند، یا بدون اختیار برای آن ها نقصی در این زندگانی خواه از نظر عضلانی و خواه از نظر قوای درونی ایجاد می شود، مورد رحمت و لطف الهی قرار خواهند گرفت.

در «جامع الصغیر» (۱) از رسول حق صلی الله علیه و آله روایت شده:

از دست دادن چشم و یا گوش موجب بخشوده شدن گناهان است و هر چیزی که از بدن ناقص شود به همین منوال موجب لطف و عنایت خداوندی خواهد بود.

روشن است که ملا-ک دوری و نزدیکی به خداوند از نظر نقص و کمال مربوط به توانایی و اختیار است، خواه آن نقص و کمال مربوط به خرد بوده باشد و خواه به اجزای بدن.

به طور کلی هر کس که بتواند در تکمیل خود بکوشد و خویش را از نقص رهایی دهد، این شخص در زندگانی موفق شده است، ولی اگر به جهت هوی و هوس، یا تنبلی و مسامحه اقدام به رفع یا دفع نقص ننماید او ملعون است، خواه نقص مربوط به عقل و خرد باشد و خواه مربوط به مرکب مادی (۲).

کسی که در مقام به دست آوردن رشد و کمال برآید و این راه را تا سر منزل مقصود بپیماید به معدن نور متصل می شود، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ (۳).

«از بینایی درون مؤمن بپرهیزید؛ زیرا او با نور خدایی می نگرد».

ص: ۲۱

۱- ۱) -جامع الصغیر: ۱۹/۲.

۲- ۲) -تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی: ۱۵۰/۴.

۳- ۳) -سفینه البحار: ۳۵۶/۱.

انبیا و امامان علیهم السلام سر حلقه عارفانند، کسی همانند آن بزرگواران خدا را نشناخت و به برنامه های حق عمل نکرد، حالی مانند حال آنان نبود و هم چون آنان کسی به مقام قرب نرسید. مخلصین، صابریں، متوکلین، صالحین، صدیقین، مقربین تعبیرهای بلندی است که قرآن از مقامات روحی و عملی آنان نموده، وقتی گفته می شود عباد الله، اصفیاء الله، اولیاء الله، مصداق اتم و اکمل آنانند.

آن اهل کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و بینش راضی بقضاء الله، تسلیماً لامر الله، داعیاً الی الله، متوکلاً علی الله و هادی و مهدی بودند.

همانان بودند که بر اثر مقام عصمت و پاکی جان و طهارت باطن و حسن اخلاق و عمل و مجاهدت در راه محبوب به نبوت و امامت رسیدند، تا همه انسان ها را به نور حق منور کرده و جان و دل آنان را به آینه تجلی انوار ملکوت جلا دهند.

انبیا و امامان علیهم السلام عظیم القدر، ابتدا انسان را به مسئله توحید توجه داده و در صدد پاک کردن قلب انسان از کدورت شرک برآمده و برای خاطر زدودن زنگ کفر از عمق دل او کوشیدند و پس از فراهم آوردن زمینه تزکیه نفس، به ارائه نقشه و طرح و راه رسیدن انسان به خدا قیام کردند.

انبیا برای اجرا شدن مسائل اخلاقی و عملی، ضامنی چون ایمان به خدا و روز قیامت قرار دادند و در تمام شؤون حیات و زندگی، انسان را تشویق به پیاده کردن دستورهای الهی، به خصوص مقررات روحی و اخلاقی نمودند.

در زمینه تعالیم وحی و سنن انبیا، هر کس بیشتر دنبال فهم حقایق و واقعیت ها برآمد، بیشتر تشنه حرکت و عاشق رسیدن به مقام قرب شد.

گروهی آن چنان عاشقانه این راه را پیمودند که صاحب سر و دارنده علم بلایا

و منایا شده و لیاقت یافتن اسم اعظم را پیدا کردند:

«ارواحِ الأَحْبَابِ فِي قَبْضَةِ الْعِزَّةِ يُكَاشِفُهُمْ بِذَاتِهِ وَيَلْطِفُهُمْ بِصِفَاتِهِ (۱)».

روح عاشقان در قبضه عزت معشوق است، با ذاتش بر آنان تجلی می کند و با صفاتش با آنان ملاطفت می نماید.

عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود، طرب و شادی می کرد، گفتند: این چه طرب است؛ گفت: در این طرب چه عجب است؛

«وَقَدْ قَرَّبَ وَصَالُ الْحَبِيبِ وَفِرَاقُ الْعَدُوِّ (۲)».

«وصال محبوب نزدیک شد و نقطه جدایی از دشمن که نفس اماره است رسید».

با رسیدن به مقامی که وحی برای انسان مقرر نموده، همه شئون آدمی خدایی می شود:

حرکت به دستور خدا و برای خدا و از خدا و به خدا و این است عاقبت خلوص و متابعت از روش انبیا.

[إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] (۳).

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوي او بازمي گرديم.

هنگامی که انسان با کمک حق و با پیروی از تعالیم انبیا و امامان علیهم السلام، با همتی والا و اراده ای قوی، به حرکت در راه مستقیم الهی موفق شد و به فهم این حقیقت رسید که آن چه در میدان وجود خودنمایی می کند و همه علل و اسباب و ابزاری

ص: ۲۳

۱-۱) - روح الارواح: ۳۴۸.

۲-۲) - روح الارواح: ۳۴۸.

۳-۳) - بقره (۲): ۱۵۶.

است که برای رسیدن به مقام قرب در اختیار انسان نهاده شده، دیگر چیزی را به عنوان هدف انتخاب نمی کند و درگیر برنامه های ظاهری نمی شود بلکه از تمام وسائل برای رسیدن به قرب معشوق بهره می گیرد و بالاتر این که از تماشای علل و اسباب هم چشم پوشیده جز به حق نظری برای او نمی ماند.

حق جلّ جلاله اسما و صفات خود را بر عالم جلوه کرد تا عاشقان در کار آمدند، مشتاقان در طلب دیدار آمدند، به حکم عزّت پرده کبریا ببست، علم عظمت بزد، نعمت تعزّز سراپرده جلال خود گردانید تا دل های عزیزان کباب گشت و دیده های محبان معدن آب.

هر بار که در اهتزاز آیند و در طلب راز آیند از ستّارات جمال صمدیت ندای احدیت می آید که «بُعْدًا بُعْدًا».

ای مشتی خاک! تو را چه یارای آن بود که گرد ساحت فردانیت گردی و هر بار که کأس یأس بنوشند و قرطه افلاس بپوشند و سر در گریبان حیرت کشند و از یافت نومید شوند، از سرادقات جمال الهیت ندای لطف آمیز می آید که «صبراً صبراً» هم بر درگاه جلال ما به هر امید مشاهده جمال ما روزگار می گذارید و در میان آتش خوش می باشید، اگر چه شب و تاریک است، دل قوی دارید که طلوع صبح نزدیک است.

او جلّ جلاله شمشیر قهر خود بر فرشتگان به کار نداشت، بر شما به کار داشت؛ زیرا که حیات حقیقت شما راست:

[وَ لِيُنَبِّئَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا] (۱).

و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست.

ص: ۲۴

ای فرشتگان، شما خزائن تسبیح و تقدیس آباد می کنید و «سبحان الله» و «الحمد لله» می گوید که آدمیان گاه گداخته بلای مانند و گاه نواخت عطای مانند، گاهشان به شمشیر قهر بسمل می کنیم و گاهشان به نظر لطف مرهم می نهیم.

اهل دلی عاجز راه گشته بود و عمر در رنج بسر برده، به آخر روزی چند جان می کند، پس سپری شد، بر سینه وی دیدند نبشته که «هَذَا قَتِيلُ اللَّهِ» (۱)!!

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که پس از رشد حالت عرفانی، توقّف در هیچ یک از منازل آن جایز نیست بلکه تمام وجود انسان باید به طرف محبوب تا رسیدن به اوج وصال در حرکت باشد و لحظه به لحظه باید از خطراتی که به وسیله هوای نفس متوجّه انسان است برحذر بود و ایمنی، خروج از دنیا همراه با ایمان و حالت تسلیم به حق است.

مکتب های مدعی عرفان

در سطور گذشته بیان شد که عرفان واقعی است الهی که به صورت جذبه و حال در نهاد انسان ریشه دارد و سرچشمه آن رحمت و عنایت خداست و رشد دهنده اش نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام و نصایح و مواعظ عالمان ربّانی است، عالمانی که شاگردان مخلص مکتب نبوت و امامت اند.

متأسفانه در تاریخ حیات گروهی از این جذبه و کشش و حال درونی انسان سوء استفاده کرده و جدای از قواعد الهی و حکمت ربّانی، قواعد و دستورها و مسائلی از پیش خود ساخته و بشر جستجوگر را به سوی خود دعوت نموده و او را به راهی غیر از راه حضرت محبوب انداختند و از حریم نبوت و امامت دور کرده، به ضلالت

ص: ۲۵

و گمراهی کشیده و بین آنان و حقیقت تفرقه ایجاد کردند.

من فکر نمی‌کنم مدعیان عرفان در یونان و هند و ایران قدیم از انبیای الهی خبر نداشتند، چنانچه رؤسای صوفیه اهل تسنن در عصر بنی امیه و بنی عباس بی‌خبر از امامت امامان معصوم شیعه نبودند.

ولی هوای نفس مدعیان مکاتب عرفانی اجازه نداد مردم نیازهای باطنی خود را به وسیله وحی برطرف کنند، چنانچه سردمداران صوفی گری در عصر ائمه علیهم السلام اجازه ندادند مردم متوسل به ولایت شده و از آن منبع تغذیه کنند.

تأسف‌بارتر این‌که هر روز در گوشه‌ای هوی پرستی، با علم به نبوت انبیا، ادعایی سر داد و در نتیجه گرایش گروهی به او مکتبی به وجود آمد.

تعداد این مکتب‌ها به اندازه‌ای است که تا کنون شماره دقیق از آن‌ها به دست نیامده.

در یک مجله علمی خواندم که در هندوستان فعلی بیش از پانزده میلیون مکتب که قسمت عمده‌ای از آن مدعی عرفان است وجود دارد!!

اگر مکاتب قدیم یونان و اسکندریه و ایران را هم به آن‌ها اضافه کنیم معلوم نیست چه عددی شود.

قواعد آن مکتب‌ها از آن‌جا که ساخته و پرداخته فکر محدود بشری است نه این‌که سود چندانی برای دنیا و آخرت مردم نداشت بلکه از جهاتی برای انسان و انسانیت ضرر به بار آورد.

آگاهان راه، علمای عامل، سالکان طریق، عارفان عاشق و خلاصه آنان که صد در صد مورد قبول شرع مطهرند، اگر از عرفان دم می‌زنند، اگر به عارفان دعوات می‌کنند، مقصود عرفان محصول یونان و هند و ایران و اسکندریه نیست، بلکه عرفانی که آنان می‌گویند حقایق قرآنی و دعاهای ملکوتیه و روایات باب معارف

است که از هر جهت کامل و جامع و قابل عمل و مهذب نفس و تضمین کننده سعادت دنیا و آخرت و رشد دهنده انسان در تمام امور ظاهری و باطنی است.

این عارفان بر مبنای الهیت الله و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

کتاب این مدرسه قرآن، معلمش عالم ربّانی و مکانش مسجد و حاصلش بندگی خالصانه انسان در تمام شؤون حیات در برابر حضرت ربّ العزّه است.

در این مدرسه عارف حقیقی کسی است که آگاه از مسائل الهی و عامل به آن ها و متخلّق به اخلاق حق و مجری سنن انبیا و ائمه علیهم السلام است.

برادران مؤمن و علمای دین و خدمت گزاران به اسلام نباید از اسم عارف و مسئله عرفان وحشت داشته باشند و نباید تصوّر کنند که منظور از عرفان، یافته های یونانیان و مصریان و هندیان و ایرانیان قدیم است که قسمتی از آن ها با رنگ و آب اسلامی وارد حوزه دین شده!

بلکه منظور از عرفان در زبان پاکان و عارفان حقیقی، حال باطنی انسان نسبت به مبدأ هستی و عشق و علاقه او به حضرت محبوب و قرآن و نهج البلاغه و دعاها و مهم از قبیل کمیل، عرفه، ابو حمزه، خمس عشر، امین الله و مناجات حضرت مولا در مسجد کوفه است.

عارف در مکتب اسلام کسی است که از هر جهت تسلیم حق و راضی به قضای الهی است.

عارف کسی است که از تمام پیشامدهای روزگار براساس قواعد الهی استفاده کرده و خود را در حوادث ایام، انسانی می داند که حضرت حق وی را در معرض امتحان آورده است.

آنان که در طلب طهارت قلب و جان و روح و نفس و روانند، آنان که در جستجوی عالی ترین مراحل اخلاقند، آنان که مشتاق تخلّق به اخلاق حقند،

آنان که می خواهند به حقیقت خلیفه الله باشند و علاقه مندند تمام حرکات و سکانات آنان برابر با دستورهای مولا باشد و عاشق این حقیقتند که معنا و معنویت بر تمام وجودشان حکومت داشته باشد و برای رسیدن به تمام این حقایق متوسل به قرآن و انبیا و امامان علیهم السلام و دعا‌های وارده می شوند و از مناجات نیمه شب و استغفار در سحر غفلت ندارند، عارفند.

کسی که می خواهد دلش از همه قیود مادی آزاد شود و دنیا و عناصرش او را محکوم خود نکنند بلکه در زندگی وسیله ای برای رسیدن به مقام قرب باشد، کسی که نمی خواهد به هیچ چیز دنیا به عنوان هدف بنگرد، آن که عاشق بهره گرفتن از تمام نعمت ها برای رسیدن به حق است و از هیچ مجاهده ای در این راه دریغ ندارد، کسی که می خواهد در همه زمینه ها تسلیم حق باشد و قلبش آراسته به مقام رضا گردد و جز به پروردگار تکیه نکند، عارف و آراسته به عرفان است.

جلوه توحید در قلب بدان گونه است که تردید و شک و وسوسه و شیطنت و نفاق و شرک در آن راه نداشته باشد، بدان صورت که اگر صاحبش با اژه او را ذره ذره کند و با آتش بسوزاند، در عشقش به خدا خلل وارد نشود و هم چنین مسائلی از قبیل: تسلیم، رضا، توکل، زهد، ورع، تقوا، تضرع، انابه، توبه، اتصال به نبوت، پیوند با ولایت، طهارت باطن، خشوع، خضوع، بندگی خالصانه، خدمت به خلق، رعایت حقوق همه و... از پایه ها و مسائل اصیل عرفان و آراسته به این واقعیت ها عارف است.

عنایت دارید که این ها مسائلی نیست که از آن ها به عنوان مسائل وارداتی یاد کرد.

شناخت واقعی حق، آگاهی به اهداف انبیا و امامان علیهم السلام، اجرای فرامین الهی و آراسته شدن به حسنات اخلاقی محض عرفان و عرفان محض است.

باید دانست که توجه به این برنامه ها و سیر به سوی این واقعیت ها فقط بستگی به حال خالص و احوالات الهی درون دارد، آن حالی است که سراسر جذبه و کشش و خواستن و عشق و محبت است.

از آن جا که حال برای تمام این امور به منزله ریشه است، انبیا و امامان علیهم السلام قسمت عمده ای از هم خود را در جهت تزکیه باطن مصروف داشتند.

سرخیل انبیا و قافله سالار هادیان راه فرموده اند:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.

برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به پایان کار رسانده و تکمیل نمایم.

بنابراین سیر عارفانه، از تزکیه درون و تصفیه نفس و تحقق دادن حال و آراستن دل به جذبه و محبت و عشق شروع می شود و با انجام تکالیف شرعی و سپس اتصال به ملکوت و رسیدن به مقام حاکمیت بر نفس و منزل قرب و لقای حق در پایان زندگی و شروع حیات آخرتی خاتمه پیدا می کند.

پژوهشی پیرامون مصباح الشریعه

مؤلف واقعی این کتاب تاکنون ناشناخته مانده و شاید از شدت خلوص نخواستہ نامش روشن شود. کتاب دارای صد فصل است و در هر فصلی روایتی از دریای حقایق، امام جعفر صادق علیه السلام، حاوی عالی ترین مسائل عرفانی و اخلاقی نقل کرده است.

یادگیری مسائل مطرح شده در این کتاب آسان و عمل به آن در خور قدرت هر مکلفی است.

بعضی از کتاب هایی که تحت عنوان عرفان تنظیم شده، خالی از مسائل

وارداتی، یا قصه های عجیب و غریب نبوده بلکه مخلوطی از فرهنگ بشری و الهی است و نمی توان به تمام مطالب آن تکیه کرد.

اما کتاب «مصباح الشریعه» کتابی است که بیش از نود درصد آن با آیات قرآن و روایات مستند وارده از رسول حق صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مطابقت دارد و به گونه ای نیست که نتوان به آن اعتماد کرد.

این کتاب همواره به عنوان منبعی عرفانی و اخلاقی که مطالبش از سرچشمه حقیقی عرفان و اخلاق یعنی دریای بیکرانه دانش امام معصوم گرفته شده، مورد توجه بسیاری از بزرگان دین بوده و بعضی از عاشقان سیر و سلوک بر آن شرح نوشته اند. بعضی از شروح نسبتاً مبسوط و بعضی نیمه تمام و تعدادی هم ترجمه تحت اللفظی و در بعضی از فصول همراه شرح مختصر است.

شایان ذکر است که این کتاب، از نظر علمای بزرگ شیعه مورد توجه قرار گرفته است. در یک جمع بندی نظر بزرگان را در جهت گیری به آن پنج دسته می بینیم.

۱- گروهی که در نفی و اثبات و ردّ و قبولش سکوت کرده اند.

۲- دانشمندان و بزرگانی که عقیده دارند، مؤلف عارف این کتاب، از فرهنگ به جامانده حضرت صادق علیه السلام، این صد باب را تنظیم کرده و انشای آن از خود مؤلف است نه کلمات مستقیم امام علیه السلام.

۳- بیش تر بزرگان دین و پرچمداران تربیت و اخلاق و عرفان به این کتاب به دیده احترام نگریسته و آن را قابل قبول و عمل دانسته و عقیده دارند که مؤلف کتاب از مجموع روایات حضرت صادق علیه السلام این کتاب را تألیف کرده است؛ چیزی که هست از ده ها روایت جملائی انتخاب کرده و آن جملات را به هم پیوسته تا برای هر فصلی روایتی تنظیم کرده باشد.

۴- عده ای که به این کتاب با نظر بدینی نگریسته و آن را از ساخته های صوفیه یا

دست پخت فضیل عیاض دانسته اند و به طور کلی این مجموعه را مردود شمرده اند.

۵-دسته ای از دانشمندان که در قبول و ردّش جانب احتیاط را مراعات کرده و فرموده اند: گرچه سند آن قطعی نیست ولی عمل به محتویات آن-که قسمت مهمی از مطالبش موافق آیات و روایات مستند است-مانعی ندارد. علامه مجلسی رحمه الله از این گروه است و این فقیر بی مایه هم پس از بررسی های لازم این نظر را انتخاب کرده ام.

از آنان که این کتاب را مردود دانسته اند شیخ حرّ عاملی صاحب «وسائل» در کتاب «هدایه الائمّه» و دیگر صاحب «ریاض العلماء» است، و از آنان که به این خزانه پر گوهر به دیده احترام نگریسته و آن را قابل اعتماد و عمل دانسته و در صدورش از سرچشمه ولایت تردیدی به خود نداده اند یکی سید رضی الدین علی بن طاووس رضوان الله علیه است که در فصل هفتم از باب ششم کتاب «امان الاخطار» این چنین فرموده است:

«مسافر با خود بردارد کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» را که از حضرت صادق علیه السلام است؛ زیرا آن کتابی است لطیف و شریف که راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا را برای سالکان آن راه معرفی می کند و روش اقبال به خدا را به انسان یاد می دهد و اسرار مطویه خود را در اختیار و دسترس خواننده می گذارد. خلاصه کلام آن که فواید این کتاب بسیار و حجم آن کم است. به عبارت دیگر کثیر المعنی و قلیل اللفظ است.»

و از کسانی که در قبول این کتاب به خود تردید راه نداده است شهید ثانی است.

او در کتاب «التنبیّهات العلیّه علی اسرار الصلاه» و در «کشف الریبه» و در «منیه المرید» و هم چنین در «مسکن الفؤاد» از «مصباح الشریعه» مطالبی را نقل می کند

و به طوری که از دقت در موارد نقل برمی آید، فهمیده می شود که وی بر این کتاب اعتماد داشته و اخبار آن را از حضرت صادق علیه السلام می دانسته و در صحت آن کتاب و ثبوت انتساب این گوهر به آن حضرت تردید و اضطرابی نداشته است.

فیض کاشانی نیز از کسانی است که در کتاب های اخلاقی و عرفانی خود از این کتاب مطالبی را نقل کرده و از ملاحظه در موارد نقل استفاده می شود که آن مرحوم نیز کتاب را معتبر دانسته و نسبت آن را به امام صادق علیه السلام مسلم و قطعی تلقی می نماید و هیچ شک و شبهه ای در این موضوع ندارد.

حاج میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی، نظر عالم بزرگوار مرحوم مجلسی رحمه الله را نسبت به کتاب عرفانی و اخلاقی «مصباح الشریعه» چنین نقل می کند:

«بر تو باد که بر کتاب «مصباح الشریعه» ملازمت نمایی، شهید ثانی آن را به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و حاجت به نقل سند نیست؛ زیرا متن آن دلالت بر صحت این کتاب دارد».

گروه بسیاری از علمای شیعه و از معتبرترین و موثق ترین دانشمندان بزرگوار و کم نظیر از جمله: ابن فهد حلّی در «عدّه الدّاعی»، کفعمی در «مجموع الغرائب»، سید هاشم بحرانی در مقدمه «برهان»، نراقی در «جامع السعادات»، مرحوم سید حسین قزوینی در بحث پنجم «جامع الشرایع»، سید علی خان در «شرح صحیفه سجّادیه»، عالم عارف شریف لاهیجی در تفسیر نفیس خود و مرحوم امام خمینی رحمه الله در کتاب های اخلاقی و عرفانی خویش احادیثی از این خزانه پر مایه نقل کرده اند.

ذهبی شیرازی در ابتدای «مناهج انوار المعرفه» که نام شرح او بر «مصباح» است می گوید:

پس از تفحص در آثار حضرت سید المرسلین و اخبار آل طه و یس علیهم سلام

اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مجموعه ای جامع تر از رسالته «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» که حاوی اسرار و بطون و حقایق شریعت مقدسه باشد نیافتم و چون این رساله منسوب و مستند به حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است، لهذا بزرگان اهل دین و معرفت را بهترین سند است.

از بزرگانی که در صحّت و اعتبار این کتاب تردید نکرده است، پرچمدار دانش حدیث و درایت و روایت مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی است.

این مرد بزرگ در خاتمه «مستدرک» که دارای فواید عظیمه ای است بحث گسترده و مبسوطی دارد و دلایل آنان که کتاب را مردود دانسته یا در صحّت آن تردید کرده اند نقل می کند و با براهین آشکار و دلیل های روشن و منطقی محکم جواب داده و این کتاب شریف را معتبر دانسته و اخبار آن را در کتاب با عظمت «مستدرک» روایت نموده است. این مرد بزرگ در پایان بحث خود درباره «مصباح الشریعه» می فرماید:

«وَقَدْ أَطْنَبْنَا الْكَلَامَ فِي شَرْحِ حَالِ الْمِصْبَاحِ، مَعَ قَلِّهِ مَا فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ حِرْصًا عَلَى نَشْرِ الْمَآثِرِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَالْآدَابِ الصَّادِقِيَّةِ وَحِفْظًا لِابْنِ طَاوُوسَ وَالشَّهِيدِ وَالْكَفَعَمِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَنِ نَسْبِهِ الْوَهْمِ وَالْإِشْتِبَاهِ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ الْعَاصِمُ» (۱).

قاطع و جازم می گویم که درباره کتاب «مصباح الشریعه» با این که کتاب فقهی نیست، سخن را گسترده کردم و تحقیق را طولانی نمودم و این به خاطر حرص و ولعی است که به پخش آثار اهل بیت علیهم السلام و آداب مکتب حضرت صادق علیه السلام دارم و برای این که بگویم بزرگانی چون سید بن طاووس و شهید و کفعمی که از طرف عدّه ای به خاطر این کتاب، متهم به خیال و اشتباه شده اند، دامن علم و عمل و آبرو

ص: ۳۳

و اعتبارشان منزّه و پاک از این تهمت است. بزرگانی چون اینان در قبول صحّت این کتاب به اشتباه نرفته و دچار اوهام غلط نشده اند.

از کسانی که به این کتاب اعتماد کرده، عارف کم نظیر، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی است.

وی در کتاب «اسرار الصلاه» آن قسمت از روایت «مصباح الشریعه» را که متناسب با کتاب خود دیده آورده و بر آن ها اعتماد کرده است.

مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسن مصطفوی در مقدمه شرح مختصرش بر این کتاب می نویسد:

«این کتاب به طور مسلم از مراکز وحی و الهام گرفته شده و به وسیله شخصیتی که ارتباط با عالم غیب داشته تألیف شده است.

در این کتاب دقایق معارف و اسرار حقایق و لطایف اخلاقیات، مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان، به اندازه ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که کم ترین نقطه ضعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمی شود و آنچه مسلم است این کتاب در مرتبه فوق کتب مؤلفه متداوله علما و محققان و عرفا است.»

این بود بخشی از نظریات محققان و بزرگان شیعه درباره کتاب «مصباح الشریعه» که من آن را به عنوان یک منبع اصیل عرفانی و اخلاقی انتخاب کرده و به وسیله مطالب آن، عارف و عرفان را شناسانده و ثابت کرده ام که عرفان، حالی الهی و احوالی ملکوتی بارقه ای آسمانی در عمق جان انسان است که رشد و ظهور آن در گرو معرفت، ایمان، تبعیت از انبیا و امامان علیهم السلام و عبادت خالصانه است و نباید برای اهل ایمان اصطلاح عارف و عرفان موجب وحشت و ترس باشد، تا بدون تحقیق و بررسی از آن فرار کرده و اهلش را مورد تهمت قرار داده و خدای ناخواسته

آنچه خدا راضی نیست در حق آنان بگویند.

به آنان که کتاب را مردود دانسته اند، باید گفت: اگر به دقت در تمام مطالب آن توجه می کردند، حدّ اقل مانند علامه مجلسی رحمه الله نظر می دادند و از مردود دانستن تمام آن یا نسبت دادنش به صوفیه امتناع می ورزیدند.

خلاصه می توان گفت: عمده مطالب کتاب «مصباح الشریعه» از چشمه جوشان ولایت مطلقه و دریای علوم اولین و آخرین، حضرت امام صادق علیه السلام است و جای هیچ گونه تردید و شک نیست و لازم است هر مؤمن متعهد و هر عاشق سالکی، برای رشد حال عرفانی خود به این مجموعه مراجعه کند و تا جایی که در قدرت اوست به آن عمل کند.

برنامه ای که این فقیر در شرح این دریای با عظمت دارد این است:

نقل تمام روایت هر فصل در ابتدا، شرح جمله به جمله آن با کمک قرآن، روایات، کتاب های اخلاقی، اشعار حکیمانه ای که با متن مطالب تناسب دارد. البته در ضمن تفسیر و شرح، آنچه از جانب حق به قلبم اشراق شود و از سوی حضرت محبوب ملهمم گردم متذکر می شوم و از حضرت ربّ العزّه می خواهم که مرا از لغزش و خطا مصون بدارد و خوانندگان را جهت تأمین خیر دنیا و آخرتشان توفیق عمل دهد و آنان را در حدّ اعلا از این معارف ملکوتی بهره مند سازد.

فقیر حسین انصاریان

ص: ۳۵

خطبة كتاب

إشاره

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِذِكْرِهِ، وَقَدَّسَ أَرْوَاحَهُمْ بِسِرِّهِ وَبِرِّهِ، وَطَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِكْرِهِ، وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ، وَأَنْطَقَهُمْ
بِبَيَانِهِ، وَشَغَلَهُمْ بِحَدِيثِهِ، وَوَفَّقَهُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبَادَةِ عَلَيْهِ مُشَاهِدَتِهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى رَحْمَتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ
الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدِ الْمُؤَحِّدِينَ، وَمُؤْنِسِ الْمُقْرَبِينَ وَعَلَى آلِهِ الْمُتَّخِبِينَ.

حمد و سپاس الهی

تمام سپاس و حمد و مدح و شکر برای خداوندی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزّه از تمام عیوب و نقایص است. اختصاص تمام سپاس و ستایش برای خداوندی متعال، به خاطر این است که وجود مقدّسش خالق و صاحب جهان و پرورش دهنده و حافظ تمام موجودات، مبدأ رحمت و عنایت نسبت به تمام عوالم ظاهر و باطن است.

یکی از عارفان دل سوخته در حمد حضرت احدیت چنین تقریر فرموده است:

ریاض حمد و ثنا و حدائق سپاس بی منتها، مختص واجب الوجودی است جلّ شأنه و عمّ احسانه که از فیض بی نهایت و فرط مرحمت، ریاحین موجودات را از گلشن عدم به چمن وجود جلوه داده است.

کریمی که از کمال احسان، نهال وجود بنی آدم را به آبیاری [وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ] (۱) به ثمر [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً] (۲) مثمر و بارور فرمود. من صورتی به صورت انسان ندیده ام آینه ای بدین صفت و شان ندیده ام

ص: ۴۰

۱- ۱- اسراء (۱۷): ۷۰.

۲- ۲- بقره (۲): ۳۰.

از کوی دوست آمده ام تا به کوی دوست

رحیمی که بساتین قلوب مقربان در گاه را به دستیارِ

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ» (۱) به اشجار [أَلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] (۲) مُخْضِر و رِيَان نمود.

غفوری که از گلزارِ [لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ] (۳) گل های [إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا] (۴) رویانید.

مهربانی که در بهارستانِ [لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ] (۵) زواهر [يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ] (۶) برویاند.

بی ماندی که ادراک از سیاحت بیدای معرفتش

«ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» گویان که پویندگان دانش به پیمودن صحرای کمالش در وادیِ [لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا] (۷) پویان

«لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ».

منعمی که بلبل زبان و طوطی بیان در شاخسار نعماء و شکرستان آلاء او ابکم

ص: ۴۱

۱-۱ - صحیح مسلم: ۲۰۴۵/۴ با کمی تغییر.

۲-۲ - رعد (۱۳): ۲۸.

۳-۳ - زمر (۳۹): ۵۳.

۴-۴ - زمر (۳۹): ۵۳.

۵-۵ - یوسف (۱۲): ۸۷.

۶-۶ - فرقان (۲۵): ۷۰.

۷-۷ - بقره (۲): ۳۲.

[إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا] (۱).

قادری که خرد خرده دان و عقل دوربین در تماشای گلستان صنایع و بوستان بدایع او حیران [وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ] (۲).

خداوندی که جمیع موجودات به زبان بی زبانی ادای ثنای بی منتهای او نموده اند و به قدم عجز و ناتوانی سپاس بی قیاس او پیموده اند.

عدلیبان روضه ایجاد از هر غنچه کتابی خوانند و هر ورقی از اشجار امکان را بایی دانند.

اطفال چمن ممکنات همگی در تسبیح و تحمید و نورسیدگان گلشن مکونات جملگی در تحلیل و تمجید. اگر سرو است در هوایش پا در گل افتاده و اگر چنار است کف تضرع گشاده و اگر صنوبر است به بندگیش قد کشیده و اگر بید است واله و مجنونش گردید و اگر ارغوان است ز عشقش غرقه در خون و اگر تاک است به دارش سرنگون و اگر شمشاد است به خدمتش در قیام و اگر نخل است از ذکرش شیرین کام و اگر بنفشه است از غمش سوگوار و اگر لاله است ز وردش داغدار و اگر سنبل است پریشانش از اوست، اگر گل سوری است از مهرش سرخ روست، اگر خار است از گلزار آن نگار است و اگر نرگس است بیمار آن دلدار است، اگر سوسن است حمد او گوید و اگر سمن است راه تسبیح او جوید [(۳)] وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] (۴).

روز آن است که ما خویش بر آن یار زنیم***نظری سیر بر آن روی چو گلنار زنیم

مشری وار سر زلف مه خود گیریم***فتنه و غلغله اندر همه بازار زنیم

ص: ۴۲

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۳۴.

۲-۲) - انعام (۶): ۹۱.

۳-۳) - ریاض السیاحه: ۲.

۴-۴) - اسراء (۱۷): ۴۴.

اندرافتیم در آن گلشن چون باد صبا***همه بر جیب گل و جعد سمن زار زنیم
نفسی کوزه زنیم و نفسی کاسه خوریم***تا سبوار همه بر خم خمار زنیم
تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید***نامه را یک نفسی در سر دستار زنیم
خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا***خاک در دیده این عالم غدار زنیم
پاره پاره شود و زنده شود چون که طور***گر ز برق دل خود بر گه و کهسار زنیم (۱)

ص: ۴۳

ذکر

پروردگاری که دل های عارفان را از تیرگی غفلت و غبار ظلمت نجات داد و به نور یادش روشن نمود.

شاید بتوان گفت: منظور از ذکر در این جمله قرآن مجید است، چنان که در بسیاری از آیات، از آن به عنوان ذکر یاد فرموده:

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ] (۱).

همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهدارنده آن [از تحریف و زوال] هستیم.

لذا معنا این می شود که عارفان با توفیق حضرت حق، به کتاب الهی تسلیم شده و موفق به شناخت مفاهیم ملکوتی آن شدند و از پی معرفت به اجرای فرامین آن برخاستند و از این طریق، تاریکی جهل و ظلم بر نفس و بی ایمانی را زدوده و خانه قلب را به نور ملکوتی قرآن روشن کردند و با این چراغ پر فروغ الهی در بین مردم زیستند:

ص: ۴۴

[وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ] (۱).

و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند.

از برکت این نور، به یقین رسیدند و از پی آن یقین آراسته به حسنات اخلاقی و عملی شدند و با عنایت حق حیات طیبه به دست آوردند:

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً] (۲).

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

قرآن، مرکز عرفان

قرآن مجید نور الهی است، چنانچه خود قرآن به این معنا شهادت می دهد:

[وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا] (۳).

و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ لِقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ (۴).

هرگاه فتنه ها هم چون شب تاریک به شما هجوم کرد بر شما باد قرآن.

قرآن نور زندگی و ذخیره قیامت و شفیع محشر و نجات دهنده از عذاب و وسیله

ص: ۴۵

۱- ۱) - انعام (۶): ۱۲۲.

۲- ۲) - نحل (۱۶): ۹۷.

۳- ۳) - نساء (۴): ۱۷۴.

۴- ۴) - الکافی: ۵۹۹/۲، کتاب فضل القرآن، حدیث ۲.

رشد و کمال انسان است.

قرآن معرفت و نور و کرامت و اصالت و شرافت و سعادت دنیا و آخرت نصیب انسان می کند.

ارتباط حقیقی با قرآن از انسان، عارفی شوریده، حکیمی بزرگ و سالکی واصل می سازد.

صدر المتألهین شیرازی در مقدمه کتاب با عظمت «اسرار الآیات» می گوید:

تو را سپاس می نمایم ای آن که ملکوت و باطن زمین و آسمان به دست قدرت توست! و ای آن که اشیاء مشتاقانه به سوی تو در حرکتند و به شوق تو در گردش! ای حقیقت حیات و ای مقوم موجودات! مقصود ما تو و مقصد نماز و روزه ما تویی، تو مقوم وجود و عطا کننده خیر و فرو فرستنده برکات و خیرات و نهایت تمایلات و غایت حرکات و مصدر اشراق و پایان اشواق و گرداننده امور وجود و ذات تو نور و بخشنده حیات عالمیان و خالق زمین و آسمانی.

ما را به انوار کلمات مبارکت یاری و قلب هایمان را به اسرار کتاب و آیات شریفه ات نورانی و نفوس ما را از تاریکی طبیعت و نادانی پاک و ما را از پلیدی عالم ظلمات خارج کن و به مشاهده انوار و دیدار اشراق نورت و همنشینی با نزدیکان و مقربان و هم صحبتی با ساکنان عالم ملکوت و با فرشتگانی که لحظه ای از تسبیح تو غافل و بی خبر نیستند سرفراز نما و ما را با پیغمبران و صدیقان مخصوصاً محمد صلی الله علیه و آله که او را مبعوث به تمام خلایق فرمودی و اهل بیت پاکیزه و برگزیده او که بر آنان بالاترین درود درود فرستندگان و پاک ترین سلام سلام دهندگان باد، محشور فرما.

اما بعد از این مقدمه: فروترین خلق خدا و محتاج ترینشان به کرم پروردگار جهانیان، محمد که صدرالدین نامیده می شود چنین گوید:

ص: ۴۶

[هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ] (۱).

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعات ها] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است.

[قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] (۲).

بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرد با بصیرت و بینایی به خدا دعوت می کنیم، و خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم.

این انوار علوم الهی و اسرار مسائل ربّانی و مقصود نهایی از قرآن است که از آیات کتاب روشن او استفاده و از نزد پروردگار عالمیان با عنایت و توجه او به خلق فرو فرستاده شده است، و این انوار کلیدهایی هستند که توسط آن درهای بهشت و رضوان باز و گنج های خزائن رحمانی ظاهر و جواهر و نهانی های ملکوت مشاهده و انوار عالم جبروت یعنی عالم عقول کشف و هویدا می گردد و در آن نور چشم و روشنی دیده رهروان و درمان سینه های مؤمنان و یکتاپرستان است.

نور قرآن

فیلسوف بزرگ جهان اسلام باز در «اسرار الآیات» در قاعده چهارم می گوید:

یکی از نام های قرآن نور است؛ زیرا قرآن نوری است عقلی که به توسط آن احوال مبدأ و معاد، کشف و آشکار می گردد و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می شود. و توسط آن نور در قیامت انسان راهنمایی یافته و راه بهشت را می پیماید، چنان که می فرماید:

ص: ۴۷

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۳۸.

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۱۰۸.

[مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] (۱).

تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.

آری، قلب تو سیطره قرآن نور می گیرد و این نور عبادت از همان ایمان به خدا و یقین به آخرت و ایمان به فرشتگان و انبیا و امامان علیهم السلام و جلوه دیگرش عمل صالح و اخلاق حسنه است.

صدر المتألهین در گفتاری بسیار عمیق، فرق ما گرفتاران عالم ماده را با عارفان حقیقی چنین بیان می کند:

ما و امثال ما از قرآن غیر از سیاهی کلمات چیزی مشاهده نمی کنیم؛ زیرا ما در دنیای ظلمت و سیاهی هستیم و هرچه در آن است امتداد مداد ماده است.

مقصودم ماده ای نمی باشد که دارای ابعاد و اجساد و هیولی و اعداد و اضداد است و از آنجا که درک کننده چیزی را درک نمی کند مگر آن که در قدرت و استطاعت قوه ادراک او باشد، پس حسّ جز محسوسات را و خیال جز متخیلات را و عقل جز معقولات را درک نمی کند و به عبارت دیگر هر جنس همجنس خود را می یابد و درک می کند. پس نور را جز به نور درک نتوان نمود. خداوند می فرماید:

[وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ] (۲).

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست.

ص: ۴۸

۱-۱) - شوری (۴۲): ۵۲.

۲-۲) - نور (۲۴): ۴۰.

پس ما به سیاهی این چشم جز سیاهی نوشته های کلام و اشکال کتاب را درک نمی کنیم، وقتی از این وجود مجازی خارج شویم و از این شهری که اهلش تمام، ظالم و در زلمتند بیرون رویم و به سوی خدا و رسول او در قطع منزل هایی که بین ما و مطلوب ماست هجرت کنیم و ما را مرگ از این نشأت و اطواری که بعضی صورت های حسی و بعضی خیالی و بعضی وهمی و بعضی عقلی هستند حاصل گردد و نظرمان را از تمام ما سوی الله قطع و بریده نماییم به وجود خودمان که همان نور و پرتو وجود حقیقی الهی است، در وجود کلام الله محو گردیم، خداوند ما را بعد از مرگمان زنده می کند و از مرتبه محو به عالم صعود هشیاری و از عالم فنا به بقا و از مرگ به زندگی، یعنی زندگی ثابت و باقی که به بقای خداوند تعالی بسته است می رساند.

دیگر بعد از این ما از قرآن مطلقاً سیاهی ندیده و هرچه می بینیم سفیدی و نور خالصی است که ظلمت و تاریکی بدان آلوده نشده است و یقین خالصی پیدا می کنیم که دیگر شک و تردید بدان راه نیابد و به فرموده حق متحقق و موصوف می گردیم که فرمود:

[وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا] (۱).

ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم.

[وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] (۲).

و از پیشگاه خود دانشی ویژه به او آموخته بودیم.

ص: ۴۹

۱-۱ - شوری (۴۲): ۵۲.

۲-۲ - کهف (۱۸): ۶۵.

در این موقع ما آیات الهی را از نسخه اصل که امام مبین و ذکر حکیم و کسی که علم کتاب نزد اوست و او امیر المؤمنین علیه السلام است می خوانیم، خداوند می فرماید:

[وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ] (۱).

و همانا که آن در ام کتاب [که لوح محفوظ است] نزد ما بلند مرتبه و حکیم است.

و به همین جهت به آن کلامی که بدان ناطق گشت فرمود:

من نقطه زیر «باء» هستم.

و به سینه شریفش اشاره کرده که آگاه باشید در اینجا علوم بزرگی است، ای کاش برای آن، کسانی می یافتم (۲).

باید توجه داشت که فسق و عصیان، کفر و ریا و شرک و کدورت و تنگدلی و هر نوع ظلم و فساد و فحشا و منکرات، محصول ظلمت دل و غفلت قلب است.

انسان باید با توجه به خدا و دستوره‌های انبیا و عمل به قرآن و متابعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام از دچار شدن به غفلت قلب، خود را حفظ کند.

این واقعیت ها سبب روشنی دل و بیداری جان و پدید آمدن نور در قلب است.

چون قلب به یاد او روشن گشت، آن نور بر کلیه حرکات و سکانات انسان حاکم گشته و پس از این که آن نور در اثر عمل و تقوا با وجود انسان یکی شد، آدمی عارفی کامل و سالکی خبیر خواهد شد.

ص: ۵۰

۱-۱ - زخرف (۴۳): ۴.

۲-۲ - اسرار الآیات: ۴۶، پاورقی.

بنابراین اگر ذکر در اولین جمله خطبه کتاب به معنای قرآن باشد، معنای این می شود که حضرت حق قلوب عارفان را به قرآنش منور کرد و اگر ذکر به معنای توجه باشد یا به معنای نماز، یا به معنای اورادی که در کتب دعا وارد شده باز برگشت به همان معنای قرآنی دارد؛ زیرا قرآن حاوی تمام حقایق و جامع همه واقعیات ها است.

ص: ۵۱

روح و تکامل انسان

گروه بسیاری از روشن ضمیران و آگاهان راه و عرفای شامخین، به پیروی از انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای خاص الهی معتقدند روح از عالم الهی است که برای تکامل و رشد و آراسته شدن به حقایق از عالم امر، یا عالم ملکوت برابر با آیه [وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] (۱) به این کالبد مادی سفر داده شده و پس از کمال به اصل خود برخواهد گشت و در آنجا در حالی که کالبد مادیش را به او برمی گردانند [فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] (۲) قرار خواهد گرفت.

کمال روح به این است که به دو قوه علم و عمل، علم به حق، علم به معاد، علم به معاش، علم به روابط صحیح انسان با انسان، علم به حقایق و عمل به آن ها آراسته شود و منظور از قداست و تقدس روح همین است و سر و بر خداوند همان عنایات و الطاف اوست که به صورت معرفت و کار و عمل و جهاد و کوشش در عرصه گاه حیات انسان تجلی می کند و باعث می گردد که ارواح از کدورات و اوساخ تعلقات خسران آور پاک گشته و به عالم عشق و جهان قداست پیوند و اعضا و جوارح را نیز به دنبال خود به حرکت آورد و در نتیجه از انسان موجودی

ص: ۵۲

۱- ۱) - ص (۳۸): ۷۲.

۲- ۲) - قمر (۵۴): ۵۵.

ملکوتی و معنوی ساخته و او را تبدیل به منبع خیر و برکت نماید.

در زمینه قوه علمیه و عملیه که دو علت برای قداست و پاکی روح است یکی از بزرگان عصر به سوره و العصر تکیه کرده و عقیده دارد آنان که از بند خسارات آزادند، همانانند که منور به نور علم و متحرک به حرکت عملی هستند و این معنایی است که از سوره مبارکه و العصر استفاده می شود.

قسم به زمان، انسان در زیان است، یعنی آنان که مشغول به امور مادی طبیعی شده و جز این دنیا و آنچه در اوست چیزی نشناخته اند و جان آنان هم چون ماهی در آب دریا، در حیوانیت محض غرق است.

مگر آنان که ایمان آوردند، یعنی دل آنان و عقلشان به نور معرفت و آگاهی به معاد و شناخت پیامبران و امامان علیهم السلام و وظایف و مسئولیت ها که عبارت از قوه نظریه است روشن شد.

و به اجرای دستورها و انجام عمل صالح برخاستند، یعنی در جهت عمل به کلیه برنامه های الهی کامل شدند.

و مردم را به حق سفارش کردند، یعنی در مقام تعلیم مردم نسبت به توحید و نبوت و امامت و فضائل انسانی برآمدند.

و مردم را به صبر سفارش کردند، یعنی راه متخلّق شدن به اخلاق الهی را به مردم نمایانده و تا جایی که جان آنان را از آلودگی ها پاک کنند کوشیدند.

در هر صورت، سرّ و برّ الهی که باعث تقدّس ارواح عارفان شده، همان علم و عملی است که خداوند آنان را با لطف و رحمتش به آن هدایت فرموده.

عارف رومی در مقام نصیحت انسان چنین سروده:

پیشتر آ پیشتر ای بوالوفا***از من و ما بگذر و زوتر بیا

پیشتر آ در گذر از ما و من***پیشتر آ تا نه تو باشی نه ما

کبر و تکبر بگذار و بگیر *** در عوض کبر چنین کبریا

گفت الست و تو بگفتی بلی *** شکر بلی چیست کشیدن بلا

سر بلی چیست که یعنی منم *** حلقه زن در گه فقر و فنا

هم برو از جا و هم از جا مرو *** جا ز کجا حضرت بی جا کجا

پاک شو از خویش و همه خاک شو *** تا که ز خاک تو بروید گیا

ص: ۵۴

طهارت قلب

و باطن دل های آنان را از تیرگی ها پاک نموده تا توفیق اندیشه و توجه نسبت به او را پیدا کنند.

قلب یا به تعبیر دیگر «فؤاد» عضو بسیار مهم و حساسی است، صالح بودن قلب و پاک بودنش علت صالح بودن و پاک بودن تمام وجود و فاسد بودنش مورث فساد در تمام اعضا و جوارح است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

فِي الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ، فَإِذَا سَقَمَتْ سَقُمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ وَ هِيَ الْقَلْبُ (۱).

در آدمیزاد پاره گوشتی است، اگر صحیح و سالم باشد، به سلامت او تمام جسد سالم و اگر مریض باشد به مرض او تمام جسد مریض است و آن پاره گوشت قلب است.

در روایت دیگر آمده:

ص: ۵۵

إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ، وَإِذَا خَبَثَ الْقَلْبُ خَبَثَ الْجَسَدُ (۱).

زمانی که قلب انسان پاکیزه شده، جسدش پاکیزه می شود و هرگاه قلب دچار خباثت گردد، جسد هم به تبع آن آلوده می شود.

□ □
امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه [إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] می فرماید:

قلبی است که از اسارت دنیا آزاد باشد و از عشق شدید به مادّیت که باعث انواع گناهان است پاک باشد (۲).

عظمت و ظرفیت قلب به اندازه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن می فرماید:

إِنَّ الْقَلْبَ خَزَائِنَةُ اللَّهِ تَعَالَى (۳).

قلب خزانة خدای تعالی است.

قلب مرده

اسلام عزیز و معارف ملکوتی این دین مبین علل حیات و مرگ قلب را به نحو مفصل بیان کرده اند که مشروح آن در جلد دوم خواهد آمد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ (۴).

آن که ورع و پاکدامنی اش کم است قلبش می میرد و هرکس به مرگ قلب دچار شود، وارد آتش جهنم می گردد.

ص: ۵۶

۱- ۱) -الخصال: ۱۸؛ بحار الأنوار: ۵۱/۶۷؛ المیزان: ۱۰۷/۱۵.

۲- ۲) -شعراء (۲۶): ۸۹.

۳- ۳) -بحار الأنوار: ۵۹/۷۰؛ مستدرک سفینه البحار: ۵۶۸/۸.

۴- ۴) -بحار الأنوار: ۲۸۰/۷۷؛ مستدرک سفینه البحار: ۲۸۵/۱۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلَاثَةٌ مُجَالِسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ وَمُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ (۱).

سه چیز باعث مرگ قلب است: همنشینی با کسی که در تمام احوالاتش پست است و گفتگو با زنان و مجالست با ثروتمندان (۲).

هنگامی که دل خانه شیطان شود و فکر و ذکری و همّتی جز مادّیت و متعلقاتش در آن راه نداشته باشد، انسان منبع گناه و فساد می گردد و به هوی و هوس اتّصال پیدا کرده به هر لذت حرامی دچار می شود.

ولی وقتی قلب تسلیم به حق شود و جایگاه تجلّی نور الهی گردد، آراسته به صلاح شده و تمام وجود انسان را برای رساندن به خدا دنبال خود می برد.

انسان بنا بر آیات قرآن در برابر قلب مسئول است و بر اوست که از این خانه خدا مواظبت کند که مرکز بت ها نشود و انسان را به بت پرستی نکشاند.

بهترین وسیله برای حیات قلب، اندیشه در خویش و جهان و مبدأ و معاد و به خصوص در آیات قرآن و معارف الهیه است.

دل اگر سالک این مسلک گردد از هر شرّی خلاص و به هر خیری آراسته می شود و در عصمت و عافیت و محافظت حق خواهد رفت.

آزادی از اسارت شیطان، آزادی از گناهان ظاهر و باطن، اندیشه در حقایق، دل را آراسته به طهارت می کند و زمینه توجّه به حضرت حق و اندیشه در صفات و اسماء را برای انسان فراهم می سازد و این همه به دست نمی آید مگر به توفیق حق

ص: ۵۷

۱- ۱) - الخصال: ۸۷.

۲- ۲) - مستدرک سفینه البحار: ۵۶۷/۸.

و توفیق رفیق راه نمی شود مگر این که زمینۀ به دست آوردنش را خود انسان با معرفت و جهاد فراهم آورد. ای بی تو محال
جان فزایی

ص: ۵۸

[وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ]

حقیقت شرح صدر

این جمله اشاره به آیه ۲۲ سوره مبارکه زمر است:

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ] (۱).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند نوری از سوی پروردگار خویش است.

و نیز مایه گرفته از آیه شریفه:

[رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي] (۲).

گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان.

و سرچشمه آن آیه شریفه:

[أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] (۳).

آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟

است.

ص: ۵۹

۱-۱ - زمر (۳۹): ۲۲.

۲-۲ - طه (۲۰): ۲۵.

۳-۳ - انشراح (۹۴): ۱.

لفظ شرح در لغت به معنی باز کردن و گشادن و گسترده و فراخی بخشیدن و روشن و آشکار ساختن است.

و صدر به معنای سینه است که مجازاً به معنی دل هم می آید، چون در سینه جای دارد.

بنابراین شرح صدر یا به معنی باز کردن سینه و برطرف ساختن دلتنگی و دلگیری از کسی است، یا به معنی فراخ حوصله و با ظرفیت و پر تحمل گردانیدن است (۱).

مَلَّا عَبْدَ الرَّزَّاقِ لَاهِيَجِيْ بِا تَوْجِهٍ بِه آيَةُ ۲۲ سُوْرَةُ زَمْرٍ مِيْ كُوَيْد:

معنی جمله چنین است: و جا داد در سینه های ایشان نور معرفت خود را که از پی این نور در برابر اسلام با تمام وجود تسلیم شدند و این توفیق پذیرش اسلام نیست، مگر اثر نوری که انداخته است خدای تعالی آن نور را در دل او.

و نیز اشارت است به چیزی که مروی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که مضمونش این است:

نور الهی هر گاه داخل شد در دل مؤمن، دل مؤمن از تنگی و تاریکی برمی آید و وسیع و روشن می شود و نشانه آن نور پهلو خالی کردن اوست از سرای غرور و رجوع به دار خلود و پیدا کردن استعداد برای روز ورود.

تأخیر شرح صدر از تطهیر قلب، و ذکر شرح صدر بعد از تطهیر قلب، اشارت است به مقدم بودن تخلیه بر تحلیه، چه تا دل از ظلمت ذنوب و کدورت تعلقات دنیا مجلی و مصفاً نشود، محلی به زیور نور معرفت نمی گردد، چنان که طیب تا به مریض جلاب ندهد و اخلاط فاسده را از او دفع نکند به اغذیه لایقه و اشربه نافع تقویت نمی فرماید و تا پارچه سپید از رنگ چرک پاکیزه نگردد به حلیه رنگ در نمی آید.

ص: ۶۰

صدر، بالای سینه، قفس حفظ قلب و صندوقچه ریه و مجرای خون و هواست که از استخوان ها و عضلات و پرده های نرم و کش داری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است و چون هرگونه تأثر فکری و نفسانی در حرکات قلب و دوران خون و چگونگی تنفس ظاهر می شود، آن آثار معنوی را به این دستگاه های عضوی نسبت می دهند.

قلب یا سینه باز، روشن، گرفته، تاریک، بیمار، منحرف و...

گرفتگی قلب یا سینه، یا به اصطلاح عامه کم حوصلگی و یأس، از نافرجامی آرزوها و شهوات و ناامیدی از رسیدن به خواسته ها از آلودگی به گناه ناشی می شود و همه این ها از آثار جهل به حقایق و واقعیت ها و سنن حیات است که جز از طریق الهام، ارائه وحی، چنان که باید شناخته نمی شود، از این جهت بیش تر مردم برای نجات از همدم و سرنوشت مبهم و گرفتگی ها، به انواع موجبات غفلت و وسائل تخدیر شعور متوسل می شوند.

به طور کلی ضیق صدر و گرفتگی خاطر که موجب تحیر در تصمیم و درماندگی در کار می شود، نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش اندیشه ها و جواذب مختلف است، و همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه مخالف و تأثیرات آن برهاند و در یک جهت مصمم شود و به آن روی آورد، از تنگنای انفعال ها و تضادها بیرون می آید و سینه اش باز می گردد و مسیرش آسان می شود.

شاید شرح صدر راجع به اسلام و کفر در قرآن به همین معنا باشد:

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا] (۱).

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام

ص: ۶۱

می گشاید و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود.

معنای واقعی و نفسانی شرح صدر هرچه باشد، اثر آن بیرون آمدن از حال تردید و تصمیم در کار و تحمّل دشواری ها و اطمینان نفس است و از مضمون آیاتی که درباره موسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده و سیره ای که از انبیا رسیده، معلوم می شود که پیشرفت دعوت پیامبران پس از فراگرفتن وحی و قیام به رسالت همین شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد با دشمنی ها و سختی ها و یا راهنمایی های خداوند حاصل می شد (۱).

هزار ساله رهست از تو تا مسلمانی*** هزار سال دگر تا به حد انسانی

اگر تو سلسله عشق را بجنابانی*** درون طاس فلک مهره را بغلطانی

اگر ز نقش و ز نقاش باشدت خبری*** سمند فکر به بالای عرش بر رانی

بزرگواری نژادی به قدر اصل و نسب*** ولی چه سود که تو قدر خود نمی دانی

نرفته ای تو بدین وادی طویل آسا*** چو روز سیر در آید درو فرو مانی

بیا تو گوهر خود را درین عدم بشنو*** که هیچ غصه نباشد بتر ز نادانی

چو عیسی تو درین دیر و موسی اندر طور*** نه طیلسان و نه ناقوس و نی چو رهبانی

ص: ۶۲

چو صعوه در تک چاهی حریف یوز مشو***که شاهبازی و سیمرخ را سلیمانی

ز جام و ساغر وحدت اگر بنوشی می***چو خضر سر معانی ز لوح بر خوانی

ندیده صورت خود را در آینه روشن***معانی که حقیقت بود کجا دانی

گشادی دیده باطن درین محیط ظهور***بین تو در صدف آشکار لمعانی

ص: ۶۳

[وَ أَنْطَقَهُمْ بَيِّنَاتِهِ] (۱) و ذات اقدس حق، با نعمت عظیم بیان، عارفان را به وادی ثنا و سپاس و شکر رهنمون شد و زبان آنان را نسبت به حقایق گویا کرد.

به آنان توفیق داد تا به نشر واقعیت‌هایی که به سبب طهارت باطن و شرح صدر و جهاد در راه معرفت یافته‌اند پردازند و در مقام شناساندن خدا و شئون او و معاد و نبوت و امامت و اخلاق در میان جاهلان اقدام نمایند و آن تشنگان را به سرچشمه‌ی درستی‌ها رهنمون شوند.

[وَ شَغَلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ]

حضرت حق از باب لطف و عنایت، عارفان را در راه خود و در مسیر ایمان و اعتقاد به خدمت خود گرفت و آنان را توفیقی مرحمت فرمود که از برکت آن به خدمات مهمی در راه عشق به حق و محبت به خلق موفق شدند.

ص: ۶۴

۱- ۱) - در بعضی از نسخه‌های «مصباح الشریعه» جمله مورد بحث چنین آمده است: «وَ أَنْطَقَهُمْ بَيِّنَاتِهِ».

توفیق عبادت

عبادت حقیقتی است مرکب از یک سلسله واقعیّت‌ها و حقایق که این مقدمه گنجایش تفسیر و توضیح آن را ندارد، به خواست حق در ابوابی که در زمینه این مسئله خواهد آمد به شرح و بیان می پردازم.

عارفان گول این چند روزه ظاهر را نخوردند، تن به لذات غلط ندادند و حیات آخرت به زندگی عاریت نفروختند.

صاحب «کشف الحقائق» می گوید:

بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند: حیات دنیا چند روز بیش نیست و حیات آخرت را هرگز انقطاع نمی باشد، پس هر که حقیقت دنیا را شناخت و غرض و مقصود دنیا را دانست و اجتماع نور را با ظلمت، یعنی اجتماع روح را که نور محض است با قالب که ظلمت محض است معلوم کرد و دانست که فایده وی چیست و حیات دنیا را به همان کار که غرض و مقصود است صرف کرد و حیات دنیا را فدای حیات آخرت گردانید و در این حیات دنیا همه رنج و مجاهده اختیار کرد با قید آن که در حیات آخرت همه آسایش و مشاهده باشد، یعنی تمام حیات دنیا را به کسب عمل صالح و به طلب علم نافع که تخم حیات طیبه و سبب لذت دائمه است مصروف گردانید، در حیات آخرت در آسایش و راحت افتاد.

و هر که حقیقت حیات دنیا را نشناخت و ندانست که غرض و مقصود از حیات دنیا چیست و در حیات دنیا همه راحت و آسایش اختیار کرد، یعنی تمام حیات دنیا را به طلب لذات و شهوات بدنی که تخم عذاب و عقوبت است مصرف گردانید، در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار باشد این است معنای

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» (۱).

و این است معنای کریمه:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] (۲).

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

ص: ۶۶

۱-۱) - دنیا محل کشت و زرع برای آخرت است، مجموعه ورام: ۱۸۳/۱؛ عوالی اللآلی: ۲۶۷/۱، حدیث ۶۶.

۲-۲) - شوری (۴۲): ۲۰.

[وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبَادَةِ عَلَيَّ مُشَاهِدَتِهِ]

از آنان بندگی خالصانه خواست، تا از برکت آن بندگی به مشاهده انوار جلال و جمال با چشم قلب موفق شوند.

[وَدَعَاهُمْ إِلَيَّ رَحْمَتِهِ]

و آنان را به سوی رحمت خود فراخواند.

ص: ۶۷

[وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدِ الْمُوَحِّدِينَ وَ مُؤْنِسِ الْمُقْرَبِينَ وَ عَلَيَّ آلِهِ الْمُتَّخِيْنَ]

و درود و رحمت الهی بر محمد صلی الله علیه و آله پیشوای پرهیزکاران و کشاننده اهل توحید به بهشت و همنشین بندگان مقرب حضرت محبوب و بر آل او که زبده کائنات و برگزیدگان حقند.

الهی! ای امید درماندگان! ای یاور بیچارگان! ای تکیه گاه از راه ماندگان! ای سرمایه افتادگان! باز هم به پیشگاهت عرضه می دارم: دستم تهی است، پرونده ام خالی است، دلم سیاه و مویم سپید است، امیدم از همه چیز بریده و تنها دل به تو بسته ام، از غم دنیا فارغم کن، از ملالت و کسالت نجاتم ده، مرگم را شهادت در راهت مقرر فرما و در دنیا و آخرت دستم را از دامن لطف و رحمت کوتاه مگردان. روی بنما به ما مکن مستور

باب ۱ در بیان حالات عارفان

اشاره

ص: ۶۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَجْوَى الْعَارِفِينَ تَدْوُرُ عَلَيَّ ثَلَاثَةٌ أُصُولٌ: الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ وَالْحُبُّ.

فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ، وَالرَّجَاءُ فَرْعُ الْيَقِينِ، وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ.

فَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ، وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ، وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ.

فَإِذَا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِي الصَّدْرِ خَافَ، وَإِذَا صِيحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ، وَإِذَا هَرَبَ نَجَا، وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْهُ رَجَا وَإِذَا وَجَدَ حَلَاوَةَ الرَّجَا طَلَبَ، وَإِذَا وَفَّقَ لِلطَّلَبِ وَجَدَ، وَإِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْقُودِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ، وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ إِسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ، وَبَاشَرَ أَمْرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ.

وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأَنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ آدَاءِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَيَّ رُوحَ الْمُنَاجَاةِ.

وَ مِثَالُ هَذِهِ الْأُصُولِ الثَّلَاثَةِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَةِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخَلْقِ، وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَمِنَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَهَا فِي الْمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ.

فَانظُرْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ، فَإِنْ كَانَتْ حَالَتُكَ حَالَهُ تَرْضَاهَا لِحُلُولِ الْمَوْتِ فَاشْكُرْ

اللّٰهُ عَلِيٌّ تَوْفِيْقُهُ وَ عِصْمَتُهُ؛ وَ اِنْ تَكَنُّ الْاٰخِرَىٰ فَانْتَقِلْ عَنْهَا بِصِحِّهِ الْعَزِيْمَةِ وَ اَنْدَمْ عَلِيًّا مَا سَلَفَ مِنْ عُمْرِكَ فِي الْغَفْلَةِ، وَ اسْتَعِنْ بِاللّٰهِ
عَلِيًّا تَطْهِيْرَ الظّٰهْرِ مِنَ الدُّنُوْبِ، وَ تَنْظِيْفَ الْبَاطِنِ مِنَ الْعُيُوْبِ، وَ اِقْطَعْ زِيَادَةَ الْغَفْلَةِ مِنْ قَلْبِكَ وَ اَطْفِ نَارَ الشَّهْوَةِ مِنْ نَفْسِكَ.

ص: ٧٢

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَجْوَى الْعَارِفِينَ]

حقیقت باطن عارفان

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می فرماید:

سرّ وجود عارفان و حقیقت باطن آنان بر سه اصل استوار است: بیم، امید، محبت.

گرچه در سطور گذشته مسائل قابل توجهی در رابطه با عرفان و عارف گذشت، اما احساس می شود لازم است توضیح بیش تری در این زمینه ارائه گردد، تا عارفانی که در فرمایش امام معصوم علیه السلام آمده اند چهره روشن تری از خود نشان دهند، سپس به تفسیر سه اصل بیم، امید، محبت اقدام شود.

عارف: انسانی است که با کمک گیری از فرهنگ وحی و سنن انبیا و روش ائمه طاهرین علیهم السلام به شناخت مبدأ و معاد و حقایق اصیل، و واقعیت های مبنایی موفق شده و عملاً به آن حقایق و واقعیت ها آراسته گشته.

عارف: انسانی است که دل به نور توحید برافروخته و با توجه به قرآن با چشم دل به مشاهده قیامت برخاسته و با تکیه بر حقیقت توحید و معاد، عقاید و اخلاق و اعمال خود را از آلودگی ها پیراسته و جان و دل و اعضا و جوارح خویش را با فیوضات الهیه آراسته و در راه علم و عمل مجاهده کرده و در مملکت پاک خلوص مسکن گرفته است.

عارف: انسانی است که جز خدا نبیند و جز خدا نداند و جز خدا نخواهد، و جز خدا نگوید و جز خدا نشنود و جز به خدا میل نکند و جز به سوی خدا نرود.

عارف: آگاه به حقوق حق و خلق و رعایت کننده هر دو حقوق در تمام زمینه های حیات و زندگی است.

عارف: دقیقه ای از عمر هدر ندهد و جز خواسته حضرت ربّ العزّه نطلبد و به غیر صراط مستقیم نرود و از عاشقان جمال جدا نشود و از هدایت گمراهان و علاج بیماران غفلت نکند.

عارف: برای خدا بنده ای است نیکو و برای خلق خدا انسانی است خوشخو.

عارف: هم چون زمین منبع فضل و فیض و چون خورشید حرارت بخش و چون باران بهاران منشأ خیر و برکت.

عارف: هم چون زنبور عسل نوشش برای دوستان و نیشش برای دشمنان است.

عارف: غرق در دریای اطاعت، وجودی است متّحد با عبادت، حقیقتی است متّصف به کرامت و برای خلق خدا دریایی است از برکت.

عارف: انسانی است والا- و در آدمیت و انسانیت در افقی است بالا- و در میان مردم گوهری است اعلا و برای جامعه انسانی چراغی است راه گشا.

عارف: گلی است بی خار، برای دین یاور با منفعتی است و یار، در سخن گفتن با مردم موجودی است هشیار، در میان غفلت زدگان انسانی است بیدار، در برخورد با خلق خدا منبعی است دین دار، در راه حق موجودی است پرکار و واقعیت های هستی را نقطه پرگار و در باغ انسانیت درختی است پر بار و از تمام حرکاتش صفات خداوندی نمودار.

عارف: فرمان حق را برده، در این پیشگاه دل سپرده و جان به عشق محبوب

زنده نموده و از شیطان بار نبرده و جز حق نگفته و غیر حق ندیده: به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

عارف: انسانی است شاگرد مکتب انبیا و همنشین با اولیا، در بندگان حضرت الله از اصفیا و به راه سیر و سلوک بینا و به اجرای دستورهای مولا توانا و زبانش به عشق و ذکر حق گویا و در جستجوی حقیقت همیشه پویا و به اسرار خزانه محبوب دانا.

عارف: انسانی است به رموز بندگی آگاه و در تمام لحظات حیات رهرو راه و روشنی بخش دل گمراه و نجات دهنده سرنگون شده در چاه و به نیمه شب مونس و همدم آه و حضرت مالک الملوک را خادم درگاه و در تمام اوقات حاضر درگاه و میرای از آلوده شدن به حبّ جاه و فقط و فقط خواهنده الله. خوشا آنان که الله یارشان بی

عارف: انسانی است عاشق خدا، مجاهد فی سبیل الله، آراسته به اخلاق پاکان، همراه و همراز نیکان، دور کننده از کافران و مشرکان، شمع بزم شاهدان، پاک و پاکیزه از خوی ددان و طیب درد دردمندان و دستگیر مستمندان و امید ناامیدان و در راه وصال شهیدی از شاهدان.

عارف: انسانی است با دل خاشع، از همه جهت متواضع، در برابر مردم مؤمن خاضع، مال و جان را در راه خدا بایع، نکات حیاتبش برای درس آموزی نسبت به دیگران از بهترین وقایع، نور دل و جانش همه جا شایع، در علم و عمل و کرامت

و فضیلت چشمه ای نابع، آثار بندگی حق از چهره اش ساطع، در برابر دشمنان حق و حقیقت شمشیری است قاطع، اعماق جاننش خزینه ای است از ودایع، در همه عمر از لقمه حرام جائق، برای نیازمندان انسانی نافع، و سوسه شیطان و اهل باطل را از دل هر کسی دافع، جز از حضرت مولا ندارد توقع منافع، از خواسته های حضرت محبوب هیچ چیز نیست او را مانع، هم اوست بین خلق و حق شافع، مقام انسانی خود را به وسیله بندگی خالص رافع، دل آگاهش هم چون برق لامع، فرمان حق و انبیا و امامان علیهم السلام را وجودی است سامع، مقام علم و عمل و اخلاق را منبعی است جامع.

عارف: انسانی است شیدا، عباداتش عین خلوص و تقوا، قدرش مجهول و ناپیدا، مشتاق وصال مولا، تمام شئون زندگی از او هویدا، پاک از خزی دنیا، مصون از عقاب عقبی، دارنده دلی با صفا، بر عهد و پیمان مولا با وفا، خلق خدا را به دور از جور و جفا، درد اهل درد را شفا، به خاطر حفظ اخلاص مسکن گرفته در خفا، هم چون نای فریاد غیب را بهترین نوا. ما چو نایم و نوا در ما ز توست

عارف: انسانی است که او را نیازی به خلق خدا نیست، آنی از یاد محبوب جدا نیست، هرگز روی گردان از بلا نیست، نوایش جز مناجات با مولا نیست، با عشق حضرت جانان توجهش به دنیا و عقبی نیست، رفیق راهش غیر اهل و لا نیست،

مکتبش جز مکتب انبیا نیست، چراغ محفلش جز نور اولیا نیست، هم چون او کسی به اسرار راه دانا نیست، جز کلام حق و حقیقت کتابی را خوانا نیست، اگرچه جز خدا نبیند و غیر خدا نخواهد ولی به خاطر نور بخشیدن به حیات دیگران از پیر و برنا جدا نیست، قبله جانش جز مولا نیست، همتش جز رسیدن به مقام اعلا نیست، از قید عشق دوست هرگز رها نیست، زبانش جز به ذکر دوست گویا نیست، گوشش جز در برابر خواست معشوق شنوا نیست، غیر دریای محبت جایی در شنا نیست، با غیر محبوب ابدی آشنا نیست، هرگز بر سر دنیا و مادیّت با کسی دعوا نیست، در درونش جز عشق شدید مولا غوغا نیست، او را در دنیا جز غم دوست بلا نیست، قدر و منزلتش در میان خلق عالم برملا نیست، در عمق جان و هستی اش ذره ای هوس و هوی نیست، او را جز رضای دوست رضا نیست، بر زبانش جز حمد و تسبیح و تهلیل و سخن نیکو و ثنای الله ادعا نیست.

عارف: در اصطلاح بیداران راه و نیازمندان در گاه و عاشقان آگاه، انسانی است که نفس خود را به حسب قوه نظریه کامل کرده و علم به حقایق را به قدر توان تحصیل نموده و از صفات رذیله و عقاید خبیثه خود را پاک ساخته و خویش را به اعتقادات حقّه و کمالات الهیه آراسته نموده.

عارف: انسانی است که دارای علم و عمل است و تمام اوامر الهی را گردن نهاده و از آنچه نهی شده کناره گرفته و به خاطر ریاضت شرعیّه و عبادت الهیه دارای قوت و قدرت عملی گشته.

عارف: در زبان اهل ذوق و ارباب شوق و مستان میخانه عشق، انسانی است که علاوه بر کمال معرفت و عمل، جمیع قوا و اعضا و جوارح او برای خدا شده و در حقیقت دارای مقام فناء فی الله گشته و خلاصه جز یکی نخواهد و جز یکی نداند.

می گویند دو نفر با هم در حساب کار و کسب اختلاف داشتند، برای حلّ

اختلاف به کمک دهنده ای محتاج شدند، عارفی بر آنان گذشت، از او کمک طلبیدند، چون هر کدام اعداد دفتر خویش را به او عرضه کردند، او غیر یکی نگفت. پرسیدند مگر دیوانه ای که ما چون هریک از اعداد خود را به تو می گوییم غیر یکی نمی گویی و از یکی نمی گذری؟ گفت: چه کنم که جز یکی ندانم و غیر یکی به خاطر نمی گذرد.

عارف: انسانی است که علاوه بر دو قوه علم و عمل تمام وجود او متوجه حق باشد و در اجرای واجبات و ترک محرمات و بجای آوردن نوافل سستی نوزد و این همه با اتصال به فرهنگ انبیا و امامان علیهم السلام که همان فرهنگ وحی است میسر است و چون عارف این سیر و سفر را ادامه دهد به مقام فناء فی الله و سپس بقاء بالله می رسد. این طرفه آتشی که دمی برقرار نیست

ای روح دست برکن و بنمای رنگ خوش کاین ها همه بجز کف و نقش و نگار نیست

هرجا غبار خیزد آن جای لشکرست کآتش همیشه بی تف و دود بخار نیست (۱)

اوصاف عرفان از زبان امام عارفان

اشاره

در سطور گذشته دانستید که عارف دارای دو قوه علمیه و عملیه است و از واجبات و نوافل چیزی از او فوت نمی شود و از تمام محرمات الهیه با کمال ذوق و شوق پرهیز دارد.

خطبه همام

وجود مقدس امام عارفان، شمع قلب عاشقان، چراغ راه بینایان، حضرت مولی الموحّدين، امیر المؤمنین علیه السلام از اوصاف عارفان تحت عنوان صفات متّقین، در «نهج البلاغه» که ما دون کلام خالق و ما فوق کلام مخلوق است خبر می دهد.

عارف بزرگ، بلبل گلزار معنی حضرت الهی قمشه ای تمام خطبه را با آن حال ملکوتی که داشت به نظم آورده، برای این که خوانندگان عزیز از مفاهیم آسمانی آن خطبه لذت بیش تری ببرند، تا جایی که لازم افتد آن اشعار عرفانی هم همراه با بعضی از جملات خطبه زینت بخش این صفحات می گردد.

رُوی اَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ: هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ (۲).

روایت شده:

ص: ۸۱

۱-۱ - شمس تبریزی.

۲-۲ - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴.

یکی از عاشقان علی علیه السلام به نام همّام که مردی عابد بود، از محبوبش امیر المؤمنین علیه السلام تقاضا کرد مرا از اوصاف اهل تقوا آن چنان آگاه ساز که گویی آنان را مشاهده می کنم. شنیدم عاشقی پروانه خویی

که کرد آن عندلیبان را به گلزار نکو فکر و نکو ذکر و نکو کار

ص: ۸۲

بگو اوصاف آن پاکان که چوند

فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنُ فَ [إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ]

فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ:

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَتِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ وَ أَمِنَّا مَعْصِيَتَهُمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ فَكَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ،

علی علیه السلام در پاسخ او درنگ داشت فقط به طور اجمال فرمود:

ای همّام! اهل تقوا و نیکوکاری باش که در قرآن آمده:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] (۱)

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

همّام به شنیدن این آیه قانع نشد، به محضر مولا اصرار ورزید تا جایی که حضرت را سوگند داد. پس حضرت مولا خدای را سپاس بجای آورد و بر رسول و آلش صلوات فرستاد، آن گاه سخن آغاز کرده فرمود:

هنگامی که خدای بزرگ جهان را بیافرید، از طاعت و عبادت خلق بی نیاز و از

ص: ۸۳

عصیان آنان بی زیان بود، پس بر وفق عدل و رحمت و به صرف لطف ازلی، وسائل معیشت را در میان مردم قسمت کرد و هر کسی را در خور شأنش مقامی داد.

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ،

در میان مردم جهان، تنها پارسایان را بر دیگران برتری و فضیلت بخشید. روان پارسایان زان میانه

*** یکی دان زان فضیلت های بسیار

مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ، عَضُّوا اَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا اَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ اَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرِّخَاءِ، وَ لَوْلَا الْاَجَلُ الْعَدِي كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشِيَّتَقَرَّ اَرْوَاحُهُمْ فِي اَجْسَادِهِمْ طَرَفَهُ عَيْنٍ شَوْقًا اِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ،

گفتارشان از روی راستی است، زندگی به اقتصاد گذرانند، با خلق خدای به تواضع و فروتنی باشند، چشم از آنچه خدا بر آنان حرام فرموده پوشیده اند، گوش به علمی دهند که آنان را سودمند باشد، در بلا و امتحان و سختی و مشقت آن چنان شادند که دیگران در نعمت و راحت، اگر اجل حتمی

و مقدر الهی پای بندشان نبود از شدت شوق به ثواب و بیم عقاب یک چشم به هم زدن مرغ روحشان در قفس جان درنگ نمی کرد. گر آنان را زمان وصل محبوب

همه غمگین ز هجران حبیب اند

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَبَرُوا مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَيَّامُونَ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ، صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مَرِيحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوا، وَأَسَرَّتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا، أَمَا اللَّيْلُ مَضَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَ تَرْتِيلاً،

عظمت حضرت آفریدگار را درک کرده، بدین سبب خداوند در دنیای جان و دلشان بزرگ و غیر حضرت حق هر چه که هست کوچک است.

ایمان و یقینشان به بهشت آن چنان است که گویی بهشت را دیده و سال ها به

خوشی در آن آرمیده اند و آن چنان دوزخ را باور دارند چنان که پنداری در آن به سالیان دراز معذب بوده و شکنجه دیده اند.

قلوبشان به فراق محبوب اندوهناک، تمام خلق عالم از آزارشان در امان، تن آنان از شدت کوشش در عبادت و خدمات به خلق لاغر و جانشان به عفت آراسته، چند روز کوتاهی رنج اطاعت برده تا از پی آن آسایش طولانی یابند.

این احوال برای آنان تجارتي است سودمند که حضرت ربّ العزّه برای این گروه مقرر فرموده.

چون دنیا به آن ها روی کند، آنان از او روی گردانند و چون به اسارت و دامشان افکند، با جانبازی در راه معشوق خود را نجات دهند.

به وقتی که شب درآید به قیام در پیشگاه حضرت او بایستند و آیات کتاب حق را با اندیشه و تأمل تلاوت کنند. شب آمد شب رفیق دردمندان

يُحْزَنُونَ بِهٖ اَنْفُسِهِمْ، وَيَسْتَيْثِرُونَ بِهٖ دَوَاءٍ دَائِهِمْ، فَاِذَا مَرُّوا بِاَيَاتِهِ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا اِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَّلَعَتْ نُفُوسُهُمْ اِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا اَنَّهَا نَضْبٌ اَعْيُنِهِمْ، وَ اِذَا مَرُّوا بِاَيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ اَصْبَحُوا اِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا اَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي اَصُولِ اَذَانِهِمْ، فَهَمَّ حَانُونَ عَلٰى اَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ اَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ وَ اطْرَافِ اَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى فِى فَكَاكٍ رِقَابِهِمْ، وَ اَمَّا النَّهَارُ فَاحْلَمَاءٌ عُلَمَاءٌ اَبْرَارٌ اَتْقِيَاءٌ،

با دلی شکسته و نالان به وسیله آیات قرآن به درمان درد خویش برخیزند، چون به آیات رحمت و بشارت رسند بر وعده های الهی دل سپرده و در آن طمع کنند و مشتقانه نظر دوزند که گویی مفهوم و معنی آن آیات در برابرشان مجسم است.

و چون به آیات عذاب گذرند، گوش دل بر آن گشوده، گویی خروش و فریاد آتش در بن گوش آن هاست. شب را در پیشگاه محبوب، خمیده قامت به حال رکوع و یا به روی خاک در حال سجده گذرانند و از عذاب الهی درخواست نجات و آزادی کنند و از حضرت معشوق حسن عاقبت تقاضا نمایند.

چون روز درآید، بر دبار، دانا، نیکوکار و اهل پرهیز و دوری از هر گناه و معصیت اند. چو روز آید ز دانش هوشیارند

به جانش نور علم و حلم برتافت

قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بَرِيءَ الْقِدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّازِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى □ وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ، وَ يَقُولُ لَقَدْ حَوْلُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ، لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْتَرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ، إِذَا زُكِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ! فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

خوف از عظمت حق یا از عذاب قیامت چنان اندامشان را لاغر ساخته که هر کس آنان را ببیند پندارد که بیمارند در صورتی که به تن بیمار نیستند، مردم از آنان به عنوان دیوانه یاد می کنند ولی دیوانه نیستند، امر بزرگی که عبارت از عشق حق و شهود عظمت و یقین به آخرت است دل آنان را مستغرق دریای فکر و حیرت ساخته.

از بس در احسان و نیکوکاری حریص و مشتاقند در طاعت و عبادت به عمل اندک راضی نگردند و بسیاری عبادت را هم بسیار نشمارند، از خود بدگمان و از کردارشان هراسانند، چون کسی از آنان مدح و ثنا گوید ترسان گشته و اعلام کند: من عیب خویش را بهتر از دیگران می دانم و خدای من به من داناتر از خود من است، بار خدایا! به گفته مردم بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه گمان برده اند نصیب فرما و آنچه را از گناهان پنهان من نمی دانند بر من ببخشای.

فَمِنْ عَلامِهِ أَحَدِهِمْ: أَنْتَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لِينٍ، وَ إِيمانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصِيدًا فِي غِنَى، وَ حُشوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلَبًا فِي حَلالٍ، وَ نَشاطًا فِي هَيْدَى وَ تَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ، يَعْملُ الأَعْمالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ جَلُّ يُمَسى وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذُّكْرُ، يَبِيتُ حَذِرًا، وَ يُصْبِحُ فَرِحًا، حَذِرًا لِمَا حَذَرَ مِنَ العَفْلهِ، وَ فَرِحًا بِما أَصابَ مِنَ الفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ،

نشانه های هریک از این عاشقان و عارفان آن که در کار دین بسیار نیرومند است و در امور زندگانی در عین نرمخویی و همواری مآل اندیش، در مسئله ایمان به مرتبه یقین، در کار علم مشتاق و حریص، با وجود دانش فراوان، در برابر نادانان بردبار، در توانگری میانه رو، در عبادت با خضوع، در عین فقر با شکوه، در روز سختی شکیبا، جویای رزق حلال و طیب، دلشاد به هدایت، دور از طریق طمع و آزار، با آن که پیوسته اهل احسان و نیکوکاری است هرگز به عمل صالح خود مغرور نشود، شبانگاه همت بر ستایش حق گماشته و صبحگاه

بر ذکر و طاعت، شب هراسان از غفلت خویش و روز شادمان به فضل و رحمت حضرت دوست.

إِسْتَصْبَحْتُ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ، لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَّهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُوراً أَكَلُهُ، سَهلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ، الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَ إِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ،

اگر نفس در عبادت و عمل نیک بر او سخت گیرد، او نیز با خواهش های نفس به شدت مخالفت کند تا نفس خود را مطیع حق گرداند.

دل به حیات جاودان بسته و از جهان فانی ناپایدار اعراض نموده و بردباری را با دانش و گفتار را با کردار آمیخته است.

آرزویش کوتاه، دلش آگاه، لغزشش ناچیز، نفسش قانع، طعامش اندک، کارش آسان، دینداریش حقیقی، شهوتش مرده، غضبش فرو نشسته، تمام مردم به احسانش امیدوار و از شرش در امان، اگر با غافلان نشیند نامش در دفتر آگاهان است و اگر با آگاهان باشد در شمار اهل غفلت و بی خبران نیست. اگر با غافلان یک عمر بنشست

يَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ، وَ فِي الرِّخَاعِ شُكُورٍ، لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُغْضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ

يُحِبُّ، يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَسْمَتُ بِالْمَصَائِبِ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ،

آن که بر او ستم کند بر وی ببخشد و آن که او را محروم نماید با وی احسان کند و هر که از او قطع نماید به او ببیوندد.

از زشتی بر کنار، در گفتار ملایم، ناپسند از او ناپدید، نیکی از وی پدیدار، خیرش به مردم روی آورده و شرش از آنان برگشته، در سختی ها زندگی با وقار و در برابر حوادث و مصائب بردبار و در دوران توانگری شاکر حق، از آنجا که دارای عدالت و انصاف است درباره دشمن ستم نکند و گناه در کار محبت دوست نیاورد، حق را هر چند به زیانش باشد اقرار نماید پیش از آن که بر او گواه آورند.

آنچه را بدو سپارند، از شدت امانت داری ضایع نکند و آنچه را نباید از یاد برد به دست فراموشی نسپارد.

احدی را به نام زشت نخواند، به همسایه زیان نرساند، از پیشامدهای ناگوار، مردم را با سرزنش و نکوهش نیازارد، قدم در راه باطل نگذارد و از راه حق گام بیرون نهد. نپوید راه باطل آن نکو نام

إِنْ صِيَمَتْ لَمْ يُغْمَهُ صِيَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، أَتَعَبَ نَفْسَهُ لَأَخْرَجَتْهُ، وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، بُعِدَ عَنْ تَبَاعُدٍ عَنْهُ زُهَيْدٌ وَ نَزَاهَةٌ، وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ،

اگر خاموش نشیند از آن خاموشی غمگین نباشد، اگر بخندد قهقهه بلند نکند، اگر ستمی به شخص او رسد انتقام آن را به خدا واگذارد، جان خود را به زحمت و رنج آرد تا مردم را به آسایش رساند، نفس خود را برای آسایش آخرت به زحمت افکند و مردم را از زحمت خویش به راحت رساند، از هر که دوری گزیند برای زهد و پاکیزگی است و به هر که نزدیک شود از راه لطف و مهربانی است، نه دوریش به تکبر و مفاخرت و نه نزدیکیش به مکر و فریب است. چو دور از خلق گردد در تفرّد

بیفشان بال و پرکان طرفه صیاد بگیرد جسم و جان را سازد آزاد (۱)

سخن امام عارفان که به اینجا رسید همام فریاد زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. آن گاه حضرت فرمود:

ای مردم! به خدا سوگند از چنین پیشامدی بر وی بیمناک بودم. سپس اعلام کرد: آری، اندرزها در گوش اهل دل و مردم لایق چنین تأثیر کند.

یکی از حاضران مجلس که از آگاهی محروم بود، زبان به جسارت گشود و به حضرت عرضه داشت: چرا در خود شما چنین تأثیر نکرد؟

حضرت فرمودند: وای بر تو، اجل هر کسی را وقتی معین است که از او دیر یا زود نگردد و سبب خاصی است که از آن تجاوز نکند، زنهار خاموش باش و دیگر بار بدین گونه گفتار که مسلم شیطان بر زبانت جاری کرد لب مگشای.

حدیثی مهم و گفتاری حیرت آور

عارف بزرگ سید حیدر آملی در کتاب «جامع الاسرار و منبع الأنوار» و در رساله «نقد النقود» و فیض کاشانی آن عارف معارف الهیه در کتاب «قره العیون» و در کتاب «کلمات مکنونه» از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث ذیل را نقل می کنند، تا حال و احوال عارف را بدانی و اگر خواستی، خود را به این مقام برسانی و مرتبه اعلی که کنار دریای رحمت و ساحل امن و امان است، برسانی.

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لَأَوْلِيَائِهِ، إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا، وَإِذَا سَكِرُوا طَرِبُوا، وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا، وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ

ص: ۹۳

برای وجود مقدّس حضرت حق شرابی است مخصوص اولیایش، چون بنوشند مست شوند و چون مست گردند به نشاط آیند و چون به نشاط آراسته شوند پاکیزه گردند و چون پاکیزه شوند ذوب گردند و چون ذوب گردند از تمام شوائب خالص شوند و چون خالص شوند عاشقانه در طلب آیند و چون بطلبند بیابند و چون بیابند واصل گردند و چون واصل گردند متّصل شوند و چون متّصل شوند بین آنان و محبوبشان فرقی نماند.

این است وضع عارفان که با قدرت علم و معرفت و احسان و عمل و تقوا و زهد و ورع و پارسایی و کرامت و شرافت خود را به چنین مقام عظیمی رسانده اند!!

انصاف دهید، اگر غلبه با شهوت باشد و حاکم بر انسان هوای نفس و کارگردان حیات شیطان و بر جان و بدن مرض کسالت و همت در خور و خواب و غفلت، آیا انسان به جایی می رسد و از عنایات حضرت محبوب نصیبی می برد؟!

جمال دل

آورده اند که محنت زده ای در راهی می رفت، مخدّره ای بس با جمال پیشش آمد، چشمش بر کمال حسن او افتاد، دلش صید آن جمال گشت، بر پی آن مخدّره می رفت، چون آن مخدّره به در سرای خود رسید، التفاتی کرد، آن محنت زده را دید بر پی وی، گفت: مقصود چیست؟ گفت: سلطان جمال تو بر نهاد ضعیفم سلطنت رانده است و در کمند قهر خویش آورده است، با توام دعوی عشق‌بازی

ص: ۹۴

است و این دعوی نه مجازی است.

آن مخدّره را بر کسوت جمال، حلّیت عقل بر کمال بود، گفت: این مسئله تو را فردا جواب دهم و این اشکال تو حل کنم. روز دیگر آن ممتحن منتظر نشسته بود و دیده گشاده، تا جمال بر کمال مقصود کی آشکار گردد و واقعه او چون حل کند؟

آن مخدّره می آمد و از پی او پرستاری آینه در دست، گفت: ای پرستار! آن آینه فراروی او دار تا به آن سر و روی، او را رسد که با ما عشقبازی کند و تمنای وصال ماش بود؟! [\(۱\)](#) دل مشتاق جمال دل دیگر است و روحش روحی غیر از ارواح، مشتاق در سلطه عشق حق است، مشتاق عاشق عبادت و دوری از گناه است، عارف دلخسته یار و جان نثار محبوب است، اهل حال فرموده اند:

قُلُوبُ الْمُشْتَاقِينَ مُنَوَّرَةٌ بِنُورِ اللَّهِ فَإِذَا تَحَرَّكَ اشْتِيَاقُهُمْ أَضَاءَ النُّورِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَيَعْرِضُهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ يَقُولُ: هَؤُلَاءِ الْمُشْتَاقُونَ إِلَيَّ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي إِلَيْهِمْ أَشَوْقٌ [\(۲\)](#).

دل های مشتاقان حق و حقیقت روشن به نور خداست، چون شوقشان به حرکت آید، بین آسمان و زمین نور بدرخشد. حضرت حق آنان را به ملائکه نشان می دهد و می فرماید: اینان مشتاق منند، شاهد باشید که من به آنان مشتاق ترم.

سیمای عارفان

یکی از تربیت شدگان این مکتب می گوید:

ص: ۹۵

۱-۱ - روح الارواح: ۱۸.

۲-۲ - روح الارواح: ۲۲.

در بعضی از سفرها به بزرگی برخوردیم که سیمایش به سیمای عارفان می ماند. با او همراه شده در عرض طریق بدو گفتم:
«كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؟» راه به سوی خدا چگونه است؟

گفت: «لَوْ عَرَفْتَ اللَّهَ لَعَرَفْتَ الطَّرِيقَ». اگر او را یافته بودی راه به سوی او را نیز آگاه می شدی.

پس گفت: ای مرد سالک! بگذار و دور کن از خود خلاف و اختلاف را.

گفتم: علما را چگونه خلاف و اختلافی خواهد بود؟ چه آن ها مؤید از جانب حقند.

گفت: چنین است که می گویی اَلَا فِي التَّجْرِيدِ التَّوْحِيدِ.

بدو گفتم: معنای این جمله چیست؟

گفت: «فِقْدَانُ رُؤْيَاهِ مَا سِوَاهُ لِوَجْدَانِهِ». با بودن او غیر را ندیدن.

که منظور از این جمله نفی هر معبود باطل و مقید بودن به طاعت و عبادت حق است.

بدو گفتم: «هَلْ يَكُونُ الْعَارِفُ مَسْرُورًا؟» آیا عارف را خوشحالی هست؟

جواب داد: عارف را با اتصال به خدا اندوه هست؟

گفتم: «أَلَيْسَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ طَالَ هَمُّهُ؟» نه این است که هر کس او را شناخت دچار اندوه همیشگی می گردد؟

گفت: «مَنْ عَرَفَ زَالَ هَمُّهُ». هر کس او را شناخت اندوهش برای همیشه برطرف می شود که اهل معرفت را [لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] (۱).

گفتم: «هَلْ تُغَيِّرُ الدُّنْيَا قُلُوبَ الْعَارِفِينَ؟» آیا دنیا دل های عارفان را تغییر و تحوّل می دهد؟

ص: ۹۶

گفت: «هَلْ تُعَيِّرُ الْعُقَبِي قُلُوبَ الْعَارِفِينَ حَتَّى تُعَيِّرَهَا الدُّنْيَا؟» آیا آخرت دل آنان را حالی به حالی می کند تا چه رسد به دنیا؟!

گفتم: «أَلَيْسَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ صَارَ مُسْتَوْحِشًا؟» کسی که خدا را شناخت آیا دچار وحشت نمی گردد؟

گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ الْعَارِفُ مُسْتَوْحِشًا». محال است عارف با شناختن معبود حقیقی دچار وحشت و ترس شود. «وَلَكِنْ يَكُونُ مُهَاجِرًا مُتَجَرِّدًا». اما عارف در عین تنهایی مسافر به سوی دوست است.

گفتم: «هَلْ يَتَأَسَّفُ الْعَارِفُ عَلَى شَيْءٍ غَيْرِ اللَّهِ؟» آیا عارف به چیزی غیر خدا تأسف می خورد؟

جواب داد: «هَلْ يَعْرِفُ الْعَارِفُ غَيْرَ اللَّهِ فَيَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ؟» آیا عارف غیر خدا چیزی می شناسد تا بر او غصه بخورد؟

گفتم: «هَلْ يَشْتَأِقُ الْعَارِفُ إِلَى رَبِّهِ؟» آیا عارف مشتاق به حضرت رب است؟

گفت: «هَلْ يَكُونُ الْعَارِفُ غَائِبًا طَرَفَهُ حَتَّى يَشْتَأِقَ إِلَيْهِ؟» آیا عارف یک چشم به هم زدن از او غائب است تا مشتاق او باشد؟!

گفتم: «مَا اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؟» اسم اعظم خدا چیست؟

گفت: «أَنْ تَقُولَ اللَّهَ وَ أَنْتَ تَهَابُهُ». آن است که بگویی الله و از او در دلت دارای مهابت شوی.

گفتم: «كَثِيرًا مَا أَقُولُ وَ لَا تُدَاخِلُنِي الْهَيْبَةُ». زیاد خدا می گویم ولی در دلم مهابت پیدا نمی شود.

گفت: «لِأَنَّكَ تَقُولُ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ لَا مِنْ حَيْثُ هُوَ». برای آن که نامش را آن چنان که هستی می گویی نه آن چنان که هست.

گفتم: ای بزرگ! دیگر بار مرا موعظتی فرمای، از گفته های تو پند بلیغ بگیرم.

گفت: کفایت است از برای موعظت و نصیحت تغییراتی که در روزگار می بینی، نیک بنگر و آن را به جهت خود پندی بزرگ دان (۱).

خوف و محبت نزد عارفان

یکی از سالکان راه و حقیقت جوی دل آگاه می گوید:

وقتی صفت یکی از بزرگان را که ساکن یمن بود شنیدم که به افتادگی و فروتنی موصوف و به عقل و حکمت و فضل معروف، در ظاهر متلبس به لباس اهل جهاد، در باطن از اهل سیر و صلاح و سداد.

چون زمان حج نزدیک شد و از اعمال و عبادات آن سال فراغتی حاصل گشت، قاصد دیدار او شدم تا کلام او را شنیده و مواعظ او را اصغا نموده که فایده‌ای حاصل نمایم.

چون جماعتی از قصد من آگاهی پیدا نمودند، مرا همراهی کردند و در میان آن جماعت جوانی بود که سیمای صالحان داشت و منظر خائفان، رویی بود او را زرد بدون امراض جسمانی و چشمی سرخ و پر آب بی علت دمعه و رمد، پیوسته دوست خلوت بود و انیس تنهایی، از حالتش چنان ظاهر بود که او را در همان نزدیکی مصیبتی روی داده. پس نزدیک وی رفته کلمات محبت آمیز گفتم که با من موافقت نماید و مرافقت جوید، قبول نمود و از آن حالت او را هر چند ملامت نمودم و به صبر ترغیبش کردم سودی نبخشید و هر لحظه سیلاب اشک از دیده جاری می ساخت و لسانش به اشعاری مترنم بود که مضمونش این است:

ای کسانی که مرا ملامت می کنید! بدانید که از عشق او هرگز دست برنداشته

ص: ۹۸

و تسلی نخواهم یافت، چگونه خود را تسلی دهم که هر لحظه اندوه من رو به ازدیاد است و عظمت در این راه مبدل به خواری شده؟ می‌گویند: استخوان‌های آدمی خواهد پوسید و من می‌گویم: که اگر استخوان‌هایم در وسط گور بیوسند دوستی تو از دل زائل نخواهد شد، دل من از زمان‌های پیش شراب محبت تو می‌نوشید، حتی در ایام صباوت و کودکی. در سرم فتنه‌ای و سودایی است

بدین حال و حالت، آن جوان همراه می‌آمد تا بدان شهر از یمن که مقصود ما بود رسیدیم.

آن کس را که طالب دیدارش بودیم از مأوای او پرسیده، به در خانه اش رفتیم. در بکوفتیم، فی الحال یکی در باز کرد، مانند کسی بود که گویی اهل قبور است، ما را به درون خانه دعوت کرد. آن جوان بر همه سبقت نموده سلام کرد و با او مصافحه نمود. وی جواب سلام داد و با او با نحو دیگری مکالمه کرد و بشارت داد به زبان حال او را به امری که گویا نسبت به او روی خواهد داد.

پس آن جوان سبقت در کلام کرده بدو گفت: ای سید من! خدای تعالی شما و امثال شما را پزشک بیماری‌های دل و معالجه‌کننده دردهای گناه قرار داده، مرا

در محلی زخمی است که گوشت و پوست آن محل را خورده و دردی است در تن که جایگیر و مزمن شده، این دردی که از من شناختی به پاره ای از مراهم محبت و داروی توجه آن را علاج کن.

آن بزرگ به وی گفت: پیرس آنچه را می خواهی از علاج این مرض تا من جواب آن را یک یک به تو باز گویم.

پرسید: «ما علامَةُ الْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى». نشانه ترس از خدا چیست؟

جواب داد: «أَنْ يُؤْمِنَكَ خَوْفُ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ خَوْفٍ عَنِ غَيْرِ خَوْفِهِ». این که تو را از هر ترسی جز ترس از مقام خودش ایمنی دهد.

چون این بیان از آن بزرگ شنید، در حالش تغییر کلی پدید آمد، نعره ای زد و بیهوش بیفتاد، پس از ساعتی به هوش آمد، از آن عارف پرسید: چگونه در دل بنده خوف پروردگار پدید آید؟

گفت: چون انسان از عوالم دیگر پای بدین عالم نهد، از هیچ راه تندرستی نخواهد داشت، به منزله علیل و سقیم خواهد بود و علیل دفع علت را به ناچار با غذا خوردن کند و بر کراهت دارو صبر نماید از خوف گزیدن فنا بر بقا.

چون این الفاظ از شیخ بشنید، چنان فریادی کشید که جالسین مجلس را گمان این شد که روح از بدنش مفارقت نمود، پس از لحظه ای سر برداشت پرسید:

«ما علامَةُ الْمَحَبَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟ علامت عشق به خدا چیست؟

گفت: «يا حَبِيبِي إِنَّ دَرَجَةَ الْمَحَبَّةِ لِلَّهِ رَفِيعَةٌ». ای دوست جانی، مقام دوستی با خدا بس بلند است.

آن گاه از شیخ تمنا کرد آنچه را گفتمی برای من توضیح بده گفت:

«يا حَبِيبِي إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلَّهِ تَعَالَى شَقَّ لَهُمْ عَنْ قُلُوبِهِمْ فَأَبْصَرُوا نُورَ الْقُلُوبِ إِلَى جَلَالِ عَظَمَةِ الْإِلَهِ الْمَحْبُوبِ، فَصَارَتْ أَرْوَاحُهُمْ رُوحَانِيَّةً، وَقُلُوبُهُمْ حُجْبِيَّةً، وَعُقُولُهُمْ سَمَاوِيَّةً»

تَشْرَحُ بَيْنَ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ الْكِرَامِ، وَ تُشَاهِدُ تِلْكَ الْأُمُورَ بِالْيَقِينِ وَالْعَيَانَ فَعَبْدُوهُ بِمَبْلَغِ اسْتِطَاعَتِهِمْ لَهُ طَمَعًا فِي جَنَّتِهِ وَ لَا خَوْفًا مِنْ نَارِهِ».

قلوب دوستان حق می شکافد، قدر و بزرگی و عظمت آن محبوب را به روشنایی دل می گیرند، جان هایشان صافی شده و دل آنان پرده دار عظمت حق گردد و عقل هایشان آسمانی شود، در میان صفوف ملائکه بزرگوار می روند و هرچه خواهند به یقین و عیان مشاهده کنند، در حدّ طاقت بندگی کنند و بندگی آنان خالص برای خدا باشد، نه به طمع بهشت و نه به خاطر ترس از جهنّم.

جوان چون این حقایق بشنید فریادی زد و گریه راه گلویش را گرفت و سپس بیفتاد. چون نیک بدیدند، از دنیا رفته بود. آن بزرگ سر آن عاشق جان باخته را به زانو گرفته رویش را بوسه داد و گفت: این است حال اهل ترس و این است مرتبه عاشقان و دوستداران (۱).

به قول عارف وارسته و عاشق دلداده، فیض بزرگوار: خوشا آن دل که مأوای تو باشد

دلم با غیر تو کی گیرد آرام

گفتاری از عارفان

عاشق سالک و عارف الهی می گوید:

وقتی در یکی از ممالک گذارم افتاد. طیبی را که آثار دانش و آیات بینش از او ظاهر و هویدا بود در کوی دیدم به معالجت مشغول است.

جمعی کثیر از مرد و زن بر گرد او نشسته اند و منتظر گرفتن نسخه برای علاج دردند.

من نیز در گوشه ای نشستم. چون از دستورالعمل بیماران خلاصی یافت روی به من کرده و گفت:

اگر تو را نیز مطلبی هستی بگوی.

گفتم: سال هاست به مرضی مبتلا هستم، اگر توانی آن را معالجت نمای.

گفت: آن کدام است؟

گفتم: مرض گناه، اگر از برای آن دوایی داری از برای من بیان کن.

طیب لحظه ای سر به زیر افکند، پس قلم برداشت و گفت: از برای تو نسخه ای بنویسم آن را نیکو فهم نمای و بدان عمل کن.

آن گاه قلم و کاغذ برداشت و این کلمات نوشت:

ریشه های فقر را برگیر، با برگ های صبر و هلیله فروتنی و بلیله افتادگی و روغن گل بنفشه ترس، با گل خطمی دوست و تمر هندی قرار، با گل سرخ راستی، چون این دواها را به میزان خود گرفتی، محل آن را در دیگ دانش قرار ده و آب بردباری و حقیقت به روی آن بریز و آتش آرزومندی زیر آن دیگ برافروز و سوزندگی بر آن بیفزای و آن را با ستام خشنودی حرکت ده و سمقونیای زاری و بازگشت بر آن اضافه کن و به روی آن مقل طاعت بریز، سپس در عمل بکوش و آن شربت را در

ص: ۱۰۱

دکان خلوت بنوش، پس از نوشیدن تلخی دهان را با آب وفا مضمضه کن و نیکو کن مزه دهان خود را به مسواک ترس و گرسنگی، سپس به جهت آن که قی عارض نگردد، سیب قناعت را بیوی و لب های خود را به دستمال بازگشت از غیر خدا پاک نمای، پس این شرکت که از ترکیب آن دواها ساخته شد، گناهان را برد و تو را به خدای بزرگ و دانای رازها نزدیک می کند (۱).

چون این کلمات را از آن طبیب دانشمند شنیدم، تغییر کلی در حالت من پدید گشت و من نیز قلم برداشته این کلمات را برای وی نگاشتم:

خداوند را بندگانی است که درختان گناه را در دیده می نشانند و آن ها را به آب توبه بازگشت سیراب می کنند، بار آن ها اندوه و پشیمانی است، میوه آن را بی جنون می چینند و بلادت و بلاهت را بر خود بسته، بی آن که درماندگی در کردار یا گنگی در گفتار آن ها باشد، این گروه از دانشمندانند و معرفت دار به خدا و رسول، از جام پاک وحدت می نوشند و بر درازی بلا توانایی پیدا می کنند، دل های آن ها در عالم ملکوت سرگشته و ترسان می شود و بین پرده های جبروت خیالاتشان حرکت می کند.

پناه می برند به سایه برگ های پشیمانی و مطالعه می کنند کتاب گناهان خود را و روح آنان دمساز شکیبایی و ترس می گردد، تا وقتی که به اعلا درجه زهد برسند و همآغوش با نردبان ورع شوند.

شکنجه و تلخی ترک دنیا را به خود می خرنند و آن گاه به ریسمان رهایی پیروز گردند و به گوشه آسایش و تندرستی می رسند، روحشان به بلندی ها رسد، تا وقتی که به باغ های فراخی و آسودگی اقامت کنند، فرو روند در دریای حیات الهی

ص: ۱۰۳

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱۷۱/۱۲ حدیث ۱۳۸۰۳، روایتی به همین مضمون از «عمّار یاسر» از قول امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است.

و محکم سازند خندق های شکیبایی و بگذارند از پل های نهرهای بزرگ هواهای نفسانی، آن گاه که منزل کنند به سرچشمه بادبان های آن کشتی های مراد و حرکت کنند در دریای بهبودی، تا وقتی که برسند به سواحل آسایش و معدن و محل بزرگی و جلالت.

یافعی می گوید: من نیز نثراً و نظماً در این معانی چیزی نگاشته ام که قسمتی از آن بدین شرح است:

چون از جانب حق به عباد، امور معنوی و ترقیات روحی و عنایات و الطاف خاصه برسد، از خود آنچه غیر اوست دور کنند و به طرف مقامات پیوستگی سفر کرده و با کرامت و زهد و تقوا یاری جویند، تقوایی که گویا اجزایش به آب پاکی و یگانگی و پسندیدگی خمیر شده، اسب هایشان در باغ ریاضت در حرکتند و پنهان می نماید.

توسن سرکش نفس را آن چنان لجام می زنند که به غیر صاحب خود نتواند به جایی بنگرد و آن ها را به تازیانه ترس بازدارند و به اسباب آرزومندی حرکت دهند و آن ها را به منتهای آرزومندی که رسیدن به حق است، در پهنه سختی و رنج برانند، تا آن گاه که به جای پاکیزه با عظمتی برسند و دست یابند به مراتب عالی باز نیت های سپیدی و عرایس انوار در باغات خوشی و معارف اسرار.

این راهی که طی می کنند پر است از لشکرهای آرزوهای نفسانی، ولی اینان بازدارند آن لشکرها را از هجوم به خود و بکشند نفوس آرزوها را به شمشیرهای خلاف نفس و بزنند سواران طبع سرکش را به نیزه های ترک عادات گذشته و پاکیزه کنند به آب دیده ناپاکی گناهان خود را و بدی ها و سایر برنامه های زشت را، تا بی عیب شود عبادت آن ها و نیاز آنان فقط نیاز به پاکیزگی جان و نماز شود، از دردهای دوستی غلط دل آنان علاج شود، درخت های بدی طبع را به آتش اندوه

دل غمین بسوزانند و با گلاب اوراد و اذکار خود را خوشبو نمایند و به نام خدا مردگان خود را زنده کنند (۱).

دوری و نزدیکی عارفان

عارفی وارسته گفت:

جوان عربی را در طواف کعبه با تنی نزار و زرد و ضعیف دیدم که گویی استخوان هایش را گداخته بود. نزدیک رفتم و به او گفتم: گمانم این است که تو محبّی و از محبّت بدین سان سوخته ای. گفت: آری. گفتم: محبوب به تو نزدیک است یا دور؟ گفت: نزدیک، گفتم: مخالف است یا موافق؟ گفت: موافق و مهربان. گفتم: «سبحان الله!» محبوب به تو نزدیک و موافق و مهربان و تو بدین سان زار و نحیف؟ گفت:

ای بطلال! مگر تو ندانسته ای که آتش قربت و موافقت بسی سوزنده تر از آتش دوری و مخالفت است؟ چه، در قرب او بیم فراق است و زوال و در بُعد او امید وصال. مرا از گفته وی تغییر حالت پدید گشت.

این حکایت می خواهد بگوید: انسان ممکن است بعد از رسیدن به مقامات الهیه، خدای ناخواسته دچار غرور و عجب شود و به سرایشی سقوط افتد و آنچه را به دست آورده از دست بدهد!!

یقین بندگان

عاشق وارسته ای می گوید:

ص: ۱۰۵

یکی از بندگان حق که در سواحل شام به عبادت مشغول بود شنیدم که این سخنان را می گفت:

خداوند بزرگ را بندگان است که با کمک نور او، نسبت به حضرت او به شناختی رسیده اند که از آن شناخت تعبیر به یقین می کنند، دامن همت به کمر زده به خاطر این که قصد او دارند به امید آن که نظر محبتی به آنان افکند، اندوه و سختی را به هر صورت که باشد تحمل کنند، روزگار خود را در غم او می گذرانند، با بسیاری غم و اندوه در آرامش و آسودگی اند، دنیا را به چشم محبت نمی بینند، توشه و بهره آنان از دنیا هم چون توشه مسافر است.

از آزمایش ها در ترسند، ولی به سوی آن در شتابند، امید نجات از مهالک را دارند و لحظه ای از زاری و تضرع آسوده نیستند.
زهر چه غیر یار استغفر الله

خون های خود را برای خشنودی مولای خود نثار می کنند، همیشه آخرت را در

پیش نظر دارند، آنچه را باید بشنوند، به گوش دل می شنوند، چون آنان را بینی گویی لب بسته و پژمرده حالت اند، درونشان از غم عشق دوست مجروح است، دل هاشان محزون و بدن هاشان لاغر است و دیده آنان گریان، در امور دنیوی چنان سبکباند که احتیاج به همراه و کمک ندارند، از دنیا به مواد لازم قناعت کرده و از لباس به پوشاکی کهنه و ساده، سکونتشان در محلات خراب و بی اهل است، از منازل دنیایی درگریزند و تنهایی را از معاشرت با مردم که باعث قطع رابطه انسان با حقد گریزانند.

شب را به کاردهای بیداری می کشند و اعضای شب را به خنجر رنج در عبادت جدا می کنند، اندرونشان از تهجد در درازی شب مجروح است، از بی خوابی سرشان گردآلود است، با کوشش و زاری در پیوندند و به هنگام انتقال از دنیا به آخرت تند روند (۱).

عارف کیست؟

از عارف بیدار و عاشق دلده ای پرسیدند: عارف کیست و حال او چیست؟ گفت: عارف مردی باشد از ایشان و جدا از ایشان و هر ساعت خاشع تر بود؛ زیرا به هر ساعت نزدیک تر بود و نیز عارف لازم یک حال نبود که از عالم غیب هر ساعت حالتی دیگر بر وی فرود آید تا صاحب حالات بود نه صاحب حالت و نیز ادب عارف برتر از همه ادب ها بود؛ زیرا که او را معرفت مؤدب است و معرفت بر سه بود: یکی معرفت توحید و این معرفت عامیه مؤمنان است، دوّم معرفت حجج و بیان و این قسم معرفت حکما و علماست، سیم معرفت صفات وحدانیت و این

ص: ۱۰۷

قسم مخصوص به اهل ولایت است و آنان جماعتی هستند که به دل های صافی خود مشاهد حَقّند و پروردگار آنچه را بر عالمیان پوشیده است بر آنان ظاهر می گرداند.

از آن عاشق دلداده، مناجاتی نقل کرده اند که انس این طایفه را با محبوب واقعی نشان می دهد.

نوشته اند: هرگاه آماده برای نماز می شد، سخت می گریست و می گفت: الهی! به کدام قدم به درگاه تو آیم و به کدام دیده به قبله تو نگرم و به کدام زبان با حضرت تو راز گویم؟ الهی! از بی سرمایگی، سرمایه ساختم و به درگاه تو آمدم. الهی! تو دانی و فضل و کرم رحمت خود. الهی! اگر امروز ما را اندوهی پیش آید با حضرت تو گوئیم، اگر فردا اندوهی از تو رسد با که گوئیم؟

الهی! ما را به ذلّ حجاب محبوب مگردان و غشاوة غفلت از بصر بصیرت ما بگردان. الهی! اگر از کرم خود بیامرزیم زهی امید و آرزومندی و اگر عقوبت و عذابم نمایی با موی سپید زهی مستمندی. الهی! مرا روی نیاز به بخشش توست و چشم امید به رحمت تو. الهی! اگر گویم مرا در زمره نیکان محسوب دار هرچه می بینم جز بدی نکرده ام و جز طریق خطا نسپرده ام. الهی! از کرم خود مرا حفظ کن تا به گرد نافرمانی و خلاف نگردم. الهی! به درگاه تو آمده ام و از کرم تو نومید نخواهم رفت (۱). از خودی ای خدا نجاتم ده

ص: ۱۰۸

اول مقام از معرفت آن است که بنده را یقینی دهند اندر سر وی که اندام هایش بدان یقین بیارامد و توکلی دهند او را اندر جوارح که بدان توکل اندر دنیا سلامت یابد و حیرتی بدهندش اندر دل که بدان حیرت اندر آخرت رستگاری یابد، یعنی اضطراب کردن اندر طلب از ضعف یقین است، چون بنده را یقین شود که مقدر به طلب کردن و ناکردن من بیش تر و کم تر نگردد، از شغل سر و اضطراب جوارح فارغ گردد چنان که مصطفی صلوات الله علیه و آله فرمود:

وَ اعْلَمْ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ وَ أَنَّ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ (۱).

آنچه باید به تو برسد، هرگز از رسیدن به تو باز نماند و هرچه مقدر تو نیست هرگز به تو نرسد. گریزی نیست از کوی تو ای دوست چه سان برگردم از کوی تو ای دوست

مرا در حلقه زلف تو افکند

عارف آن باشد که همه کوشش های خویش کار بندد اندر طاعت و گذاردن حقوق های خداوند تعالی و به حقیقت بشناسد که از خدای تعالی به وی چه آمده

ص: ۱۰۹

است و بازگشتن وی از همه چیز به خدای تعالی درست برگردد، یعنی هرچند معرفت با کمال تر باشد ظاهر وی به خدمت با نشاطتر باشد و آنچه به وی آمده است از خدای تعالی یا امر باشد یا منت، پس امر خداوند را بداند و بداند جز گزاردن شکر منت روی نیست. و بازگشتن به حق تعالی بر دو معنی باشد: یا اندر محنت باشد به صبر و به مولا بازگردد، یا اندر نعمت باشد به شکر و به خداوند تعالی بازگردد.

مراحل عبادت عارفان

تنها حقیقتی که محور برنامه های درونی و برونی عارفان است خداست، آنان که او را به واقعیت شناخته اند حاضر نیستند لحظه ای از او غافل به مانند و جرأت کم ترین مخالفتی با حضرت او ندارند.

شریعت و طریقت و حقیقت آنان فقط و فقط در بندگی خالصانه او خلاصه می شود و بس.

آنان فقط دنبال این هستند که در تمام شؤون حیات خشنودی جناب او را به دست آورند و برای به دست آوردن رضایت راهی جز اطاعت از حضرتش و عبادت برای او نمی بینند.

آن ها با معرفتی که نسبت به او دارند، به این نتیجه رسیده اند که مؤثری در عالم جز او نیست و حقیقتی غیر او در دار هستی وجود ندارد. از این جهت عبادات آنان همراه با نتیجه و محصول است.

مسئله نتیجه و محصول عبادت خالصانه و عارفانه را شهید مطهری رضوان الله علیه این چنین توضیح می دهد:

اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدر خویش پیش رود و مرحله ای از

مراحل کمالات خود را طی کند، راه قرب به حق را می پیماید.

انسان نیز یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که امروز تمدن نامیده می شود، یعنی یک سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثر و مفید است و تنها این نیست که در یک سلسله آداب و مراسم که لازمه بهتر زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند. اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بُعدی دیگر دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می گردد. یا رب بریز شهد عبادت به کام ما

از عبودیت تا ربوبیت

اشاره

(۱)

در بدو امر به نظر می رسد که تعبیر زننده ای است: از بندگی تا خدایی !! مگر

ص: ۱۱۱

۱-۲) - «العبودیّه جوهره کنهها الربوبیّه» مصباح الشریعه.

ممکن است بنده ای از مرز بندگی خارج گردد و پا در مرز خدایی بگذارد؟ «أَيْنَ الثَّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ» (۱).

به قول عارف شبستری: سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و الله اعلم

راست است، ولی مقصود از ربوبیت خدایی نیست، ربوبیت یعنی خداوندگاری نه خدایی.

هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرف اوست.

جناب عبدالمطلب به ابرهه که به قصد خراب کردن کعبه آمده بود گفت: «إِنِّي رَبُّ الْإِبِلِ وَإِنَّ لِيُئِيَّتِ رَبًّا» (۲).

می دانیم که بشر طالب قدرت است، همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند بر خود و بر جهان تسلط پیدا کند. فعلاً درباره این که چه راه هایی را برای این هدف برگزیده و در آن راه کامیاب و یا ناکام شده است کاری نداریم.

در میان آن راه ها یک راه است که وضع عجیبی دارد، از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده می کند که چنان هدفی نداشته باشد، یعنی هدفش کسب قدرت و تسلط بر جهان نباشد، بلکه هدفش در نقطه مقابل این هدف باشد، یعنی هدفش تذلل، خضوع و فنا و نیستی از خود باشد. آن راه عجیب راه عبودیت است.

مراحل ربوبیت

کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می گردد، منازل و مراحلی دارد.

اولین مرحله: الهام بخش و تسلط بخش انسان به نفس خویش است. به عبارت

ص: ۱۱۲

۱-۱ - خاک کجا رب الارباب کجا.

۲-۲ - من صاحب شترانم و خانه صاحب خود را دارد.

دیگر کم ترین نشانه قبولی عمل انسان نزد پروردگار این است که بینشی نافذ پیدا می کند، روشن و بینای خود می گردد:

[إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا] (۱).

اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] (۲).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

دیگر این که آدمی به نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می گردد، اراده انسان در برابر خواهش های نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد، آدمی حاکم وجود خویش می شود مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می کند. قرآن کریم درباره نماز می فرماید:

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] (۳).

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد.

و درباره روزه می فرماید:

ص: ۱۱۳

۱-۱ - انفال (۸): ۲۹.

۲-۲ - عنکبوت (۲۹): ۶۹.

۳-۳ - عنکبوت (۲۹): ۴۵.

[كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرّر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرّر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید.

و درباره هر دو عبادت می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] (۲).

ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر و نماز [در همه امور زندگی] یاری جویید.

در این مرحله از عبودیت آن چیزی که نصیب انسان می شود این است که خواهش ها و تمایلات نفسانی انسان مسخّری می گردد. به عبارت دیگر اولین اثر عبودیت، ربوبیت و ولایت بر نفس اماره است و در اثر این تسلط، صفا و روشنایی و روشن بینی نیز پیدا می شود.

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده، یعنی تسلط بر نیروی متخیله است. این قوه در اختیار ما نیست، بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم، و لهذا هرچه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معین متمرکز کنیم که متوجه چیز دیگر نشود برای ما میسر نیست، بی اختیار قوه خیال ما را به این سو و آن سو می کشاند. مثلاً هرچه می خواهیم در نماز حضور قلب داشته باشیم، یعنی هرچه می خواهیم این شاگرد را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم نمی توانیم، یک وقت متوجه می شویم که نماز به پایان رسیده و این شاگرد در سراسر این مدت غایب بوده.

ص: ۱۱۴

۱-۱ - بقره (۲): ۱۸۳.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۳.

لَقَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَشَدُّ إِتْقَانًا مِنْ الْقَدْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيَا (۱).

همانا قلب فرزند آدم از دیگ در حال جوشیدن بیش تر زیر و رو می شود.

ولی آیا انسان جبراً و اضطراراً محکوم است که همواره محکوم اندیشه باشد و این نیروی مرموز که مانند گنجشکی همواره از شاخی به شاخی می پرد حاکم مطلق وجود او باشد، یا این که محکومیت در برابر قوه متخیله از خامی و ناپختگی است و کاملان و اهل ولایت قادرند این نیروی خودسر را مطیع خود گردانند؟

شقّ دوم صحیح است، یکی از وظایف بشر تسلط بر هوسبازی خیال است، و گرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد.

برای کسب این پیروزی هیچ چیزی مانند عبادت که اساسش توجه به خداست نمی باشد. ریاضت کشان از راه های دیگر وارد می شوند، ولی اسلام از راه عبادت بدون این که نیازی به آن کارهای ناروا باشد این نتیجه را تأمین می کند. توجه دل به خدا و تذکر این که در برابر ربّ الارباب و خالق و مدبّر کل قرار گرفته است، زمینه تجمع خاطر و تمرکز ذهن را فراهم می کند.

ابن سینا در نمط نهم «اشارات» پس از تشریح عبادات عوامانه که تنها برای مزد است و ارزش زیادی ندارد، به عبادت های مقرون به معرفت می پردازد و می گوید:

بندگی از نظر عارف و اهل معرفت، ورزش همت ها و قوای همیه و خیالیه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آن ها را از توجه به مسائل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصوّرات ملکوتی بکشاند و در نتیجه این قوا تسلیم سرّ ضمیر و فطرت خداجویی انسان گردند و مطیع او شوند، به حدی که

ص: ۱۱۵

هر وقت اراده کند که در پی جلب جلوۀ حق برآید، این قوا در جهت خلاف فعالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سفلی ایجاد نشود و سرّ باطن بدون مزاحمت این ها از باطن کسب اشراق نماید (۱).

مرحلۀ سوّم: روح در مراحل قوّت و قدرت و ربوبیت و ولایت خود به مرحله ای می رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی نیاز می گردد، در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است.

مرحلۀ چهارم: خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص درمی آید به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می زند. این مطلب دامنه بحث زیادی دارد، حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ما ضَعْفَ بَدَنٍ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَةُ (۲).

آنچه که همت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجه نفس واقع شود بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحلۀ پنجم: بالا-ترین مراحل است، این است که حتّی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق از این مقوله است.

معجزه بدان جهت صورت می گیرد که به صاحب آن از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می تواند به اذن و امر پروردگار در کائنات تصرّف کند، عصایی را از دها نماید، کوری را بینا سازد، حتّی مرده ای را زنده کند، از نهان آگاه

ص: ۱۱۶

۱-۱) - اشارات، نمط نهم.

۲-۲) - من لا يحضره الفقيه: ۴/۴۰، حدیث ۵۸۵۹؛ وسائل الشیعه: ۱/۵۳، باب استحباب نيه الخير...، حدیث ۱۰۶.

سازد. این قدرت و آگاهی برای او تنها از طریق پیمودن صراط قرب و نزدیک شدن به کانون هستی پیدا می شود و ولایت و تصرف جز این چیزی نیست.

همه این مراحل نتیجه قرب به خداست و قرب به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری.

عبادت موجب تقرب و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست، یعنی با عبادت انسان نزدیک به خدا می شود و در اثر این نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایت ها گوش و چشم و زبان و دست او حقیقی می گردد، با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله می کند، دعایش مستجاب و خواسته اش برآورده می گردد.

طبق بینش مذهب تشیع، عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام، جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولی و حجت خداست میسر نیست (۱).

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ (۲).

اسلام بر پنج پایه بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج، رهبری انسان کامل و حجت خدا و چیزی به اهمیت رهبری معصوم و انسان کامل نیست.

آری، نفس و قوای آن با عبادت خالصانه، آن هم تحت سرپرستی انسان کامل، در اختیار حق قرار می گیرد و از این طریق انسان تبدیل به یک موجود الهی و با کرامت می گردد.

ص: ۱۱۷

۱- ۱) - خلافت و ولایت: ۳۸۱ چاپ اول.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۴/۱.

من در این قسمت لازم می بینم بحثی کوتاه از آیات و روایات و کتاب های قابل توجه اخلاقی و عرفانی و تربیتی درباره نفس به محضر عزیزان تقدیم کنم، باشد که دری دیگر از معرفت و بینش به روی ما باز شود.

نفس و هفت مرحله آن

اشاره

مسئله نفس در مباحث عرفانی از مباحث محوری است، چرا که عرفان در تمام مسائلی که مطرح می کند تزکیه و تصفیة نفس را مورد توجه قرار می دهد.

کسی که نفس سرکش را رام نکرده و غرایز و شهواتش را با برنامه های الهی مقید ننموده و از خود نگذشته و روی دل به جانب قبله حقیقی نکرده، نمی تواند عارف باشد.

تهذیب و تزکیه نفس از اهداف عمده و اساسی انبیای الهی بود.

تمام بدبختی هایی که در دوره حیات گریبانگیر بشر بود، علت و منشائی جز هوای نفس نداشته.

از صاحب نفس شریره نمی توان توقع خیر داشت و اگر خیری هم از او صادر شود به دایره حبط کشیده می شود.

نفس مهذب و تزکیه شده در آخرت آراسته به چهار سرمایه عظیم و ابدی می شود:

۱- علم بدون جهل،

۲- ثروت بدون فقر،

۳- عزت بی ذلت،

۴- حیات بی موت.

آراستگی نفس به این چهار برنامه آخرتی از ماده فلاح که در قرآن جهت تزکیه

نفس به کار رفته استفاده می شود، چنان که راغب اصفهانی در «المفردات» متذکر شده است.

[وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] (۱).

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود، * پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. * بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

از اهمّ وظایف انسان که باید گفت: در رأس وظایف است، مخالفت با خواسته های غیر مشروع نفس است که در آثار اسلامی از این مخالفت تعبیر به جهاد اکبر شده.

عاشقان حق و ارادتمندان یار و سالکان طریق عشق، تا زنده بودند از شرّ نفس در وحشت بودند، تا جایی که بزرگمردی مانند رسول اسلام صلی الله علیه و آله در دعاهای خود به پیشگاه محبوب عرضه می داشت:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا (۲).

پناه می برم به خدا از بدیهای نفس خودمان.

راستی در صورت آلوده بودن نفس به رذایل و اسیر بودن به دست انواع گناهان می توان دعوی محبت حضرت او را اعلام داشت؟! می توان خود را بنده و مؤمن به او معرفی کرد؟!

عارفان عاشق برای نفس هفت منزل شمرده اند که باید برای رسیدن به مقصود، به درجه نهایی آن که حالت مرضیه بودن است رسید.

ص: ۱۱۹

۱-۱ - شمس (۹۱): ۷-۹.

۲-۲ - المبسوط: ۴/۱۹۵.

۱- نفس اماره

در این مرحله-چنان که در سوره یوسف آیه ۵۳ بدان اشارت رفته-نفس حیوانی در زندگی انسان غلبه کامل و سلطه شدید دارد. با بودن حالت اماره بالسوء، نفس ناطقه به هیچ وجه نمی تواند رخساره ملکوتی خود را تجلی دهد. در این گونه مردم جز آثار حیوانیت و بهمیت سر نمی زند. همه کارها و حرکات و سکنت انسان در این مرتبه نشانی از طبیعت حیوانی است و نفس او همیشه به شرارت و بدی امر می کند.

انسان آلوده به گناه باید بداند هنوز دچار نفس اماره است و تغذیه نفس با گناه همراه با خسارت ابدی است.

انسان در این مرتبه پایین، فرق زیادی با حیوان ندارد و بلکه در پاره ای خصوصیات از حیوان پست تر است.

این نفس اماره خطرناک امروزه در اکثریت مردم روی زمین و حتی در میان ملل متمدن که غرق هوسرانی و ماده پرستی هستند نفوذ و غلبه دارد.

انسان سالک در این مرحله بیش تر با غلبه کردن به قوه های حیوانی و مادی جسم سر و کار دارد و باید آن ها را براساس قواعد الهی رام کند.

۲- نفس لوامه

در این مرحله که آیه دوم سوره قیامت به آن اشاره دارد، قوای عقلی کم کم شروع به نشو و نما می کند و انسان بیدار شده، میان کارهای نیک و بد تمیز می دهد و یک حس درونی در دل او پیدا می شود که او را از ارتکاب بدی می ترساند، ولی این امر درونی هنوز ضعیف است و تأثیر سنگینی ندارد، آنچه هست این است که پس از

ارتکاب هر کار بدی یک نوع پشیمانی حاصل می شود.

ولی آن هایی که مراقب نفس خود هستند و سبب حقیقی بی قراری دل خود را می فهمند، شروع به مذمت کردن نفس می کنند.

این توییح و ملامت از نفس حیوانی سر نمی زند بلکه صدای نفس ناطقه و یا روح ملکوتی است که انسان را دعوت به کسب فضیلت می نماید.

این که اغلب بزرگان دین و اولیای مبین و عرفای آگاه گوشه نشینی و اشتغال به مناجات و نماز و روزه و دوری از زندگی روزانه را برای چند ساعت توصیه نموده اند، فقط برای این بوده که انسان لحظاتی به خود آید و از وساوس نفس حیوانی آزاد و فارغ شود و تحریک های خارجی را فراموش نماید و آتش حرص ها و شهوت های خود را مدتی خاموش سازد تا بتواند آن ندای آسمانی روح را از درون خود بشنود.

سالک در این مرحله نیز باید به رام کردن و مطیع نمودن همان حس ها و نیروهای نفس مشغول شود.

۳- نفس ناطقه یا متفکره

در این مرحله قوه تفکر و تمیز در نفس انسانی بخوبی ظهور کرده و نشو و نمای محسوسی پیدا می کند.

البته قدرت نفس در این مرحله نتیجه و مزد کوششی است که انسان نسبت به تربیت نفس و تهذیب و تزکیه آن داشته:

[وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ] (۱).

ص: ۱۲۱

۱-۱) - عنکبوت (۲۹): ۶.

و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می کوشد.

این سه مرحله نخستین برای سالک دوره غلبه و تسلط بر نفس است و وظیفه او مراقبت و هدایت و بلکه گاهی جنگ با نفس می باشد.

در این مراحل باید سینه را به سختی ها و زحمت ها و رنج های فراوان سپر ساخت، ولی به این معنا باید یقین داشت که هیچ رنج و دردی بی سود و بدون مکافات نمی ماند.

در این رنج ها و کوشش ها مقصود کشتن نفس نیست، بلکه رام کردن او و انداختن قوایش در مجراهای جدید صالح سودمند و علوی است، به طوری که همه هوس ها و حس ها با الهام گرفتن از وحی، خادم قلب پاک و اراده عقلی و الهی نفس ناطقه شوند.

۴- نفس عاقله یا ملهمه

در این مرحله قوه تعقل نشو و نمای کامل و با قوه اراده عقلی تجلی و ظهور می کند.

در این مرحله فقط عقل حکمفرما گشته و به وسیله اراده عقلی نیز احکام و اوامر عقل در همه شؤون زندگی جاری خواهد گشت:

[وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا] (۱)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.

این دوره را بنابر آیات گذشته از این رو مرحله نفس ملهمه می توان نامید که در نفس سالک، نخستین بار پرتو الهام ربّانی نورپاش می گردد.

ص: ۱۲۲

این مرحله چهارم از آنجا که برزخی است در میان سه مرحله اول و سه مرحله بعد، از این رو به موجب قانون تکامل و برزخیت دارای اشکال و صور و قوای هر دو طرف بالا و پایین می باشد.

در این مرحله قوای سفلی و حیوانی آخرین درجات قوت و زور خود را به کار خواهند برد تا موقعیت خود را نگاهداری کنند و از این حیث هم در دل سالک که مشغول تزکیه نفس می باشد، عصیان ها و انقلاب ها و طوفان های بسیار قوی و بلکه خونی سر می زند، ولی بالاخره قوای پست و فرودین حیوانی و آمال و هوس های خود پرستانه نفسانی، مغلوب انوار قاهره قوای علوی معنوی گشته، ظلمت جهالت و غفلت مغلوب نور معرفت و فضیلت خواهد شد.

چون این حقیقت در دل عارف ظهور کرد، با نور الهام و سکوت و آرامش، مشام جان او از فیض آسایش درونی و استراحت وجدانی که نتیجه پیروزی بر نفس حیوانی است برخوردار خواهد گشت و لذت غلبه بر نفس را خواهد چشید.

انسان سالک در این مرحله از تزکیه نفس، کم کم شروع می کند به چیدن میوه شیرین زحمت ها و کوشش ها و ناکامی ها و ریاضت ها و مقاومت ها که با متانت و توکل و ایمان تحمل نموده است.

[وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] (۱).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

از این تاریخ عملاً وارد مراحل بالاتر گشته، واقعیت آن همه حقایق را که درباره

ص: ۱۲۳

مقام و حالات گوناگون تزکیه نفس، مانند مکاشف و الهام و جذب و ذوق و اشتیاق شنیده بود، حالا از روی عمل و یقین احساس می نماید و قوت قلب و قوه توکل و ایمان و اعتمادش بر الطاف و فیوضات و هدایت پروردگار روز به روز قوی تر می گردد.

۵- نفس مطمئنه

در مرحله چهارم، با وجود تکامل یافتن قوه تعقل و اراده عقلی، باز زندگی انسان خواه فردی خواه اجتماعی، بکلی از خطا و گناه آزاد نخواهد ماند، چون که قوای نفسانی و حیوانی بکلی ریشه کن نشده و به عبارت درست تر تبدیل به قوای روحانی نگشته و هنوز خام و نارس اند.

از این رو در اکثر اوقات، همان قوای حیوانی سر خود را بلند کرده و اظهار حیات و زور و قدرت خواهند نمود.

این حال در زندگی عارف سالک بارها پیش می آید و گاهی اوقات او را گرفتار وحشت و حیرت و نومیدی می سازد، وی راهبران بینادل که این تجربه ها را پشت سر گذاشته اند، از پیدایش این احوال ما را آگاهی و دلداری داده اند. پس در این حال و در این گونه برگشت ها و تنزل های ناگهانی نباید دل از دست داد و نومید و مضطرب گردید، بلکه باید به مراقبت افزود و با جان و دل آن حادثه های ناگوار و حال های پر اضطراب را پذیرفت و به رفع آن ها کوشید؛ زیرا که شرط سلوک و مقتضیات تزکیه نفس همین است.

ولی در این مرحله که نفس عنوان صفت مطمئنه به خود می گیرد، طوری در مقام خویش استوار و پافشار و برقرار خواهد بود که دیگر ترس لغزیدن و پایین افتادن و مغلوب هوس ها و فریب های نفس حیوانی و گرفتار وساوس شیطانی شدن باقی نخواهد ماند.

آسمان حیاتش بکلی از ابرهای قوای منفی آزاد گشته، شاهد دلربای روح ملکوتی با کمال عظمت و شکوه و جلال مانند آفتاب جهانتاب جمال کبریایی و نورپاش خود را در آن آسمان پاک و صاف تجلی خواهد داد و آینه دل غیب نمای عارف بکلی صاف از زنگ هوس های نفسانی گشته، مظهر جلوه های روح سبحانی خواهد گردید.

در این مقام است که جنگ با نفس خاتمه می یابد و نفس حیوانی رام و فرمانبر گشته، عارف از زنجیر هوس ها و تحریک ها و هیجان های شدید نفسانی آزاد می شود و حتی بدن هم پیرو اراده الهی شده بار سنگینی بر وی نمی شود، بلکه یک راهوار باربرداری می گردد.

۶- نفس راضیه

این مرحله مقام عشق و وادی هولناک رضا و تسلیم است. در این مرحله نفس انسانی به محک امتحان سنجیده و در بوتۀ مصائب درونی و روحی در آتش شک و شبهه و تزلزل و بیم و امید که آن ها را مغلوب کرده بود یک بار دیگر گداخته خواهد شد تا بکلی صافی و خلوص خود را ثابت کند و پایدار سازد.

بنابراین، این مرحله مقام فدای نفس و میدان جانبازی است، نفس ناطقه انسانی باید اثبات کند که شایسته لطف و محبت روح ملکوتی و سزاوار عنایت و فیض جبروتی و لاهوتی شده است و در راه عشق خدایی برای فدا کردن هر چیز و حتی زندگی خود نیز حاضر و بلکه مشتاق است.

این مقام عرصه عشقبازی مجازی نیست بلکه در اینجا با جان باید به طور حقیقی بازی کرد و حتی هزاران جان را فدای نام و عشق محبوب باید ساخت و پای کوبان و رقصان به پای دار باید شناخت.

در اینجاست که دیگر فرقی بین مشیت آفریدگار و اراده بنده او نخواهد ماند و انسان از روی معرفت حقیقی اجرا کننده اراده بلکه یاری دهنده اجرای نقشه آفرینش و تکامل جهان خواهد گشت.

این مرحله از یک طرف مقام فدای نفس و تسلیم و رضای محض است و از طرف دیگر نیز موقع تجلی انوار کشف و الهام و وصال است. در این مقام سایه جدایی و پرده ناتوانی دیگر وجود ندارد؛ زیرا که نور عشق و معرفت سرتاسر زندگی باطنی و ظاهری عارف را فرامی گیرد و او خطی جز در رضای حق و تسلیم شدن به اوامر و اراده او نمی بیند و نمی شناسد.

در این مقام وصل در زیر شعله آتش جانسوز عشق خدایی، همه نیروهای مخالف و اضداد طبیعت گداخته و با هم درآمخته مبدل به قوه های زندگی بخش می گردند.

۷- نفس مرضیه

این مرتبه بالاترین و آخرین مقام کمال نفس انسانی است؛ این مرتبه مقام وصل و یگانگی نفس ناطقه با روح ملکوتی است.

در مرحله ششم رضا و خرسندی از طرف عاشق بود، ولی این عاشق از رضای معشوق به طور کامل مطمئن نبود. و فقط آثاری از خرسندی محبوب را گاهی احساس می نمود، ولی در این مقام هفتم اطمینان قلبی برای نفس ناطقه حاصل می شود، بدین جهت نفس در این مرتبه مرضیه خوانده شده است، به این معنی که خداوند نیز رضای خود را از نفس ناسوتی اظهار و عشق خود را به وی اثبات و اعلام می نماید.

در این مقام، نفس ناطقه با یقین عینی و بلکه با حقّ الیقین می داند و می فهمد که

عشق از دو طرف بوده، یعنی محبوب نیز پیا بسته مهر او بوده است، لکه او شوریده تر از این مجنون ناسوتی است، چنان که در حدیث قدسی آمده: ای فرزند آدم! من دلباخته توام و این برای تو پنهان است، پس تو هم دلباخته من باش.

آری، در این مقام، پرده از روی آن سر مخفی که آفریدگار آشفته آفریده خود است، از پیش چشم عارف برداشته می شود.

از عارفی عاشق نقل شده که گفته: سی سال خدا را می طلبیدم، چون بنگریستم او طالب بود و من مطلوب!!

احساس و ادراک این لطف که واصل به مقام هفتم هر روز و هر ساعت و بلکه هر دم در دل خود ذوق آن را خواهد چشید، خود بزرگ ترین حظ روحانی و فیض آسمانی و شادی جاودانی است.

در این مقام است که نفس ناسوتی ندای «أنت الحبيب و أنت المحبوب» (۱) از خود می شنود و بلکه شرکت در صفات محبوب می کند، چه در این مقام اراده و آرزوی هر دو عاشق و معشوق یعنی نفس ناطقه و حق یکی شده است.

البته برای رسیدن به مرحله نهایی که مرتبه هفتم است باید دو توشه برداشت:

یکی اراده و دیگر عمل، آن هم عمل به قواعدی که تنها از طریق انبیا و امامان علیهم السلام به ما رسیده است.

در این سیر و سفر پیروی کردن از دستورهای غیر خدا و مکتب های عرفانی دست پخت بشر عین گمراهی است و نه این که آدمی را به جایی نمی رساند، بلکه در وادی هلاکت انداخته و عمر را ضایع می سازد.

عرفان از زبان امام علی علیه السلام

اشاره

سَأَلَ كَمَيْلُ بْنُ الزِّيَادِ النَّخَعِيَّ عَنْ مَوْلَى الْعَارِفِينَ، سَيِّدِ الْمُؤَخِّدِينَ

ص: ۱۲۷

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ مَا الْحَقِيقَةُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: أَوَّلْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟ قَالَ: بَلَىٰ وَ لَكِنُّ يَرْشَحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي، قَالَ: أَوَّلْتُكَ تَحِيَّبًا؛ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سَبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ، فَقَالَ:

زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَحْوُ الْمُؤْمُومِ مَعَ صِيحُو الْمَعْلُومِ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَتُّكَ السُّتْرِ لِعَلْبِهِ السِّرِّ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَيْذُ الْأَيْدِيَةِ لِصَفَةِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيُلَوِّحُ عَلَيَّ هِيَ كُلِّ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ.

این حدیث شریف بواسطه کمیل از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده (۱):

کمیل روزی وقت را غنیمت شمرده از مولای عارفان پرسید: حقیقت چیست؟

حقیقت چیست؟

عده ای گفته اند: مقصود از حقیقت مقام حقیقه الحقایق و هوویت و سر السر و غیب الغیوب است که در سوره اخلاص به آن اشاره شده «قل هو» ، هو همان مقام هوویت است که مستور و غیب مطلق است و این اسم را عارفان اسم اعظم دانند، چنانچه در «فصول المهمه» شیخ حرّ عاملی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که یک شب قبل از لیلۀ بدر، خضر را خواب دیدم، بدو گفتم: مرا چیزی بیاموز که بر دشمنان ظفر یابم، گفت: بگو: «یا هو یا من لا هو الا هو». صبح خوابم را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتم، فرمود: یا علی! دانای اسم اعظم شده ای. لذا اهل الله آن

ص: ۱۲۸

را به عنوان اسم اعظم برای اذکار قلبی و لسانی به اهل سیر و سلوک تعلیم داده اند.

برخی حقیقت را مقام ظهور آن که مرتبه الهیت است و در سوره توحید به الله احد تعبیر شده دانسته اند، وعده ای حقیقت را به حقیقت محمدیه توجیه کردند.

شاید منظور کمیل از این سؤال حقیقت هر چیزی است، حقیقت مبدأ و معاد، نبوت و ولایت، حقیقت حال مؤمن و کافر، حقیقت سرّ مقام خلافت که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چرا باب علمش خانه نشین گشته و فرزندانش شهید شوند و حقایق قرآنی و اسرار و لطایف علوم آسمانی بر مردم پوشیده بماند.

و شاید مراد از حقیقت، حقیقت ولویه غائب قائم و سر السرّ عالم و آدم است که مظهر حقیقت و حقایق شریعت و قدرت و عدالت است.

و شاید مقصود کمیل حقیقت حال نفس ناطقه در سیر و سلوک به مقامات عالیّه معرفه الله است و در حقیقت می خواسته بگوید: یا علی! حقیقت حال انسان در تزکیه نفس و صفای باطن و مقام نهایی او در سلوک الی الله چیست و کی از عالم مجاز و اغراض جسمانی و اوهام باطل رهیده و حجاب نورانی و ظلمانی از چشم باطن او افتاده و از دنیا و آخرت و تمام غایات وسطیه مجازی وصول به غایت الغایات خواهد یافت و به مقام شهود حق که غایت آمال عارفان است تواند رسید و طریق وصول بدین مقام چیست؟

و شاید مراد سیر روح و نفس کلّیه الهیه باشد که همان معنای سابق است، لکن از جهت و حیثیت، دیگر یعنی از سیر ما بعد از سیر تجردی و وصول فنا بلکه در مراتب بی نهایت فنای از فنا که بعد از طی تمام اسفار اربعه که ۱- من الخلق الی الخلق ۲- من الحق الی الحق ۳- من الحق فی الحق ۴- من الحق الی الخلق است.

به هر حال شاید مراد از حقیقت مفهوم کلی آن است که شامل تمام این معانی می گردد.

و باید دانست که حضرت او را بر خود هیچ حجابی نیست و تمام هستی از مقام (هو) یعنی هویت ذات یکتا که به مقام غیب الغیوب تعبیر شود و مقام تجلی که مقام الهیت و ذات مستجمع جمیع اسماء و صفات کمالیه است و مقام تجلیات اسمایی که نزد حکیم، عالم ربوبی و عالم عنایت و نظام ربانی است و نزد عارف، عالم تجلی فیض اقدس و ظهور علمی ماهیات امکانی در حضرت علمیه یا نشئه اعیان ثابته است، تا مقامات تجلیات افعالی فیض مقدس که حقایق آفرینش و ظهورات عینی خلقی است، یعنی تمام عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کرات بی حد و نهایت این فضای نامتناهی کلاً و جزءاً بر ذات او آشکار و هیچ خفا و غیبت در سماوات عوالم ارواح مجزده و اراضی اشباح مادیه، بر آن حقیقت محیط بر کل نخواهد بود، لکن آن ذات یگانه یکتا را از خلق خود حجاب های بسیار بلکه نامتناهی است؛ زیرا هر یک از وجودات نامتناهی که تجلیات حقند و هر یک از ماهیات بی نهایت که مظهر تعینات اسماء الهی اند، بر رخسار آن وجود صرف و حقیقت مطلقه و هستی محض حجاب خواهند بود و هیچ یک از مراتب خلقی از مقام عقل اول و حقیقت محمدیه تا سایر قوای ادراکی آن شاهد کل الجمال را بی حجاب نتوانند دید و جز خود او هیچ کس آن حسن کلی را بی پرده و به کنه مشاهده نتواند کرد و به طور کلی آن حجب بی نهایت بر دو قسم است: نورانی و ظلمانی.

حجاب نورانی و حجاب ظلمانی

حجاب ظلمانی توجه به لذات و شهوات حیوانی و آمال و امیال نفسانی و نظر به ماهیات امکانی و توجه به خود و خلق از جهت خلقی است.

اما حجاب نورانی دو نوع است: یکی سبحات و انوار جلال که در این حدیث به

آن اشاره شده و دیگر انوار جمال.

اما انوار جلال آن اشراقاتی است که از فرط عظمت و نورانیت بی نهایت، عاشق را از خود به عتاب لن ترانی دور می سازد و معشوق به قهر «يَحْذِرُ كَمِ اللّٰهِ نَفْسَهُ» (۱) عاشق را در حمای حیرات بازمی دارد و از آن اشراق، عارف خود را ابداً در بعد و فراق بیند و مقام وصال را بر خویش ممتنع داند.

و انوار جمال آن اشراقاتی است که عاشق را امیدوار به وصال کند و عارف را به نوای «وَصَلِّكَ مِنِّي نَفْسِي وَ لِقَائِكَ قَرَّةَ عَيْنِي» (۲) مترنم گرداند و به ندای [فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ] (۳) دعوت به مشاهده جمال خود در آینه آفاق و انفس کند، «و لا يسعني أرضي و لا سمائي و لكن يسعني قلب عبدی المؤمن» (۴) گوید و آینه قلب عارف عاشق را مظهر تجلی جمال یکتا گرداند.

خلاصه عارف را به اشراق جلال حال یأس از وصال دست دهد و حال دهشت و خوف و حیرت و بعد از حضرت ذو الجلال و به اشراق جمال مقام وصل و انس و قرب و شهود آن حسن بی مثال حاصل شود و دست عاشق را گرفته از آوارگی بیابان حیرت به خلوت خانه وصال خواند، اما به مقتضای لکلّ جلال جمال باز در هر قهری آن معشوق را لطفی است و همان سبحات جلال و اشراق عظمت که عاشق را از معشوق می راند و به آتش فراق می نشانند، در همان احراق باز لطف او دست عاشق را گرفته و در بهشت لقا و جنت شهود می کشاند؛ زیرا عارف سالک وقتی خود را در منتهای بعد و دوری از معشوق حقیقی بیند که کمال قرب را یافته است، لذا در هر قهر لطفی است و در هر جلال جمالی و با هر منع اعطایی خواهد بود و منع او و تخدیر و ردع وی به حقیقت و در باطن عطا و رأفت و دعوت اوست.

ص: ۱۳۱

۱-۱ - خداوند شما را از خشم خود بر حذر می دارد.

۲-۲ - وصال تو چون جان من عزیز و لقای تو چون نور چشم دوست داشتنی است.

۳-۳ - بقره (۲): ۱۸۶.

۴-۴ - زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من گنجایشم را دارد.

و مقصود آن سلطان حقیقت شاید، این باشد که آن کس که مشتاق سر السرّ عالم است و عاشق شهود حقیقه الحقایق وجود، آن گاه به این مراد نایل تواند شد که سبحات جلال و انوار و اشراقات جمال الهی، پرده از روی قلب وی برافکند، تا عاشق حجب ائیت خود را براندازد و پرده اغیار و خودبینی و خودنمایی که ساتر چشم حقیقت بین است برطرف سازد، تا حقیقت خود آشکار گردد، چهره شاهد مقصود را به دیده دل بی حجاب ظلمانی مشاهده کند، اما بدون اشاره حسّی و عقلی؛ زیرا چون آن ذات بی نشان بسیط یکتا فوق نامتناهی الوجود است و منزّه از جسم و جسمانیات است، پس اشاره حسّی که خاصّ اجسام است نسبت به او محال و چون او را ماهیت نیست بلکه صرف هستی است، لذا اشاره عقلی که خاص معانی و ماهیات کلیه است در او ممتنع است، و چون تعین و تشخّص او عین ذات مقدّس اوست و بینونتش از خلق بینونت وصفی است نه عزلی، پس هیچ تمییز و تعین وی را نیست و هیچ گونه اشاره روحی و معنوی هم در مقام روح سرّ خفی و اخفی به آن ذات غیب الغیوبی نتوان کرد؛ زیرا هرچه به اشاره حسّ یا عقل یا روح درآید متمیز و محدود باشد و در آن اشاره حسّ و عقل بر او احاطه کند، در صورتی که الله به کلّ شیء محیط است، پس چون بر عارف سالک الی الله انوار و اشراقات الهی کشف شود و خدا را در درون از سراپرده های جلال (و جمال) حجب قهر و لطف به چشم قلب مشاهده کند، این شهود عین وصال و عین فراق است و در عین معرفت عجز از معرفت است؛ زیرا این مشاهده به طوری است که هیچ اشاره حسّی و عقلی و روحی و غیره در عین شهود به او نتوان کرد و در حقیقت عارف آنجا ادراک شهودی کند که فانی در مُدْرَک است و به کلی از خود فارغ و فانی شده و به حق وجود یابد، تا به چشم یار ببیند یار را.

در اینجا کمیل از آن دریای عرفان و موج فنا و بقا درخواست توضیح بیش تر

کرد، حضرت فرمود: حقیقت محو الموهوم مع صحو المعلوم است، محو یعنی چیزی را نابود ساختن، یا نشان چیزی را نابود کردن است، موهوم در اصطلاح یعنی آنچه در ادراک قوه وهم در آید و اینجا شاید مراد مطلق ادراک قوای باطنه از خیال و وهم و عقل باشد.

و صحو به معنی هشیار گشتن و از مستی به هوش آمدن است و معلوم اینجا به معنی واقع و متحقق و یقین، و ثابت الهویه و حاصل الذات است و مقصود آن بزرگوار، از این عبارت آن است که عارفان و عاشقان الهی که سالکان دیار حقیقت اند و مسافران اقلیم قدس، باید چشم وهم کثرت بین را ببندند و دیده قلب خداین را بگشایند؛ زیرا آن که طالب وصال معشوق حقیقی است و مشتاق جمال شاهد ازلی، آن گاه به شهود آن حس کلّ رسد که پرده موهوم عالم را از چشم بصیرت براندازد و به شهود معشوق خود، عالم و عالمیان را در آتش عشق بسوزد و همه را محو و فانی در حق بیند، تا معلوم و مشهود که حقیقت است چهره بنماید و جمال دل آرای حق را پس از محو حجب موهوم مشاهده کند؛ زیرا تا پرده موهوم حجاب، چشم قلب است. دیده بصیرت از شهود شاهد حقیقت محروم است و سالک در سراپرده او هام که قرقگاه آستان حقیقت و حمای (۱) پیشگاه سلطان عزت است بازماند و سرگرم به تماشای مظاهر او گشته و مفتون به شؤون تجلیات وی گردد، لذا حسن اعظم اتم الهی که بیرون از حجب جسم و جان و پرده صورت و معناست بر او چهره ننماید و طالب دیدار بدون محو موهوم و با سرگرم شدن به نعمت از دیدار منعم باز ماند.

اینجاست که باید همه بدانند، مقصود از بعثت رسولان حق و از بسط سیاسیات

ص: ۱۳۳

(۱- ۱) - الحِمَا: چیز قرق شده، چیز حمایت شده.

الهیة و حکمت وضع احکام و انواع عبادات، تزکیه و تصفیه نفس و تهذیب روح و ایجاد عواطف و انس و محبت به نوع است و نیز مقصود از رسالت انبیا تشکیل مدینه فاضله و ایجاد جامعه بر اساس قسط و عدل و تأمین سعادت ملت با پیاده کردن آثار روح و معنویت و صفا و وفا و حقیقت است و هم چنین منظور آن بزرگواران تعلیم اخلاق و ادب و نشر علوم و معارف ربانی است و هم این برنامه ها برای استکمال روح و باز غرض نهایی وصول به این مقام است که خلق خدا نخست عارف بالله شوند و سپس با سیر و سلوک علمی و عملی به مراتب عالیہ معرفت خدا رسند، تا آنجا که محو موهوم که عبارت از ما سوی الله است کرده و کشف و شهود کلّ الجمال حق و حقیقت کنند، آن حقیقتی که منتهای آمال عارفان است.

باز کمیل عطش اشتیاقش افزود و تقاضای تشریح مقصود کرد، حضرت فرمود:

هتک الستر لغلبه السر هتک یعنی: پرده دریدن و پرده برانداختن و چیزی که پنهان در حجاب است آشکار ساختن، ستر به معنی پرده و هر ساتری، سرّ یعنی امر پنهان و پوشیده و چیز مخفی از افکار و ادراک.

شاید مقصود حضرت این است که آن کس که جویای مقام حقیقت و وصل و شهود حضرت احدیت است، نخست به غلبه عشق هر پرده و هر مانع را از پیش نظر عقل وهمی براندازد و حجب نورانی عقل تا چه رسد به ظلمانی وهم همه را بر درد و در هیچ مرحله از سیر الی الله باز نایستد و از هر حجاب نور و ظلمت خلقی و وصفی بگذرد، تا سرّ احدیت بر روح او مسلط و تمام مشاعر و قوای ادراکی او را مقهور و مغلوب گرداند و حقیقت را به واسطه غلبه سرّ حق بر باطن عارف شهود کند.

در حالی که عارف در فنای شهودی تمام مدارک حسّی و عقلی او به واسطه مشاهده نور تجلی وجه الله تعطیل شود و از خویش فارغ و از وسوسه مشاعر حسّی

آسوده و از مدارکات و لذات عقلی هم بی خبر و غافل باشد و به همراهی قلب و همه قوای ادراکی به صقع (۱) شتابد، تا به اشراق انوار جمال و جلال الهی بدون جهت و اشارت و کیفیت نایل شود. پس آن حال که حال غلبه سر الله است بر قلب عارف و بر جمیع قوای ادراکی او حال ادراک حقیقت است و در این حال (که شاهد حقیقی

فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا) (۲) رخ نماید و قهر و غلبه و استیلائی کامل سر الهی بر باطن و ظاهر عارف دست دهد، از خود فانی شده و به چشم حق روی حقیقت را عیان بیند.

پس تا به واسطه غلبه سر خدا هر فکر و اندیشه از دل بیرون نرود و تمام مدارک و حواس بشری تعطیل شود و جبل انیت عارف مندرک بلکه محترق نگردد، هنوز سالک را از آن صرف حقیقت و حقیقت صرف آگاهی نه و در آن سراپرده وحدت راه نیست. تا بود باقی بقایای وجود

باز کمیل لب تشنه حقیقت، از آن بزرگوار تقاضای تشریح کرد، حضرت فرمود:

جذبُ الأحديّة لصفه التوحيد، حقیقت: جذب عشق احدیت است دل عارف را به سمت اقلیم توحید.

ص: ۱۳۵

۱-۱) -صقع: بیهوش گردیدن.

۲-۲) -هنگامی که او را دوست می دارم، گوش شنوای او و چشم بینای او و زبان گویای او و حرکت دست او می شوم، الکافی: ۳۵۲/۲، بابُ مَنْ آذَى الْمُسْلِمِينَ وَ اخْتَقَرَهُمْ، حدیث ۷.

جذب در لغت به معنی کشیدن و از جایی به جایی بردن و سیر به سرعت و غیره است.

و صفت توحید یعنی پاک شدن عارفان سالک از هرگونه شائبه شرک خفی و جلی و از هر توجه جز توجه به خدا و فراغ کامل قلب از هرچه به غیر عشق و شهود حق و مشاهده آن حسن مطلق است.

پس معنی کلام گهربار، آن دریای بی پایان عرفان است که حقیقت را کسی درک خواهد کرد که عشق احدیت او را مجذوب به عالم خود کند و از توجه به عالم کثرتش به کلی فارغ سازد و وحدانی الجهد به شطر کعبه مقصود کشاند و در عبارت اشارت است که تا محبت و عشق و جذب به مقام احدیت به لطف خاص ازلی شامل حال اهل سلوک نگردد، به کوشش و جدّ و جهد تنها وصول به این مقام میسر نیست، بلکه در هیچ مرحله به جدّ و کوشش، بی لطف و عنایت حق به جایی نتواند رسید.

بنابراین آن جناب کمیل را به این سرّ الهی آگه می سازد که وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست، به جذب احدیت عارف را میسر شود و تا آن جذب به پنهانی معشوق، عاشق را دعوت نکند، عاشق قدم به کوی وصال نگذارد و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد، در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید، و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند، هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهودش راه ندهند و خلاصه نخست حبّ حق به خلق و جذب به عشق او که اثر عشق به ذات خود است، مبدأ عشق عاشق است، آن گاه عشق و شوق عاشق منشأ سیر و صعود او به درگاه شهود است.

باز کمیل را شوق و هیجان افزوده گشت و از حضرت توضیح بیش تر خواست، حضرت فرمود:

نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره، یعنی آن

حقیقتی که مورد سؤال توست، نور الهی است که صبح ازل، اشراق بر هیاکل توحید کرد، یعنی بر ماهیات که از خود وجود ندارند و وجودشان آیت وحدت حق است.

و مراد از صبح ازل، می توان عالم عنایت ازلی و عالم ربوبیت و نظام ربانی مقصود باشد، پس مراد به تابش نور حق و شمس حقیقه الوجود و اشراق معشوق مطلق بر هیاکل توحید، ظهور آثار تجلی در مظاهر و مجالی اوست و به عبارت دیگر، مراد از تجلی نور حق در ماهیات امکانی، به ظهور پیوستن اشیا و کلیه مراتب از ذات و ذاتیات ماهیات و جواهر و اعراض و مجرد و مادی و بسیط و مرکب و ملک و ملکوت از صبح ازل وجه الله و انا الله است.

و برای آن وجود تام فوق التمام جهان به منزله آئینه است و انسان که در وجود او تمام جهان آفرینش به وحدت و بساطت منظوی است، آئینه دیگر است در مقابل وجه الله که خود در قرآن فرمود:

[سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ] (۱).

به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد.

پس عالم و آدم، نور ظهور حقیقت عینیه و به چشم شهود، شاهد حضرت ربوبیت است.

و مراد از هیاکل توحید حقایق عقلی و ارواح کلی و نفوس قدسی است که تنها آنان اند که بر این معنی به علم و شهود آگاهند و شاید مراد کلیه اشیا باشند به اعتبار جنبه یل الرّبی و تدلّی (۲) و ارتباطشان به حق که:

ص: ۱۳۷

۱- ۱) - فَصَّلَتْ (۴۱): ۵۳.

۲- ۲) - تَدَلَّى: فرود آمدن نزدیک شدن.

و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی أنه واحد (۱)

و ممکن است افراد کامل مکمل از نفوس قدسیه انبیا و اولیا مقصود باشد که مظهر وجه الله اند، آری، آنان هیاکل توحید و مظهر آثار و مظهر توحید و خلیفه الله و رحمه للعالمین اند.

کلام حضرت که به اینجا رسید، کمیل عاشق حق از آن مظهر ربّ تقاضای اشراق دیگر می کرد، چون پاسخ «اطف السراج فقد طلع الصبح» (۲) شنید، چراغ ائیت خود و شهود و توجه و طلب و اراده و اشتیاق خویش را به کلی خاموش و غیر خدا، همه را فراموش کرد که خورشید معرفت و صبح حقیقت بر او طالع گردید و دیجور قلب آن عارف را به نور خویش روشن گردانید.

آری، هنگامی که عارف به دیده باطن، آفتاب وجود حق و اشراق اعظم تام فوق التمام الهی را دید و آن نور ابهر، نور، اشد فوق نامتناهی را به چشم قلب مشاهده کرد، دیگر انوار ضعیف، وجود خود و وجودات ظلّی فقری عالم از نظرش به کلی ناپدید گردد و در مقابل آن خورشید اعظم انور، فوق حدّ و نهایت، شمع وجود محدود خلق و ائیت خود را خاموش سازد.

نظری که دید در خود به صفای دل خدا را***به خدا دگر نبیند نه خود و نه کدخدا را

بگشای چشم حیرت که جمای یار بینی***که بسوخت برق غیرت پر عقل و هوش ما را

به چراغ عقل کم جوی زبی نشان نشانی***بر آفتاب تابان چه بها بود سها را

ص: ۱۳۸

۱-۱) - اسرار التوحید، محمد منور.

۲-۲) - چراغ را خاموش نما که صبح دمید.

رخ یار لن ترانی ز هزار پرده بینی***بزدایی ار ز آینه دل تو ما سوارا

آری، کُمیل تا ابد خاموش گشت و تا اندازه ای که لایق بود از حقیقت آگاه و به معشوق نایل آمد (۱).

تا اینجا به اندازه امکان کلمه عارف- که در متن روایت امام صادق علیه السلام آمده بود - و عرفان و مقامات و سیر و سلوک عارفان و قواعد سیر و سلوک الی الله توضیح داده شد و اینک به ترجمه و توضیح اصل روایت و اولین قسمت آن که خوف است و از اصول حال عارفان است اقدام کرده و در این زمینه از خدای بزرگ طلب مدد می کنم که بی مدد او هیچ برنامه مثبتی صورت نمی گیرد.

أَزِمَّهُ الْأُمُورَ طَرًّا بِيَدِهِ *** وَالْكَُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ (۲)

ص: ۱۳۹

۱-۱) - حکمت الهی: ۲۶۹ با تلخیص و کمی تصرف در عبارات.

۲-۲) - ملاهادی سبزواری.

خوف

اشاره

عقیده بیداران راه و عاشقان الله بر این است که خوف بر سه نوع است:

۱- خوف طبیعی.

۲- خوف مذموم.

۳- خوف ممدوح.

خوف طبیعی

خوف طبیعی هم چون حالات واقعی دیگر، از خطوط اصلی نفس است و این حالت برای حفظ جان از حوادثی چون بیماری، تصادف، دور شدن از منطقه خطر، چگونگی مواجهه با حیوانات درنده، زلزله، رعد و برق، سیل، بادهای خطرناک، به کار گرفته می شود.

اگر این حالت عالی نفسانی، به انسان عنایت نمی شد و آدمی در برابر آن گونه حوادث و پیش آمدها بر خود نمی هراسید، در مقام حفظ نفس بر نمی آمد و در این صورت از هیچ حادثه ای در امان نمی ماند و حیات انسان در کره خاک در معرض نابودی قرار می گرفت.

انسانی که از وقوع بیماری می ترسد، یا به هنگام بیماری از تلف شدنش وحشت

دارد، از پیش آمدن مرض پیشگیری کرده، یا به هنگام درد و رنج به علاج برمی خیزد و این ترس باعث می گردد، انسان اصول بهداشت را در همه زمینه ها مراعات نماید.

کسی که وقوع زلزله، باد، سیل، یا حمله حیوانات را به خود و برنامه های زندگی پیش بینی می نماید، حالت ترسش با او کمک می دهد، تا برای جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی به مبارزه برخیزد. هیچ انسانی را در زمینه چنین خوفی نباید سرزنش کرد؛ زیرا این خوف یکی از بهترین ابزار مبارزه با حوادث است.

خوف مذموم

اشاره

خوف مذموم خوفی است که ارتباطی با مسائل خطرآفرین و نیز ربطی به مسائل عالی الهی از قبیل ترس از عذاب فردا، یا ترس از مقام و هیبت حق ندارد، بلکه علت آن تصوّرات باطل و وهم و خیالات فاسده نسبت به پاره ای از امور است که انسان با اندکی تأمّل نسبت به آن امور که زاییده خیالات و اوهام است، حس می کند که خوفش امری بیهوده و حالتی غیر منطقی است.

معلم بزرگ اخلاق، مرحوم ملّا مهدی نراقی، خوف مذموم را مفصّل شرح داده که خلاصه ای از آن را در این ورق پاره می خوانید.

۱- ترس از برنامه ای که وقوعش حتمی است و انسان به هیچ عنوان قدرت جلوگیری از آن را ندارد، مانند اجل طبیعی که برای انسان ها و پدر و مادر و خویشان و هم نوعانش و فرزندان و رفیقان و دوستانش حتمی است، انسانی که از هم اکنون برای چنان واقعه اجتناب ناپذیری در ترس فرو می رود، از این ترس چه نفعی عاید او می گردد، یا چه ضرری از او دور می شود.

این خوف، چگونه می تواند، او را برای جلوگیری از وقوع حادثه ای که حتمی

است کمک کند، برای انسان، از این گونه خوف جز رنج و مشقت برای بدن و عذاب برای روح و اضطراب در فکر و اندیشه حاصلی نیست و باید گفت: برای این ترس در وجود انسان، علتی به جز غفلت و جهل وجود ندارد.

۲- ترس از برنامه هایی که وقوع و عدم وقوعش مساوی الطرفین است، مثل این که نهالی را بکارد و در ترس فرو رود که این نهال ثمر می دهد یا نه.

راستی ترس در این زمینه و امثال آن چه معنا دارد؟ در این مرحله انسان وظیفه دارد تخم را بنشانند و قواعد کشاورزی را در جنب آن رعایت نماید، اگر به محصول نشست، از عنایت و فضل اوست، اگر بدون ثمر ماند، باید به جستجوی علتش برآمد و مانع به ثمر نشستن نهال را از راه نهال دور کرد، علاوه بر این باید دانست که موجودات این جهان مادی، در معرض حادثه اند و گاهی حادثه متوجه زراعت و محصول انسان می شود و این حادثه خود بابتی از ابواب ابتلا از طرف حق برای رشد بندگان است، در اینجا به جای ترس باید خوشحال بود که خداوند بزرگ انسان را جهت آزمایش انتخاب کرده است و گاهی هم حادثه جریمه ای است برای جرم هایی که از انسان سرزده، عاقل کسی است که از حادثه پند گرفته و خود را در میدان رشد و کمال و جبران نواقص قرار بدهد. پس ترس در این گونه امور، کاری است بیهوده و زیان آن فقط متوجه اعصاب خود انسان است.

۳- ترس از اموری که بدون برهان عقلی و دلیل منطقی، از زمان های قدیم زمینه ساز وحشت شده، مثل ترسیدن از جنازه میت، یا جنّ، یا تنها بودن به وقت شب در خانه، سبب این ترس مغلوبیت عقل در برابر قوه وهم است و راه علاج این ترس، تمرین و ریاضت است.

۴- ترس از فرا رسیدن مرگ که این ترس دارای عللی است که با شناخت آن علل و علاجش، انسان از مسئله وحشت از مرگ نجات یافته و نسبت به سفر آخرت حالت شوق پیدا خواهد کرد.

اما علل ترس از مرگ:

اول: وحشت از این که با رسیدن مرگ، همه چیز به پایان می‌رسد، البته این وحشت مخصوص مادیگران، دنیاپرستان، غرق شدگان در شکم و شهوت است، آنان که با تمام وجود به این دنیای محدود دل بسته اند و غیر آن چیزی نمی‌شناسند و به غیر آن محبت ندارند و هرچه را می‌خواهند برای امروز می‌خواهند، اینان از مرگ سخت در وحشت اند؛ زیرا مرگ به خیال فاسدشان، افتادن در چاه نیستی است و تصوّر می‌کنند موت پایان همه پیوندها و علت گسسته شدن همه روابط و درهم ریختن خطوط انس است !!

ولی علاج این ترس و درمان این خوف امر مشکلی نیست، اینان باید اندکی در قرآن و فرهنگ انبیا و حیات اولیا فکر کرده، تا از مجموع این واقعیت‌ها برای آنان روشن شود که بدون شک پس از این جهان، عالمی دیگر به نام عالم آخرت وجود دارد و خط عدل که بر تمام اجزای خلقت گسترده شده، اقتضا دارد که آن جهان وقوعش حتمی باشد و اگر چنین نبود، خدای بزرگ در قرآن و صد و بیست و چهار هزار پیامبر صادق القول و دوازده امام بر وقوع عالم بعد اصرار نمی‌ورزیدند، اینان باید فکر کنند که معاد و برنامه‌های پس از مرگ، یکی از مهم‌ترین پایه‌های دین و از تجلیات عدل الهی در میدان آفرینش است.

اعتقاد به جهان بعد، از مؤثرترین عوامل، در اصلاح اخلاق و عمل است و گمان نمی‌رود کسی که مؤمن به عالم بعد است و از ایمان خود در راه تهذیب و تزکیه نفسش بهره برده از مرگ بترسد و از در رسیدن موت به خود وحشت راه بدهد.

بنابراین ترس از مرگ به عنوان پایان همه چیز، علتی جز بی‌خبری از حقایق

ندارد و این ترسی است، فوق العاده مذموم و ناروا که آیات کتاب و سنت آن را مردود دانسته اند.

دوم: ترس از این که به هنگام انتقال از این جهان، دچار الم و دردی شود که در دنیا بی نمونه بوده، این ترس هم بیهوده و بی جاست؛ زیرا از امروز برای رنج فردا، ترسیدن صحیح نیست، با توجه به این که درد از عوارض جسم است، چه انسان بترسد، چه نترسد، بدن در معرض درد و الم است، علت درد مرض باشد، یا علت رنج خروج جان از بدن، علاوه بر این، اگر انسان آراسته به حقایق ایمان و عمل صالح باشد، بهترین ساعت او هنگام خروج از این جهان و ورود به آن جهان است، مگر لذت برخورد با الطاف دوست و شوق لقای حضرت جانان، زمینه ای برای احساس درد باقی می گذارد.

انسان مؤمن به وقت مرگ مخاطب به خطاب:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي] (۱)؛

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.

می شوی مگر برای او دردی باقی می ماند؟

این درد عین لذت و سرور است، در این زمینه هیچ گاه به خود ترس راه مدهید؛ زیرا عاشق حق، فقط به فکر حق است و تحمل آن مقدار درد به هنگام پرواز به سوی محبوب بسیار آسان است و برای مؤمن از این گونه دردها جای هیچ گونه نگرانی نیست.

ص: ۱۴۴

از درد منالید که مردان ره دوست با درد بسازند و نخواهند دوا را (۱)

سوم: وحشت از این که مرگ سبب نقصان و علت بطلان خط حرکت به سوی کمال است.

این گونه ترس هم ناشی از جهل به حقیقت موت و واقعیت وجودی انسان است، کسی که به شناخت حقیقت موت و شناخت واقعیت انسان، آراسته شده، می داند که مرگ متمم انسان و مکمل آثار مثبت اوست، تا جایی که عده ای از عاشقان دوست، در تعریف انسان موت را جزو حدّ منطقی انسان گرفته و گفته اند:

«الانسان حیّ ناطق مائت» (۲) و حدّ شیء از علل کمال انسان است نه نقص و پستی، مگر در زیارت سرور آزادگان و سالار شهیدان نمی خوانید:

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ (۳).

گواهی می دهم که تو پیاداشتی نماز را و زکات دادی و امر به معروف کردی و نهی از منکر نمودی و خدا را اطاعت کردی تا اینکه مرگ تو را در رسید.

مگر ندای عاشقانه امام عارفان را از زاویه محراب عبادت، به هنگام فرا رسیدن مرگ نشنیدی که با تمام شوق گفت:

فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ (۴).

مگر نمی دانی حضرت علی اکبر در برابر شنیدن خبر شهادتش از پدر مهربانش عرضه داشت: ما را باکی از موت نیست (۵)؟

ص: ۱۴۵

۱- ۱) - وحدت.

۲- ۲) - انسان حیات و نطق و مرگ دارد، جامع السعادات: ۱۹۷/۱.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۳۵۹/۹۸، باب ۳۱؛ مفاتیح الجنان: ۸۰۵؛ مصباح الکفعمی: ۵۰۱، دعای عرفه.

۴- ۴) - قسم به خدای کعبه! رستگار شدم، بحار الأنوار: ۲/۴۱، باب ۹۹، حدیث ۴؛ اعلام الوری: ۸۶، باب ۴.

۵- ۵) - «لَا تَبَالِي بِالْمَوْتِ» بحار الأنوار: ۳۶۷/۴۴، باب ۳۷؛ اللهوف: ۷۰.

مگر انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام بزرگ مشتاق رسیدن به لقای حق نبودند؟

مگر نشیندی گفته اند: هر کس مُرد تمام شد؟

راهرو راه دوست نه این که مرگ را علت نقصان نمی داند، بلکه آن را علت کمال دانسته و عاشق رسیدن به آن است.

برای پاکان و نیکان، صالحان و عاشقان رسیدن مرگ نوبت خروج از دار ظلمت و جدایی از شرور و ورود به عالم نور و پیوستن به نتیجه نیکی ها و درستی هاست.

هنگام مرگ وقت قرار گرفتن در ارواح طیبه و پیوند خوردن با عقول قدسیه و نفوس طاهره است.

کدام عاقل این زندگی چند روزه را در برابر آن حیات عالی معامله می کند، کدام خردمند این چند روزه پر از درد و رنج، آغشته به آسیب و مشقت، دارای نقصان و عیب را با آن حیات جاودانی و کمال انسانی عوض می کند؟!؟

چه رنج ها که باید در این ظلمت خانه کشید، تا نور لطف حق را در همه برنامه های حیات حفظ کرد، چه دردها باید تحمل کرد تا ضربه خطرات شخصیت انسان را نابود نکند، چه مواظبت ها باید داشت، تا آدمی از خط بندگی حق به میدان بردگی شیطان نیفتد؟ و همه این بلاها با رسیدن مرگ تمام شده و با پایان گرفتن این سیر و سلوک با همه زحمت و رنجی که داشت، انسان به الله می رسد و در حقیقت باید گفت: مرگ نقطه وصل و زمان به پایان رسیدن فراق است.

هان ای عزیزم! از خواب غفلت برخیز و از مستی طبیعت به درآی و به تقویت شوق خود نسبت به واقعیت ها که در ذات مایه دارد اقدام کن، تا عاشق عالم حقیقی و مقر اصلی گردی.

از این پوست بی ارزش هیولایی بدر آی و روان پر از زشت را از غبار کدورت های مادی بشوی و نفس خدایی ات را از آلودگی های خاک و غرور دنیایی پاک کن.

این قفس خاک تن را بشکن و با بال همت به سوی عالم رحمت به حرکت آی،

از پستی جهل آزاد شو و به اوج عزّت و معرفت سفر کن، از تنگنای زندان ناسوتی بیرون آی و به فضای قدس لایتناهی قدم نه، وای چه شد که عهدت را فراموش کردی و پیمانت را با حضرت ربّ شکستی و به همنشینی با آنچه که آن را بقا و دوامی نیست راضی شدی؟! با خضر دانش یار شوی ای موسی دل

چهارم: ترس از این که پس از مرگ اولاد و عیالش ضایع شده و دچار گرفتاری و مشقت گردند.

این گونه ترس بدون شک از وساوس شیطانی و از امواج هواجس نفسانی است.

ص: ۱۴۷

راستی مگر منشأ عزّت و کمال غیر و علّت عظمت و شخصیت دیگران ما هستیم، مگر انسان در ایجاد قدرت و قوّت و مروّت و مکت و عزّت و ذلّت دیگران علّت تامه است ؟

منشأ این ترس جهل به قضا و قدر الهی و جهل به لطف و عنایت و مرحمت خداوند به بندگان است.

خدای بزرگ نسبت به همه شئون موجودات و به خصوص انسان خدای کریمی است که فیض اقدس و لطف مقدسش، اقتضا کرده که هر ذره ای از ذرات عالم را به کمال لایق او برساند و او را به هدفی که به خاطر آن او را آفریده برساند و در این زمینه کلیه موجودات عالم و به خصوص بنی آدم را غرق در قوانین لازم اعم از تکوین و تشریح نموده و هریک را به تناسب اتصالشان به آن قوانین برای رسیدن به کمال مطلوب کمک می دهد و احدی قدرت بر تغییر و تبدیل سنّت های حتمیه الهی ندارد.

چه بسیار مردمی که برای تربیت فرزندان خود رنج فراوان بردند، اما آنان بسوء اختیار خود پذیرای سعادت نشدند، چه بسیار ثروتمندانی که برای راحت اهل و عیال خود پس از خود ثروت بیکران نهادند، ولی آن ثروت در مدّت کوتاهی از دست بازماندگان رفت و همه را گدای راه نشین کرد !!

چه بسا فرزندان که از سایه لطف پدر و مادر محروم شدند و کم ترین مالی هم برای آنان نماند، در عین حال به خاطر حس اختیار و به کار بردن اندیشه و اتصال به مقرّرات پاک الهی، از نظر تربیت به بهترین مدارج آدمیت رسیده و در سایه سعی و کوشش خود ثروتی به دست آورده، آن را با خدای مهربان معامله کردند.

چه بسا یتیمانی که ترقّی مادی و معنوی آنان، با کودکانی که در دامن محبّت پدران و مادران و در کنار ثروت زیاد بزرگ شدند، قابل مقایسه نیست.

تاریخ بشر نشانگر این معناست که انتقال مال و قدرت به فرزندان و اطمینان به این که بعد از انسان اهل و عیالش با ثروت و قدرت باقی مانده راحتند امری است بیهوده و چه بهتر این که انسان اولاد و عیالش را به ربّ الارباب واگذارد و با فراهم آوردن زمینه تربیت آنان را به خدا بسپارد که خدای مهربان بهترین و کیل و برترین نگهدارنده است، چه ثروت ها که از پدران باقی ماند و علّت سیه روزی فرزندان شد، چه قدرت ها که به نسل بعد منتقل شد و علّت ذلّت نسل گردید !!

حکمتهایی از نهج البلاغه

در پایان این قسمت لازم است به گوشه ای از حکمت های سر حلقه عاشقان و مولای عارفان علی علیه السلام که در این زمینه آمده اشاره شود، تا این ترس مذموم معالجه شده و انسان از قید آن آزاد گردد.

حکمت ۳۴۴: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُغْضِبَ أَصِيحَابِهِ: لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ، فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَوْلِيَاءَهُ وَ إِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُّكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ!؟

امام علیه السلام به دسته ای از یارانش فرمود: بیشترین همت و کوشش خود را برای زن و فرزند قرار ندهید، اگر آنان از دوستان حقیقتی که خداوند دوستانش را ضایع نمی کند و اگر از دشمنان پروردگارتانند برای چه همت و کار خود را صرف دشمنان خدا می کنید!؟

این کوشش و فعالیت روی چه معیاری است، مگر نه این که تقویت دشمنان خدا باعث کیفری سخت برای انسان است.

حکمت ۴۰۸: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبْنَيْهِ الْحَسَنِ: يَا بَنِيَّ لَا تَخْلِفَنَّ وِرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ

تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَتَشَقَّى بِمَا جَمَعَتْ لَهُ فَكَانَتْ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام به فرزندش حضرت مجتبی فرمود: چیزی از مال دنیا برای بعد از خود مگذار؛ زیرا آنچه پس از تو می ماند نصیب یکی از دو نفر است: یا وارثی است که ثروت ارث برده را در راه خدا به کار می برد، در این صورت او به وسیله چیزی که تو بدان بدبخت شده ای خوشبخت شده و یا وارثی است که با مال تو به میدان معصیت دویده و دچار هوای نفس گشته و به سیه روزی مبتلا شده است، در این صورت تو با گذاردن مال برای او به شقاوت و بدبختی اش کمک کردی!! این را بدان که هیچ یک از این دو وارث، سزاوار این نیستند که آنان را بر خود مقدم بداری.

چه بهتر که وارث به خدا سپرده شود و خود انسان از مالی که به دست آورده برای آباد کردن قیامتش بهره بگیرد.

حکمت ۴۲۱: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسِرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسِرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَوَرَّثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَ دَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

بزرگ ترین اندوه ها در قیامت، اندوه مردی است که از راه حرام کسب دارایی کرده و آن را مردی به ارث برد که در طاعت و بندگی خدا خرج کند، اندوه برای این که به خاطر کسب حرام باید به عذاب رود و حسرت برای این که می بیند وارثش برای انفاق مال در راه خدا به بهشت می رود!!

راستی عجب است، آنجا که وارث انسان از مال حلال آدمی ارث ببرد انسان

مسئول پس دادن حساب آن است و آنجا که وارث از مال حرام ارث ببرد، و با معیارهای الهی آن را پاک کرده، در راه خدا خرج کند، انسان باید در قیامت به جهنم رفته و شاهد بهشت رفتن وارث خود باشد.

بنابراین ترس برای اهل و عیال برای بعد از خود ترس بی جایی است و این ترس با ارث گذاشتن و انتقال قدرت به زن و فرزند، نباید معالجه شود و اصولاً انسان نباید چنین ترسی به خود راه بدهد، بلکه کسی باید برای بعد از خود، بر اهل و عیالش بترسد که آنان را با دست خود از مدار بندگی حق خارج کرده و از آراسته شدن به تربیت الهی محروم کرده است!!

روی هم رفته، این چند نوع ترس و هر آنچه مشابه آن است، از نظر بیداران راه مذموم است و ریشه و علت آن تنها جهل به واقعیت ها و دور ماندن از حقایق است.

خوف ممدوح

اشاره

خوف ممدوح، خوفی است که هم چون حالات عالی دیگر روانی برای انسان از ضروریات است.

بدون این خوف راهی برای ترقی و تعالی وجود ندارد و منهای این خوف آدمی را در پیشگاه قرب حضرت او جایی نیست.

این خوف از اوصاف عالی موقنین و از آثار برجسته وجود متقین و نشانه ای از اتصال محیین به جناب اوست.

عاشقان حضرتش هرگز از این خوف جدا نبوده و بدون این حالت عالی زیست نداشتند.

خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله می فرمود:

ص: ۱۵۱

أَنَا أَخَوْفَكُم مِّنَ اللَّهِ (۱).

خائف ترین شما از خدا من هستم.

چه مسائل مهمی که از خوف انبیا در قرآن و کتب اسلامی نقل شده و چه برنامه های پر اهمیتی در این زمینه از اولیای خدا و ائمه هدی علیهم السلام و عارفان الهی به ما رسیده، نشنیده اید که سر حلقه عارفان و روح عاشقان، علی علیه السلام شبی چند بار از خوفی که از عظمت حق داشت و از اوضاع جهان بعد نسبت به آنان که مورد لطف نخواهند بود از خود بیخود می شد!!

سالکان راه می گویند:

کم ترین درجه خوف آن است که در اعمال و اطوار تجلی کند، آنجا که انسان از هر گناهی کناره گیرد، معلوم می شود از خوف بهره ور است و تازه این خودداری از گناهان در فرهنگ الهی ورع شمرده شده و چنانچه انسان از شبهات پرهیزد دارای تقوا گشته و چون نظر از غیر حق بردارد و هیچ نفسی جز به یاد او نکشد دارای صدق شده و در زمره صدیقان آمده است.

خوف پر و بالی است که به وسیله آن بندگان حضرت حق، به سوی هر مقام شایسته ای پرواز کرده و به سبب آن از منازل پر هول آخرت با کمال اطمینان عبور می کنند.

کسی که غرق در شهوات است و آلوده به هر لذت حرام و ترسی که او را از افتادن در لجنزار گناه حفظ کند نداشته باشد، چگونه می خواهد از عذاب فردا در امان باشد؟

در خبر مهمی از حضرت صادق علیه السلام چنین می خوانیم:

ص: ۱۵۲

لَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَ يَرْجُو (۱).

کسی را مؤمن نمی گویند مگر این که دارای بیم و امید باشد و بیم و امید در کسی نیست مگر آن که به مقتضای بیم و امید عمل کند.

راستی انسان دارای ترس، از گناه خودداری می کند و دارنده امید برای بهره بردن در دنیا و آخرت به دستورهایی حق گردن می نهد!

جمله ای را بدین مضمون از بعضی از حکما نقل کرده اند:

«مَنْ خَافَ شَيْئًا هَرَبَ مِنْهُ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ هَرَبَ إِلَيْهِ».

کسی که از چیزی ترس دارد، از آن فرار می کند و هرکس از خدا می ترسد با حرص و ولع به سویش می رود.

آری، اگر انسان از گناه و عواقب آن بترسد، از آن فرار می کند و هرکس از مقام خدا بترسد برای تبدیل ترسش به حالت امن به او پناه می برد.

خوف ممدوح خوفی است که در دنیا و آخرت به وجود آورنده امنیت باطن و آرامش فکر و جان است چنانچه در قرآن مجید آمده:

[وَ لَيَبْدِلَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا] (۲).

و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند.

که ایمان و عمل صالح و ترس از خدا و وحشت از گناه و عذاب فردا، علت امنیت در دنیا و آخرت است.

صاحبان این خوف در قرآن مجید و روایات و اخبار مورد تمجید قرار گرفته و از

ص: ۱۵۳

۱- ۱) - محجّه البیضاء: ۲۵۱/۷.

۲- ۲) - نور (۲۴): ۵۵.

آنان به عنوان عباد صالح یاد شده است.

این خوف در هر کس نباشد ناقص است و بنا به فرموده نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله:

ناقص ملعون است.

اگر این خوف، یعنی خوف از عظمت حق و کوچکی خود، خوف از مقام خدا، خوف از جریمه جرم، خوف از سوء عاقبت بر اثر عدم تربیت در آدمی نباشد چه علّتی برای رشد و تکامل و مصون ماندن از خطرات درونی و بیرونی وجود دارد؟ اگر این خوف نباشد، چگونه انسان بنده حق می شود و به چه سبب از گناه خودداری می کند و چگونه در صدد دور کردن خود از عذاب فردا برمی آید؟!؟

بدون این خوف چگونه، انسان، انسان است و با چه وسیله ای، می تواند با دشمنان شرف و فضیلتش مبارزه کند؟

حکمت در قرآن

قرآن مجید در آیات گوناگونی حکمت را- که مجموعه ای از واقعیت ها الهامی و عقاید حقه و اعمال پسندیده و نورانیت الهیه و حالات عالی درونی است- از اعظم نعمت ها و بهترین نیکی ها دانسته و اصل حکمت و آراستگان به آن را ستوده است.

در سوره بقره می فرماید:

[يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا] (۱).

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد، و آن که به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.

ص: ۱۵۴

در سوره لقمان (۱) حضرت لقمان را به داشتن حکمت ستوده، آنجا که می فرماید:

[وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ] (۲).

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم.

در سوره بقره می فرماید:

[وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ] (۳).

و داود [جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود] جالوت را کشت، و خدا او را فرمانروایی و حکمت داد.

در سوره نساء آل ابراهیم را به آراسته بودن به حکمت ستوده، می فرماید:

[فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ] (۴).

تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم.

[وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ] (۵).

و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.

و در سوره بقره آیه ۱۲۹ و در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ و سوره جمعه آیه ۲ یکی از اهداف بزرگ رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله را تعلیم حکمت قلمداد کرده است.

حکیم کسی است که وجودش محکم به ریشه های قوانین و اصول الهی است

ص: ۱۵۵

۱-۱) - این فقیر کتابی تحت عنوان لقمان حکیم در چهارصد و پنجاه صفحه به نگارش آورده که تاکنون سه بار چاپ شده، در این کتاب حکمت های لقمان به طور مفصل شرح داده شده.

۲-۲) - لقمان (۳۱): ۱۲.

۳-۳) - بقره (۲): ۲۵۱.

۴-۴) - نساء (۴): ۵۴.

۵-۵) - مائده (۵): ۱۱۰.

و وجودش برای دیگران منبع خیر و فیض است و جامعه حکیم جامعه ای است که براساس ضوابط و معیارهای اسلامی زندگی می کند.

ترس از خدا ریشه حکمت

با توجه به اهمیتی که قرآن برای حکمت قائل شده و با توجه به ستایشی که از حکیمان در قرآن و روایات آمده، می بینیم پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ (۱).

اصل و ریشه حکمت ترس از خداست.

و از این جمله و امثال آن به موقعیت ترس از خدا و این که از ضروریات حیات عباد شایسته است پی می بریم.

و در حدیث قدسی آمده:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ خَشْيَةُ اللَّهِ (۲).

حقیقت و ریشه حکمت در خشیت از خداست.

انواع خوف ممدوح

اشاره

۱- خوف از پیش آمدن خطر برای مردم و اعلام آن برای نجات آنان.

۲- خوف از سوء عاقبت.

۳- خوف از نافرمانی خدا.

ص: ۱۵۶

۱- ۱) - شافی: ۲۲۹/۱.

۲- ۲) - کلمه الله: ۴۱۵.

۴-خوف از عذاب گناهان انجام گرفته و این که این خوف بهترین علت برای توبه است.

۵-خوف از نقصان در عبادت یا قلت آن در برابر عظمت حق.

۶-خوف از ناچیزی خود، در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حق.

۱-خوف از پیش آمدن خطر برای مردم

خوف از پیش آمدن خطر برای جامعه و اعلام آن برای بیداری مردم، مخصوص انبیا و اولیا و ائمه و حکیمان و دلسوزان دورانیش است.

همین خوف که برخاسته از دلسوزی آنان نسبت به خلق بود، آنان را وادار کرد که با تمام وجود برای سعادت دنیا و آخرت قیام کنند و آنان را از گرفتار شدن به وادی گمراهی حفظ نمایند.

قرآن کریم درباره ترس نوح نسبت به قومش می فرماید:

[لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] (۱).

به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.

و نیز می فرماید:

[وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي

ص: ۱۵۷

أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ [(۱)] .

بی تردید نوح را به سوی قومش فرستادیم [که به آنان بگو:] من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.* که جز خدا را پرستید؛ من بر شما از عذاب روزی دردناک بیمناکم.

قرآن مجید درباره ترس شعیب نسبت به آینده قومش و خطراتی که آنان را تهدید می کرد می فرماید:

[وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ] [(۲)] .

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: ای قوم من ! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمانان و ترازو مکاهید، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

و درباره حضرت هود، خطاب به قومش چنین می گوید:

[إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] [(۳)] .

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به ترسی که از آینده امت داشتند چنین نقل

ص: ۱۵۸

۱-۱ - هود (۱۱): ۲۵-۲۶.

۲-۲ - هود (۱۱): ۸۴.

۳-۳ - شعرا (۲۶): ۱۳۵.

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي: الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ، أَمَا الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ وَ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَ هَذِهِ الْآخِرَةُ قَدْ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابٍ وَ أَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ (۱).

ترسناک ترین چیزی که نسبت به آن بر اتمم می ترسم دو چیز است: هوای نفس و آرزوی دراز، هوای نفس شما را از قرار گرفتن در مدار حق بازمی دارد، در این صورت از شما منبعی آلوده به هر گناه می سازد، و آرزوهای طولانی شما را از آباد کردن خانه آخرت بازمی دارد.

این دنیا در حال گذشتن، آخرت در حال ماندن است و برای هر یک از این دو فرزندانی است و اگر می خواهید فرزند آخرت باشید، و از ضربه های دنیا مصون بمانید، به دستورات خداوند عمل کنید؛ زیرا امروز در خانه عمل هستید و حسابی بر شما نیست، ولی فردا در خانه حساب هستید و قدرتی بر انجام یک عمل در آن روز برای شما نیست.

از علی علیه السلام در پایان یکی از خطبه ها چنین نقل شده:

وَ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَتَرَوُودُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا (۲).

وحشتناک ترین چیزی که مرا نسبت به شما ترسانده، پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی است، از دنیا برای رهایی از عذاب فردا توشه بگیرید، وقت خود را در دنیا به ایمان و عمل صالح تمام کنید.

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۰/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۶۳؛ الخصال: ۵۱/۱ حدیث ۶۲.

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۸.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به سه برنامه خطرزا برای امت چنین اعلام وحشت می کند:

إِنَّمَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي ثَلَاثًا: شُحًّا مُطَاعًا، وَ هَوًى مُتَّبَعًا وَ إِمَامًا ضَالًّا (۱).

از سه چیز بر امت می ترسم: بخلی که بر آنان غلبه کند و نگذارد از مال خویش در راه خدا بهره گیرند و هوای نفسی که آنان را آلوده به لذت گرایی نماید و پیشوای گمراهی که بر آنان سلطه یابد و باعث جدایی امت از فرهنگ الهی گردد.

از حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام درباره پرسش نسبت به کسانی که مسئولیت های خود را در برابر خدا و رسول الهی صلی الله علیه و آله و خلق مظلوم و مستضعف انجام نمی دهند، چنین نقل شده:

ای کسانی که آرزوی هر نوع لطف و عنایت از خدا دارید، من بر شما می ترسم که دچار انتقام سختی از جانب خدا شوید و بلایی از بلاهای الهی شما را فرا گیرد، شما به مقامی از کرامت خدا رسیده اید که نسبت به دیگران بر اثر این کرامت برتری یافته اید.

خدای بزرگ فراوان بنده مؤمن دارد ولی بندگان ناشناخته، به همین خاطر در بین مردم از احترام آن چنانی برخوردار نیستند. اما شما را به خاطر این که وابسته به خدا می دانند سخت احترام می کند، ولی در برابر این لطف حق، شما به رعایت حقوق الهی برنخاسته اید؛ زیرا مشاهده می کنید که پیمان های در جامعه بر باد رفته و شما نه هراسی دارید و نه فریاد برمی کشید، با آن که در برابر یک پیمان شکنی پدران خود به جزع و فزع می افتید، یعنی پیمان خدا به اندازه پیمان پدرانتان قیمت ندارد !!

وای که تعهدهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم بی مقدار شده و کورها و کرها

ص: ۱۶۰

و زمین گیرها در همه شهرها دچار بدبختی گشته و بی سرپرست مانده اند و کسی به آنان رحم نمی کند.

شما به اندازه مقام خود و در خور تکلیف و مسئولیت خویش عمل نمی کنید و در برابر انسان های والایی که ادای مسئولیت می نمایند تواضع ندارید، با مسامحه و سازش با ظالمان خویش را آسوده می دارید.

این ها برنامه های عالی آسمانی است که خداوند جهان شما را به آن فرمان داده و مسائل خطرناکی است که همه شما را از آن نهی کرده، اما شما از معروف و منکر باز شناسانده شده غافلید.

آن هنگام که دست انتقام حق به سوی شما دراز شود، بدبختی و بیچارگی شما از همه بیش تر است؛ زیرا شما منزلت علم و علما را در جامعه حفظ نکردید و اگر در این راه از کوشش و جهاد دریغ نمی ورزیدید، هرآینه ستمگران این جایگاه بلند الهی را که ضامن حفظ حقوق مردم است اشغال نمی کردند!! (۱) حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقْصَهُ فِي الدِّينِ مُدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ (۲).

پسرم بر تو از نداری و فقر می ترسم، از پیش آمدن این مصیبت به خدای بزرگ پناه ببر؛ زیرا تنگدستی علت کم شدن دین انسان است؛ زیرا بر اثر نداری و فقر انسان از آلوده شدن به گناهیانی چون دروغ، خیانت، دزدی و سایر اعمال ناروا مصون نخواهد بود و نیز آدم ندار از نظر تعقل و تفکر حیران و سرگردان است و در معرض دشمنی مردم است.

ص: ۱۶۱

۱-۱) -تحف العقول: ۲۴۱ قسمتی از گفتار امام.

۲-۲) -نهج البلاغه: حکمت ۳۱۱.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ وَ وَلِيِّ النَّبِيِّ وَ عِدُو النَّبِيِّ وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ (۱).

پیشوای هدایت، و رهبر ضلالت و تبهکاری، دوست پیامبر و دشمن رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی نیستند، من بر ائمتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را خداوند با کمک ایمانش از تعدی و جور حفظ می کند و مشرک را به خاطر شرکش قلع و قمع می نماید، اما ترس و وحشت من از مردم منافق و انسان های دو چهره است که دل آنان با ظاهرشان یکی نیست، آنچه را شما می پسندید به زبان جاری می کنند، و انجام می دهند آنچه را به ضرر شماست.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت از شر منافقان نسبت به امت اسلامی وحشت داشت.

و نیز امام در «نهج البلاغه» می فرماید:

أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ (۲).

من بر شما از عقاب خدا به خاطر این همه تبهکاری و گناه می ترسم.

۲- خوف از سوء عاقبت

اشاره

بیداران راه حق بر این عقیده اند که انسان تا آخرین لحظه عمر با دو نوع دشمن

ص: ۱۶۲

۱- ۱) - نهج البلاغه: نامه ۲۷.

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۴۲.

روبروست: دشمنان باطنی، دشمنان ظاهری، باطنی همانند هوای نفس و توابع آن از قبیل ریا، نفاق، کبر، نخوت، غرور، حسد، بخل و... ظاهری مانند ابلیس، انواع شیاطین انسی، دوستان آدم نما، قدرت های استبدادی، نیروهای استعماری که همه این دشمنان می کوشند انسان را از صراط الهی منحرف کرده و به وادی ضلالت و بی خبری بکشند.

بدون شک انسان نمی تواند به سادگی از بند این دشمنان برهد، بلکه نیاز مبرم به شناخت آنان و مبارزه ای سرسخت علیه آنان دارد.

اولیای خدا با توجه به وجود این خطرات، همیشه از عاقبت خود نگران بودند و نسبت به پایان کار خویش که آیا عاقبت پیروزی با آنان است، یا با دشمنان ظاهری و باطنی، در وحشت بسر می بردند و همین ترس و وحشت ارزنده بود که به آنان حال مراقبت و مواظبت بخشیده و ایشان را به شناخت دشمنان و مبارزه با آنان وادار می کرد و از آن ها انسان هایی آگاه و بینا و فعال و مجاهد می ساخت.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه چقدر زیبا می فرماید:

لا- يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ لَا- يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ الْمَلَائِكَةِ الْمَوْتِ لَهُ (۱).

به طور دائم مؤمن نسبت به سوء عاقبت خود در وحشت و نگرانی است، او تا هنگام جان دادن و روبرو شدن با ملک الموت، اطمینانی به وصال به رضوان الله ندارد، وقتی شر همه دشمنان و غارتگران ایمان و عمل صالح و حالات عالی روحی را پشت سر گذاشت و با کمال سلامت به مقام لقای حق رسید به نجات خود مطمئن می گردد.

ص: ۱۶۳

قرآن مجید به سوء عاقبت افرادی از امم گذشته و بعضی از افراد مسلمان اشاره کرده و از مردم می خواهد از داستان اینان عبرت گرفته و به مواظبت و مراقبت خویش توجه داشته، و خود را از افتادن در ننگ سوء عاقبت حفظ کنند.

بر صیصای عابد

[كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ] (۱).

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت:

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم.

اکثر مفسرین قرآن عقیده دارند، این آیه نمایشگر سوء عاقبت مردی از بنی اسرائیل به نام بر صیصا است.

داستان او بدین قرار است:

مدتی طولانی خدای بزرگ را بندگی کرد، این بندگی و عبادت کارش را به جایی رساند که صاحب نفس شد و نسبت به پاره ای از امور، دارای بصیرت گشت.

آنان که دچار مرض اعصاب و حالات غیر عادی روانی می گشتند معالجه می کرد و از این راه شهرتی به سزا یافت.

زنی صاحب جمال و دارای اصل و نسب و اصالت خانواده به چنان مرضی

ص: ۱۶۴

دچار شد، وقتی از علاجش به وسیله طب ناامید شدند، به توسط برادران نیرومندش به محضر عابد آورده شد، شیطان که در این موقعیت ها، برای جدا کردن انسان از خدا تمام نیرویش را به کار می برد، به وسوسه آن مرد پرداخت!! و بالاخره او را وادار به عمل قبیح آن هم با یک زن مریض کرد!!

خبر این برنامه به شهر رسید، او را به محاکمه کشیدند و طبق قانون آن روز محکوم به مرگ شد، به هنگامی که بر بالای دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد و به او گفت: این خط سیری بود که من برایت فراهم آوردم، هم اکنون اگر می خواهی نجات یابی بر من سجده کن! گفت: در حالی که بر دارم چگونه سجده ات کنم؟ پاسخ داد: با حالت اشاره، چون به اشاره چشم و ابرو شروع به سجده کرد، طناب دار را کشیدند و با وجود سال ها عبادت این گونه به سوء عاقبت و عذاب الیم دچار شد (۱).

ثعلبه بن حاطب

[وَ مِنْهُمْ مَرِيْنٌ عَاهَدَ اللّٰهَ لِيْنِ اَنْ اَتَاَنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ * فَلَمَّا اْتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوْا بِهٖ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُّعْرِضُوْنَ * فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِىْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهٗ بِمَا اٰخَلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ] (۲).

از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بستند، چنان چه خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند، یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. * هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه

ص: ۱۶۵

۱- ۱) - مجمع البیان: ۲۶۵/۹؛ بحار الأنوار: ۴۸۶/۱۴؛ المیزان: ۲۴۷/۱۹؛ سفینه البحار: ۷۱/۱.

۲- ۲) - توبه (۹): ۷۵-۷۷.

کردن [آن [در راه خدا] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند.*پس برای آن که به وعده های خود با خدا وفا نکردند، و به سبب آن که همواره دروغ می گفتند، نفاقی [ثابت] را در دل هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند، باقی گذاشت.

مفسران نوشته اند، این آیات درباره «ثعلبه بن حاطب» که فردی از انصار بود نازل شده است و داستان او چنین است:

ثعلبه که مردی فقیر بود و از ثروت بهره ای نداشت روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای رسول خدا! برایم دعا کن، خداوند به من ثروتی عنایت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ثعلبه! مقدار مالی که در اختیار توست، اگر به ادای شکرش برخیزی؛ برای تو بهتر است از ثروتی که نتوانی مسئولیت آن را تحمل کنی. آیا دوست نداری از زندگی پیامبرت درس بگیری؟

ای ثعلبه! به خدا اگر اراده کنم کوه ها برایم طلا و نقره می شود؛ اما بهترین زندگی آن است که در آن عفاف و کفاف باشد و بهترین مال آن است که انسان بتواند شکرش را به جای آورد.

ثعلبه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله قانع نشد و با اصرار از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دعا کرد و به حضرت عرضه داشت: به آن خدایی که تو را مبعوث به رسالت کرده است، اگر ثروتی به من عطا شود، به هر کس در ثروت من حق دارد حَقِّش را ادا خواهم کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دنبال اصرار ثعلبه دعا کرد. پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی مادی ثعلبه دگرگون و روز به روز ثروتش زیادتر شد. اوّل چند گوسفند تهیه کرد و مشغول دامداری شد. به مرور زمان دامنه اموالش چنان وسعت گرفت که به

تدریج شهر مدینه از پاسخ گفتن به نیاز او عاجز شد. به همین علت از شهر به بیابان رفت و در آنجا به کار دامداری مشغول شد و چنان سرگرم اداره کار خود شد که بر اثر کثرت کار از جمعه و جماعت و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله محروم ماند. پس از نزول حکم زکات، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، مأموران جمع آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند و برابر حکم خدا و رسول، از او طلب زکات کردند؛ امّا او از دادن زکات بخل ورزید و در جواب گفت: زکات در ردیف جزیه ای است که از اقلیت های مذهبی می گیرند و این برنامه، زوری است که بر ما ثروتمندان تحمیل می شود و من از دادن این گونه مالیات ها خود را معذور می بینم!

چون خبر بخل ورزی او به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمودند: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه (۱).

او هم چنان به جمع ثروت و اضافه کردن آن مشغول بود، تا تمام ثروت از کفش رفت و هم چنان که قرآن فرموده به سوء عاقبت دچار شد.

مواردی از تاریخ اسلام

«زبیر» یکی از رجال برجسته اسلام بود، او در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد فی سبیل الله سهمی به سزا داشت.

در یکی از جنگ ها شمشیرش شکست، پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله چوبی را برداشت و به دو طرف آن دست کشید، با عنایت خدا تبدیل به شمشیری شد و آن را به زبیر سپرد. زبیر به وسیله آن در راه اسلام و پیش برد اهداف رسالت، رشادت ها به خرج داد.

ص: ۱۶۷

می گویند بهترین دفاع کنندگان از اسلام چهار نفر بودند: علی بن ابی طالب، زبیر بن العوام، ابو دجانة انصاری، سلمان فارسی.

زبیر یکی از چند نفری بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت امیر مؤمنان علیه السلام را برای دفاع از حق، بدون قید و شرط قبول کرد.

زبیر از چهار نفری بود که علی علیه السلام پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله در دفاع از حق نفر پنجمی برای آن نیافت، سه نفر دیگر سلمان و ابو ذر و مقداد بودند.

زبیر در روز شورا، حق خود را به امام علی علیه السلام واگذار کرد و خودش هم مصمم بود با امام بیعت کند.

وی از افرادی بود که دختر پیامبر بزرگ اسلام علیها السلام وصیت کرد، باید از افرادی باشد که در مراسم تشییع من شرکت کند!

علی علیه السلام در نامه ای به اصحابش نوشت: زبیر یکی از شجاع ترین افراد امت است.

اما با آن همه کرامت و فضیلت، با آن همه شجاعت و رشادت زحماتی که در راه اسلام و خاندان پیامبر کشید، در پایان کار دچار جاه طلبی شد و این مسئله او را از مدار حق خارج کرد و به دشمنی با بهترین خلق خدا واداشت.

او عاقبت با فریب معاویه و تشویق عایشه به گمراه کردن مردم بصره و سایر شهرها برخاست و چندین هزار نفر را علیه امیر مؤمنان علیه السلام که می رفت فرهنگ اصیل اسلام را پس از مدّت ها به مسیر اصلی برگرداند، تحریک کرد و مدّتی آن امام بزرگوار را در میدان جنگ «جمل» به دفع دشمن گرفتار و پس از آن دچار جنگ صفّین و سپس نهروان نمود و آن امام همام آخر در میدان محراب به شرف شهادت نایل آمد و به آرزوی خود که اصلاح امت اسلامی بود، نرسید.

زبیر در میدان جنگ جمل خون هزاران بیگناه را به هدر داد و مزاحمت سختی

برای دولت حق به وجود آورد و بدون این که از این آشوب کم‌ترین بهره‌مادی و دنیایی ببرد؛ در بیابانی به دست مردی به قتل رسید و آن چنان به سوء عاقبت گرفتار شد که در کتب اسلامی از او به عنوان فردی از پیشوایان ضلالت و کفر نامبرده می‌شود (۱).

آری، بیداران راه خدا و عاشقان حضرت حق، تا زنده اند، با توجه به زندگی چنین انسان‌هایی که در قرآن و تاریخ از آنان یاد شده است، از عاقبت خود در ترس و وحشتند، آری، از برکت چنین خوفی است که همیشه مراقب خود هستند و برای دفع خطر از حیات روحانی خود، در کوشش و فعالیت اند.

بنابراین خوف از سوء عاقبت، واقعیتی است که انسان مؤمن به آن نیازمند است و اگر با انسان نباشد، به برطرف نمودن موانع حُسن عاقبت اقدام نمی‌کند.

۳- خوف از نافرمانی خدا

اشاره

از دورترین ایام حیات برای پیشگیری از وقوع جرم، جریمه و قانون‌های کیفری وضع شده است. جرایم و کیفرهای شخصی و اجتماعی یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد ترس در برابر انجام جرم است و نقش مهمی در کاهش مفاسد و جرایم اجتماعی را به خود اختصاص داده است.

آیین الهی که حاوی تمام مقررات لازم برای انسان است و قوانین آن برای جلب مصلحت و دفع مفسده به نفع بشر وضع شده است، معمولاً برای جرم‌ها و گناهان دو جریمه قائل است، جریمه‌های دنیایی که نتیجه اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی انسان است و جریمه‌های آخرتی که آن نیز مخصوص گناهان است.

ص: ۱۶۹

کتاب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام، تمام مواضع جرم و جریمه را بیان کرده و در این زمینه چیزی فروگذار نکرده اند.

مؤمنان به خدا و روز جزا و تربیت شدگان مکتب انبیا و امامان علیهم السلام، بر اثر خوف از نافرمانی خدا، دامن به گناه آلوده نمی کنند؛ زیرا به این حقیقت واقفند که گناه علت دور ماندن از رحمت و عنایت حق است.

دل عاشقان و سالکان راه حق هرگز از چنین خوفی خالی نمی ماند و به خاطر همین خوف است که زندگی را به پاکی شروع کرده و به پاکی به پایان می برند.

قرآن و روایات و اخبار برای چنین خوفی ارزش والایی قائلند و صاحبان این خوف را بندگانی حقیقی دانسته و آنان را از پاک ترین عباد شایسته حق به حساب آورده اند.

آری، علت رشد و کمال و سبب طهارت و پاکی جان و دل، چنین خوفی است که بدون آن، رسیدن به مقام قرب الهی محال است.

در این قسمت لازم است به بخشی از آیات مربوط به خوف و حالات خائفان اشاره شود، تا ارزش این خوف و جایگاهی که در پاک نگاه داشتن حیات از آلودگی ها دارد، روشن گردد و معلوم شود که خوف از عذاب خدا بهترین علت برای ایجاد امتیث در حیات دنیا و آخرت است.

خوف از عذاب گناهان در قرآن

خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: به مردم بگو:

[قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] (۱).

ص: ۱۷۰

بگو: اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

و نیز می فرماید: به مردم مؤمن بگو:

[إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِيَّانَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (۱).

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زاه، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید از آنان ترسید و از من بترسید.

قرآن مجید درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

[يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطَبًّا* وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حَبِيَّةٍ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا] (۲).

[همانان که] همواره نذرشان را وفا می کنند، و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است، می ترسند،* و غذا را در عین دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.* و می گویند: ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.* ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می ترسیم.

ترس از روز جزا و خوف از مقام خدا بهترین عامل زمینه ساز برای قبول احکام و فرمان های الهی است. به همین خاطر خدا به پیامبرش می فرماید:

ص: ۱۷۱

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۷۵.

۲-۲) - الانسان (۷۶): ۷-۱۱.

[فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ] (۱).

پس به وسیله قرآن کسانی را که از تهدید من می ترسند، بیم ده.

آری، آنان که از روز حشر و دقت در حساب آن می ترسند و می دانند که در آن روز دوست و شفیعی جز خدا نیست، همواره در راه رشد و تکاملند و حرکتشان به سوی مقام قرب است و همینانند که در کمال شوق و عشق به قبول قرآن حاضر شده و تمام شؤون حیات خویش را به آیات قرآن آراسته اند. قرآن درباره خوف ممدوح می فرماید:

[وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ] (۲).

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می ترسند، هشدار ده که آنان را [در آن روز هول انگیز] جز خدا سرپرست و شفیعی نخواهد بود؛ باشد که بپرهیزند.

هم چنین می فرماید:

[الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ] (۳).

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را

ص: ۱۷۲

۱-۱) -ق (۵۰): ۴۵.

۲-۲) -انعام (۶): ۵۱.

۳-۳) -رعد (۱۳): ۲۰-۲۲.

نمی شکنند.* و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.* و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]، اینانند که فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است.

و نیز دربارهٔ بندگان پاک و شایسته اش می فرماید:

[رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ] (۱).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد، [و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود، می ترسند.

قرآن مجید با در اختیار گذاردن اوضاع قیامت نسبت به گناه کاران، زمینهٔ ایجاد خوف را در دل عاشقان فراهم کرده و از این راه آنان را به میدان هدایت و پاکی فرا می خواند آنجا که می فرماید:

[فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ * لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ

ص: ۱۷۳

النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ [(۱)] .

پس شما هم آنچه را می خواهید، به جای او بپرستید. بگو: بی تردید زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که روز قیامت سرمایه وجودشان و کسانشان را به تباهی داده باشند؛ آگاه باشید! که آن همان زیان آشکار است. * برای آنان از بالای سرشان و از زیر پایشان سایبان هایی از آتش است، این عذابی است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد. ای بندگانم! از من پروا کنید.

و نیز می فرماید:

[وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] [(۲)] .

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ * پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

روایات خوف

عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ مِمَّا حُفِظَ مِنْ خُطْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنَّهُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ فَانْتَهُوا إِلَيْهَا مَعَالِمِكُمْ وَ إِنَّ لَكُمْ نَهَائِيَّ فَانْتَهُوا إِلَيْهَا نَهَائِيَّتِكُمْ، أَلَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضَىٰ لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ فِيهِ، وَ بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ قَاضٍ فِيهِ فَلْيَأْخُذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ مِنْ دُنْيَا لِآخِرَتِهِ، وَ فِي الشَّيْبَةِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَ فِي الْحَيَاتِ

ص: ۱۷۴

۱-۱ - زمهر (۳۹): ۱۵-۱۶.

۲-۲ - نازعات (۷۹): ۴۰-۴۱.

قَبْلَ الْمَمَاتِ فَوَ الَّذِي نَفْسُ مَحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَعَدَ الدُّنْيَا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَ مَا بَعْدَهَا مِنْ دَارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ (۱).

از سخنرانی هایی که از پیامبر بزرگ ضبط شده است این است که فرمود: ای مردم برای شما نسبت به برنامه های الهی نشانه هایی قرار داده شده است، پس به آن نشانه ها برسید. برای شما پایانی از خیر مقرر شده است خود را به آن پایان برسانید، مؤمن بین دو ترس است: ترس از عمر گذشته که نمی داند خدا با آن چه می کند و ترس از عمر باقی مانده که نمی داند برای آن چه مقرر شده است. مؤمن از وجود خود برای خود، از دنیایش برای آخرتش، از جوانی اش برای پیریش و از حیاتش برای مرگش بهره می گیرد. به خدایی که جانم در دست اوست، پس از دنیا جای عذری نیست و از پس دنیا جز بهشت و جهنم برای مردم چیزی وجود ندارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ]

قَالَ: مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَيُحِزُّهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۲).

در ترجمه آیه «و لمن خاف مقام ربّه جنتان» فرمود: کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه می گوید می شنود و هرچه از خیر و شر انجام می دهد آگاه است و این نحو اطلاع از خدا او را از اجرای برنامه های خلاف حق باز می دارد، کسی است که از مقام خدا ترسیده و نفس را از خواسته های غلط باز داشته است.

ص: ۱۷۵

۱-۱) -الكافي: ۷۰/۲، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۲۱۸/۱۵، حدیث ۲۰۳۱۹؛ بحار الأنوار: ۳۶۲/۶۷، حدیث ۷.

۲-۲) -الكافي: ۷۰/۲، حدیث ۱۰ و ۸۰/۲، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۱۹/۱۵، حدیث ۲۰۳۲۱؛ بحار الأنوار: ۳۶۴/۶۷، حدیث ۸.

عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۱).

هر کس از خدا بترسد، خداوند هر چیزی را از او می ترساند و هر کس از خدا نترسد، از همه چیز بترسد.

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا (۲).

هر کس خدا را بشناسد، خدا ترس می گردد و هر کس از خدا بترسد دل از دنیای نامطلوب بردارد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا إِسْحَاقَ! خَفِ اللَّهَ كَمَا نَكَتَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ (۳).

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: آن چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی، اگر تو او را نمی بینی او تو را به طور مسلم می بیند و اگر تصور کنی تو را نمی بیند کافر شدی، و اگر در حالی که یقین داری تو را می بیند، گناه کنی او را از سبک ترین بینندگان به حساب آورده ای.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ؛ خَوْفُ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ، وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ، وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ

ص: ۱۷۶

۱-۱) -الكافي: ۶۸/۲، حديث ۳؛ وسائل الشيعة: ۲۱۹/۱۵، حديث ۲۰۳۲۲.

۲-۲) -الكافي: ۶۸/۲، حديث ۴؛ وسائل الشيعة: ۲۲۰/۱۵، حديث ۲۰۲۳۵؛ بحار الأنوار: ۳۵۶/۶۷، حديث ۳.

۳-۳) -الكافي: ۶۷/۲، حديث ۲؛ وسائل الشيعة: ۲۲۰/۱۵، حديث ۲۰۳۲۴؛ بحار الأنوار: ۳۵۵/۶۷، حديث ۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین به علی علیه السلام وصیت داشت: سه چیز باعث نجات است:

ترس از خدا در آشکار و نهان، میانه روی در زمان داشتن و نداشتن، به عدل سخن گفتن به وقت خشنودی و خشم.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَزَجُوا فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ (۲).

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: گروهی آلوده به گناهند و می گویند امیدوار به رحمت حقیم و این آلودگی تا هنگام مرگ آنان ادامه دارد. فرمود: اینان به آرزوی بی جا دل خوش کرده اند، این که می گویند ما امیدواریم دروغ است، کسی که امید به رحمت دارد از طریق عمل صالح رحمت می جوید و هر که ترس از عذاب دارد از گناه باز می ایستد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٌ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عُمْرٌ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَهُوَ لَا يَضْبَحُ إِلَّا خَائِفًا وَ لَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْخَوْفَ (۳).

ص: ۱۷۷

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۱/۱۰۵، باب ۲۳، حدیث ۲۵۴.

۲-۲) - الکافی: ۶۸/۲، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۲۱۶/۱۵، باب وجوب الجمع بین الخوف و الرجاء، حدیث ۲۰۳۱۲؛ بحار الأنوار: ۳۵۷/۶۷، باب الخوف و الرجاء و حسن الخلق، حدیث ۴.

۳-۳) - الکافی: ۷۱/۲، باب الخوف و الرجاء، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعه: ۲۱۹/۱۵، باب وجوب الخوف من الله، حدیث ۹؛ بحار الأنوار: ۳۶۵/۶۷، باب الخوف و الرجاء و حسن الخلق، حدیث ۱۰.

مؤمن بین دو ترس زندگی می کند: اول ترس از گناهی که در عمر گذشته انجام داده و نمی داند خدا به خاطر آن با او چه خواهد کرد. دوم ترس از آینده به این که نمی داند چه برنامه ای از مهالک خواهد داشت. او زندگی نمی کند مگر با ترس و چیزی هم جز خوف از حق عامل اصلاح او نیست.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَلَا بِذَنْبٍ فَرَأَى اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ وَاسْتَيْحَى مِنْ الْحَفَظَةِ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ جَمِيعَ ذُنُوبِهِ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ ذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در خلوت با گناهی روبرو گردد، خدا را ناظر بر خود بیند و از حافظان عمل شرم کند، خداوند تمام گناهان او را ببخشد، گرچه مانند گناه ثقلین باشد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَصِيبُ إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا، وَلَا يَمْسِي إِلَّا خَائِفًا وَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا لِأَنَّهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ: بَيْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا لِلَّهِ صَانِعٌ بِهِ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ اقْتَرَبَ لَا يَدْرِي مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْهَلَكَاتِ أَلَا وَقُولُوا خَيْرًا تَعْرِفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ، صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَإِنْ قَطَعْتُمْ وَاعْمَلُوا بِالْفَضْلِ عَلَيَّ مِنْ حَرَمِيكَ وَأَدُوا الْأَمَانَةَ إِلَيَّ مِنْ ائْتَمَنَكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ مَنْ عَاهَدْتُمْ وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَاغْدِلُوا (۲).

مؤمن شبش را روز نمی کند مگر در حال ترس، گرچه همه ساعات شبش را به نیکی گذرانده باشد و روزش را سپری نمی نماید مگر در حال وحشت، گرچه به خوبی روزش گذشته باشد، مؤمن بین دو امر است: زمانی که بر او گذشته

ص: ۱۷۸

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۲۲۱/۱۵، باب وجوب الخوف من الله، حدیث ۲۰۳۲۸.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۴۰۴/۷۴، باب مواظب امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث ۲۹؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۲۰۸؛ المجلس الثامن، حدیث ۳۵۷-۷.

و نمی داند خداوند با او چه معامله ای می کند و زمانی که بر او نیامده و نمی داند دچار چه بلا و مهلکه ای خواهد شد؟!

آگاه باشید! زبان خود را فقط به خیر باز کنید، به نحوی که شما را جز به گفتار نیک نشناسند و خوبی کنید تا خداوند شما را در شمار نیکان آورد، با خویشاوندان بیونید گرچه خویشاوندان با شما قطع رابطه کرده و به آن کس که روز نیاز شما از شما دریغ کرد آنچه لازم دارد پردازید، امانت آنان که شما را امین دانسته اند برگردانید و به عهد خود وفادار باشید و به هنگام حکم کردن عدالت را مراعات نمایید.

فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاْحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَآمَنَهُ مِنْ فِرْعَ الْأَكْبَرِ، وَ أَنْجَزَ لَهُ وَعْدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (۱).

کسی که در معرض کار زشت یا شهوت نابجایی قرار گیرد و به خاطر ترس از خدا خودداری کند، پروردگار آتش جهنم را بر او حرام کرده و از هول بزرگ او را امان داده و به وعده ای که در قرآن درباره کناره گیران از گناه داده عمل می کند و آن عطای دو بهشت به اهل ترس از خداست.

در حدیث قدسی آمده:

یا موسیٰ خَفْنِي فِي سَرَائِرِكَ أَحْفَظُكَ فِي عَوْرَاتِكَ (۲).

ای موسی! در خلوت هایت از من بترس تا در شرمگاهایت از تو محافظت کنم.

امام علی علیه السلام درباره ترس از معاد و روز حساب که بهترین عامل بازدارنده از گناه

ص: ۱۷۹

۱- ۱) - من لا يحضره الفقيه: ۴/۱۳، باب ذکر جمل من مناهي النبي صلى الله عليه و آله، حدیث ۲۰۲۹۷.

۲- ۲) - ارشاد القلوب: ۱/۱۰۵، الباب الثامن والعشرون، في الخوف من الله تعالى.

است و از اوصاف پاک باختگان شناخته شده است، در پایان نامه ای که به «عثمان بن حنیف» نوشته است چنین می گوید:

فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ (۱).

باید در گروهی قرار گرفت که ترس از معاد چشم هایشان را بیدار نگاه داشته است.

و نیز در وصف عاشقان می گوید:

وَ أَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ الْمَحْشَرِ (۲).

از ترس اوضاع قیامت اشکشان جاری است.

در عهدنامه ای به «محمد بن ابی بکر» مردم را نصیحت می کند و در ضمن گفتار با ارزش خود می فرماید:

وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ (۳).

همواره در کوشش باشید که ترس شما از خدا شدید شود.

و در قسمت دیگری از آن نامه می فرماید:

وَ إِنِ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ (۴).

بهترین مردم از نظر گمان به عنایت خدا خوفناک ترین آن ها از اوست.

ص: ۱۸۰

۱-۱) - نهج البلاغه: نامه ۴۵.

۲-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۳۲، الراغبون فی الله.

۳-۳) - نهج البلاغه: نامه ۲۷.

۴-۴) - نهج البلاغه: نامه ۲۷.

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل از خداوند بزرگ می خواهد که ترسش از پروردگار ترس اهل یقین باشد، ترسی که از ابتدای ظهورش در انسان، تا لحظه مرگ، نمی گذارد آدمی به گناه دچار گردد، می فرماید:

وَ أَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُؤْمِنِينَ (۱).

و بترسم از تو مانند ترسیدن یقین کنندگان.

حضرت سجاد علیه السلام در زیارت امین الله در ارزش اشکی که به خاطر ترس خدا، از دیدگان جاری شود می فرماید:

وَ عَبْرَةٌ مِنْ بَكَئٍ مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةً.

اشک دیده آن کس که از ترس تو جاری می شود باعث آمرزش صاحب اوست.

آن حضرت با پروردگار عالم راز و نیازی دارند، تحت عنوان راز و نیاز خائفان که ترجمه آن بدین قرار است:

پروردگارا! آیا پس از ایمانم به وجود مقدست، به عذاب فردا دچار می کنی، یا بعد از این همه عشقم به حضرتت مرا از خود دور می نمایی؟ با امیدی که به رحمتت دارم و این که تو اهل گذشت هستی، آیا از عنایتت محروم می داری؟ ای کسی که به تو پناه آورده ام! مرا وامی گذاری و از پناه دادم خودداری می کنی؟ نه تو آن مولایی نیستی که پناهنده را از پیشگاهت برانی.

ای کاش برایم معلوم بود که مادرم مرا برای بدبخت شدن زاییده، یا برای کشیدن بار مشقت و تحمل زحمت بیهوده تربیت کردن؟ اگر این است که من با سوء

ص: ۱۸۱

اختیار خودم انتخاب می کنم، ای کاش مرا نمی زاید و در دامنش تربیت نمی کرد.

آرزویم این است که بدانم، آیا مرا اهل سعادت قرار داده ای و برای رسیدن به قرب جوارت انتخاب کرده ای تا چشمم روشن شود و روحم آرام گیرد؟ آیا چهره هایی که در برابر بزرگیت به خاک مزلت ساییده شده، در محشر سیاه و بی آبرو می کنی؟ یا زبان هایی که به مدح و ثنایت باز بود لال می گردانی؟ یا دل های پر از محبت را مهر کرده و از لطف محروم می نمایی؟ یا گوش هایی که از شنیدن برنامه هایت به خاطر ارادتی که به تو داشت لذت می برد از کار می اندازی؟ یا دست هایی که به آرزو به پیشگاهت بلند می شد و امید عنایت از تو داشت می بندی؟ یا قدم هایی که سعی در عبادت تو می کرد، به عذاب دچار می کنی؟

پروردگارا! درهای رحمت را به روی بندگان غرق در توحیدت مبنده و مشتاقان لقای حضرتت را از خود محروم منماید.

خدایا! روانی که به توحید تو عزیزم کرد، چگونه به خواری هجرانت ذلیل می کنی و درونی که به عشقت گره زدم، چگونه به آتش جهنم می سوزانی؟

خداوندا! از رنج غضبت پناهم ده ای حنیان و منیان! ای رحیم و رحمان! ای جبار و قهار! ای غفار و ستار! با رحمت و عنایت مرا از عذاب دوزخ برهان و از رسوایی ننگ نجاتم بده.

خداوندا! خوبان از بدان نزد تو امتیاز دارند، احوال دگرگون شد، برنامه های تکان دهنده ایجاد فزع و وحشت کرد، نیکان به تو نزدیک شدند و بدان از تو دور گشتند، هرکسی به جزای عملش می رسد و در نزد تو، به کسی ظلم نمی شود (۱).

ص: ۱۸۲

زن بدکاره

امام باقر علیه السلام می فرماید:

زنی بدکاره، به قصد آلوده کردن عده ای از جوانان بنی اسرائیل، مشغول فعالیت شد، زیبایی زن آن چنان خیره کننده بود که گروهی از جوانان گفتند: اگر فلان عابد او را ببیند تسلیم او خواهد شد.

زن سخن آنان را شنید، گفت: به خدا قسم به خانه نمی روم مگر این که آن عابد را گرفتار بند شهوت کنم.

به هنگام شب بر در خانه عابد رفت و گفت: مرا راه بده، عابد از پذیرفتن آن زن تنها، در آن وقت شب امتناع کرد. زن فریاد برآورد: گروهی از مردان هرزه به دنبال منند و اگر مرا نپذیری کارم به رسوایی می کشد.

عابد چون سخن او را شنید، به خاطر نجات او در را باز کرد. همین که آن زن وارد خانه شد، لباس از بدن درآورد. جمال زن و بدن خیره کننده همراه با عشوه و نازش عابد را مسحور کرد. پس دست به بدن زن زد، ولی ناگهان دست خود را کشید و در برابر آتشی که زیر دیگ روشن بود قرار داد. زن به او گفت: چه می کنی؟ جواب داد: دستی که برخلاف خدا به اجرای عملی برخیزد سزاوار آتش است. زن از خانه بیرون دوید، گروهی از مردم بنی اسرائیل را دید، پس فریاد زد: عابد را دریابید که خود را هلاک کرد. مردم به سراغ آن بنده خائف حق رفتند و با کمال تعجب دیدند از ترس عذاب الهی دست خود را به آتش سوزانده است (۱).

ص: ۱۸۳

یحیی و خوف از خدا

شیخ صدوق از پدر بزرگوارش نقل می کند:

یحیی بن زکریا، آن قدر نماز خواند و گریه کرد که صورتش آسیب دید. پارچه ای از کرک به جای آسیب صورت گذاردند، تا اشک دیدگانش بر آن بریزد. او به خاطر خوف از مقام الهی این چنین گریه می کرد و بسیار کم خواب شده بود، پدر بزرگوارش به او گفت: پسر من از خدا خواسته ام چنان لطف و عنایتی به تو کند که خوشحال شوی و چشمت به محبت حق روشن گردد، عرض کرد: پدر! جبرئیل به من گفت: قبل از آتش جهنم صحرای سوزانی است که از آن عبور نمی کند مگر کسی از خوف حق زیاد گریه کند. فرمود: پسر من گریه کن؛ زیرا گریه از خوف خدا، حق توست (۱).

در کنار آتش سوزان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی در بنی اسرائیل زنی را مهمان کرد و در آن شب نسبت به آن زن به قصد سوء نشست؛ اما بی درنگ دست به آتش نزدیک کرد و از قصد خویش برگشت.

دوباره نیت سوء بر او غلبه کرد، باز دست به آتش برد، تا صبح همین برنامه را داشت. هنگام صبح به زن گفت: از خانه من بیرون شو که بد مهمانی بودی (۲)!

ص: ۱۸۴

۱ - ۱ - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۷، المجلس الثامن، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۴/۱۶۶، باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام، حدیث ۴.

۲ - ۲ - بحار الأنوار: ۱۴/۱۶۶، باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام، حدیث ۴.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

در یکی از روزها که هوا بسیار گرم بود، من و گروهی از دوستان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودیم. ناگهان جوانی از راه رسید، لباس های خود را از بدن بیرون آورده و با پشت و روی بدن و صورت خود بر ریگ های داغ بیابان غلتید و در حال غلتیدن می گفت: ای نفس بچش؛ زیرا عذابی که نزد خداست، خیلی بزرگ تر از اعمال توست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این منظره را تماشا می کرد، چون کار جوان تمام شد و لباس پوشید و قصد حرکت کرد، حضرت او را به حضور طلبید و فرمود: ای بنده خدا! کاری از تو دیدم که از کسی سراغ نداشتم، چه علتی سبب این برنامه بود؟

عرض کرد: خوف از خدا. فرمود: حق خوف را به جای آوردی، خداوند به سبب تو به اهل آسمان ها مباحثات می کند، سپس رو به یاران کرد و فرمود: هر کس در این محل حاضر است به نزد این مرد برود تا او برایش دعا کند. همه نزد او آمدند و او هم بدین گونه دعا کرد: خداوند! تمام برنامه های ما را در گردونه هدایت قرار ده و پرهیز از گناه را توشه ما کن و بهشت را نصیب ما فرموده و جایگاه ما قرار بده (۱).

جوان خائف و مرد عابد

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مردی با خانواده خود سوار کشتی شد در میان راه، دریا به حرکت آمد و کشتی

ص: ۱۸۵

شکست و از سرنشینان آن جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت. زن بر تخته پاره ای قرار گرفت و موج دریا وی را به یکی از جزیره های اطراف دریا برد. در آن جزیره مرد راهزنی زندگی می کرد که هر حرامی را مرتکب می شد و به هر کار زشتی دست می زد. ناگهان آن زن را بالای سر خود دید به او گفت: آدمی زادی یا پری؟ زن گفت:

آدمم. آن مرد دیگر سخنی نگفت، برخاست و با زن درافتاد و قصد کرد با او درآمیزد. زن بر خود لرزید. راهزن سبب وحشت و ترس آن را پرسید. آن زن با دست اشاره کرد و گفت: از خدا می ترسم. راهزن گفت: تاکنون چنین عملی مرتکب شده ای؟ زن پاسخ داد: به عزّتش سوگند، هرگز به چنین عملی دامن آلوده نکرده ام. مرد راهزن گفت: با این که تو مرتکب چنین عمل خلافی نشده ای از خدا می ترسی، در حالی که من این کار را به زور به تو تحمیل می کنم، به خدا قسم من برای ترس از حقّ سزاوارتر از تو هستم.

راهزن پس از این جرّئه بیدار کننده برخاست و در حالی که همتی به جز توبه نداشت به نزد خاندان خود روان شد. در راه به راهبی برخورد و به عنوان رفیق راه با او همراه گشت، آفتاب هر دوی آنان را آزار می داد، راهب به راهزن جوان گفت:

دعا کن تا خدا به وسیله ابری بر ما سایه افکند و گر نه آفتاب هر دوی ما را از پای خواهد انداخت.

جوان گفت: من در پیشگاه خدا برای خود حسنه ای نمی بینم، تا جرأت کرده از حضرتش طلب عنایت کنم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو. جوان پذیرفت پس راهب دعا کرد و جوان آمین گفت. در همان لحظه ابری بر آنان سایه انداخت و هر دو در سایه ابر بسیاری از راه را رفتند. تا به جایی رسیدند که باید از هم جدا می شدند، همین که از یکدیگر جدا شدند ابر بالای سر جوان قرار گرفت.

راهب گفت: تو از من بهتری؛ زیرا دعا به خاطر تو به اجابت رسید، اینک داستانت

را به من بگو. جوان ماجرای برخورد خود را با آن زن گفت. راهب به او گفت: به خاطر ترسی که از خدا به دل راه دادی تمام گناهانت بخشیده شد، سپس مواظب باش اینک بنگر که در آینده نسبت به خداوند چگونه خواهی بود (۱).

۴- خوف از عذاب گناهان بهترین عامل توبه

اشاره

انسان در مسئله گناه و نافرمانی ها، باید توجه داشته باشد که از چه وجودی نافرمانی و از دستور چه کسی تخلف و با کدام مولا به ستیز و جنگ است؟!

همیشه گناه و معصیت در برابر خداوندی است که به انسان زندگی بخشیده و از هنگام خلقتش، او را غرق در انواع نعمت های مادی و معنوی نموده است. خدایی که به انسان سلامتی عنایت کرده و او را از هر خطری حفظ نموده و در تمام گرفتاری ها، به ویژه آنجا که کلیدهای مادی از حلّ مشکل عاجز مانده است، به داد انسان رسیده است.

گناه در برابر پروردگاری که کمال عشق و محبت را به انسان دارد و برای آن که آدمی دچار دام شیطان نگردد، صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و این همه حکیمان و مصلحان و عارفان و خیر اندیشان، برای انسان قرار داده است.

گناه در مقابل عزیزی که فقط خیر انسان را می خواهد و هیچ شری را، گرچه از ذره کم تر باشد، برای انسان نمی پسندد.

گناه در برابر مولای مهربانی که به محض عذرخواهی و توبه، از انسان درمی گذرد و از عقاب آدمی چشم می پوشد.

ص: ۱۸۷

گناه در برابر وجود مقدّسی که همه جا با انسان و حتّی از رگ گردن به انسان نزدیک تر است.

گناه در برابر وجود پاکی که جز او کسی ناز انسان را نمی خرد و به غیر او کسی در شدائد و مصائب به فریاد آدمی نمی رسد و غیر او هیچ کس خواسته های انسان را اجابت نمی نماید.

به فرموده حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه:

ای کسی که شکر در برابر نعمت هایت اندک بود، ولی مرا از لطف محروم نکردی و گناهم در برابرت بزرگ بود؛ اما رسوایم نمودی، مرا بر معصیت دیدی ولی خلافم را افشاء نکرده و در بین مردم به گناه شهرتم ندادی.

ای خداوندی که در کودکی از هر خطری نگاهم داشتی و در بزرگی روزیم دادی.

ای مولایی که به هنگام مرض تو را خواندم و تو شفایم دادی و به وقت عریان بودنم مرا پوشانیدی و در گرسنگی سیرم کردی و در تشنگی سیرایم نمودی و در ذلّتم عزیزم کردی و نادانیم را مبّدل به علم و شناخت و آگاهی کردی و تنهائیم را با زیاد کردن افرادم جبران نمودی.

من غایب را، تو برگرداندی و نداری و کمبودم را به دارایی مبّدل نمودی، به وقت نیاز نصرتم دادی و آنچه به من عطا کردی از من پس نگرفتی و این همه عنایت را تو نسبت به من شروع کردی.

حمد و شکر سزاوار توست، ای خدایی که لغزشم را جبران کردی و غصّه ام را برطرف ساختی و دعایم را به اجابت رسانیدی و عیبم را پوشانیدی و گناهم را بخشیدی و مرا به خواسته هایم رسانده و بر دشمنم پیروز کردی! مگر من می توانم نعمت ها و این منت ها و بزرگواری هایت را بر خود بشمارم؟

ای آقای من! تویی آن کس که بر من منتّ داری و بر من نعمت مرحمت کردی

و به من نیکی نموده و لطف و الطافت را از من دریغ نداشتی. من غرق فضل و کمال توام. ای روزی دهنده ام و ای عطا کننده توفیقم! تو به من عطا کردی. تو مرا بی نیاز نمودی. تو مرا به دست آوردی. تو پناهم دادی. تو مرا از هر شرّی نگاه داشتی.

به تو هدایت یافتم. به تو حفظ شدم. به تو آبرویم به جا ماند. تو مرا بخشیدی.

تو مرا جبران کردی. تو به من تمکّن دادی. تو مرا عزیز کرده و یاری نمودی. تو پشتیبان من شدی و مرا تأیید فرمودی.

تو مرا یاری کردی و شفا و عافیت دادی و گرامیم داشتی. ای خدای تبارک و تعالی! حمد دائم و شکر همیشگی سزاوار توست. پس ای مولای مهربان! در برابر این همه محبّت و نعمت و واقعیت هایی که به من ارزانی داشتی، منم که به گناه اقرار دارم. از من بگذر. من بد کردم. خطا کردم. سهل انگاری داشتم. دچار نادانی گشتم. به غفلت گرفتار آمدم. اشتباه کردم. به خود دلگرم شدم. دچار برنامه های عمدی گشتم. با تو عهد بستم ولی عهد شکستم. با تو بیعت کردم پیمان گسستم.

هم اکنون اقرار و اعتراف دارم که در برابر چه خدای بزرگی و چه مولای مهربانی به گناه و معصیت برخاستم.

پروردگارا! تو به من امر کردی، من سرپیچی نمودم. از گناه نهیم کردی، ولی آلوده شدم. چه راهی دارم که خود را نسبت به این همه گناه معذور دارم. و با چه قوّتی خود را از عذاب برهانم. و با چه پرونده ای به محضرت آیم؟

با گوش و چشم و زبان و دست و قدم که تمامش نعمت های تو بود، تو را معصیت کردم.

آری، چنان است خدا و چنین است عبد. او با آن همه نعمت هایش و با این همه گناهانش! یک بار دیگر فکر کنیم که در برابر چه بزرگواری به گناه و معصیت برخاستیم و با چه جرأت و جسارتی حدود او را شکستیم؟

آیا سزاوار نیست که با این همه آلودگی از عذاب، عقاب، انتقام و سخط او بترسیم؟ آن هم گناہانی که به فرموده معصوم در دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام: اگر زمین از گناہم با خبر شود، مرا فرو می برد. اگر آسمان ها آگاه گردند، به سرم خراب شوند. اگر کوه ها مطلع شوند، به رویم می افتند. اگر دریاها بفهمند غرقم می کنند (۱).

چه خوب است با دقت در قرآن و روایات و اخبار، از عذاب گناہان و جریمه جرم ها آگاه شویم. شاید این معرفت و آگاهی سبب ترس ما گردد و این ترس باعث شود، نسبت به معاصی گذشته توبه کرده و در آینده، خود را از آلوده شدن به گناہ حفظ کنیم.

کیفر گناہان در قرآن

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَدُّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲)

اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می کنم و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود.

[يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] (۳)

در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود، اما آنان که چهره هایشان سیاه شده [به آنان گویند:] آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس

ص: ۱۹۰

۱-۱) -بحار الأنوار: ۲۴۶/۸۴، باب ۱۲، حدیث ۵۶.

۲-۲) -آل عمران (۳): ۵۶.

۳-۳) -آل عمران (۳): ۱۰۶.

به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.

[لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ تُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ] (۱).

[بگو: نسبت به اعمال و گفتارتان [عذرخواهی نکنید که [عذرخواهی شما را پایه و اساسی نیست] یقیناً شما پس از ایمانتان کافر شدید؛ اگر از گروهی از شما [که تابع و دنباله رو بودید] در گذریم گروه دیگر را [که سردمداران برنامه های منافقانه بودند] به سبب آن که همواره [در جامعه اسلامی] دست به جرم و خطا می زدند، قطعاً عذاب می کنیم.

بنابر گفتار «تفسیر نور الثقلین» (۲) گروه قابل بخشش که در آیه از آن ها با لفظ «طائفه» یاد شده است چهار نفر بودند که پس از شک و تردید در برنامه های حق توبه و برای جبران خطای خود، از مال خویش در راه خدا انفاق کردند. باید دانست که این گونه بخشش خدا مربوط به کسانی است که در دنیا از کفر توبه کرده و به اسلام بازگشته اند و بدون شک شامل وضع کفار در قیامت نیست.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۳).

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ]

ص: ۱۹۱

۱-۱) - توبه (۹): ۶۶.

۲-۲) - نور الثقلین: ۲۳۸/۲.

۳-۳) - بقره (۲): ۳۹.

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است. *در آن لعنت جاودانه اند نه عذاب از آنان سبک شود، و نه مهلتشان دهند [تا عذر خواهی کنند] .

کیفر بدی ها و خطاها

[بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۲) .

[نه چنین است که می گویند] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

[وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَزَهُقُهُمْ ذُلٌّ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۳) .

و کسانی که مرتکب بدی ها شدند، کیفر هر بدی مانند همان بدی است و خواری آنان را فرامی گیرد، برای آنان از [خشم و عذاب] خدا هیچ حافظ و نگه دارنده ای نخواهد بود؛ گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تاریک پوشیده شده؛ آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

[وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ]

ص: ۱۹۲

۱-۱ - بقره (۲): ۱۶۱-۱۶۲ .

۲-۲ - بقره (۲): ۸۱ .

۳-۳ - یونس (۱۰): ۲۷ .

إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا [(۱)] .

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید:

اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند، توبه نیست.

اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

[وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ] [(۲)] .

و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

کیفر نفاق و منافق

[وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ] [(۳)] .

خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه اند، همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

[بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] [(۴)] .

منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است.

ص: ۱۹۳

۱-۱ (۱) - نساء (۴): ۱۸.

۲-۲ (۲) - فاطر (۳۵): ۱۰.

۳-۳ (۳) - توبه (۹): ۶۸.

۴-۴ (۴) - نساء (۴): ۱۳۸.

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] (۱).

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

[إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا] (۲).

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

کیفر شرک و مشرک

[لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] (۳).

تا نهایتاً خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را [به سبب خیانت در امانت] عذاب کند و توبه مردان و زنان مؤمن را [به علت لغزش در امانت] بپذیرد و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ] (۴).

به یقین کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخ اند و در آن جاودانه اند؛ اینانند که بدترین مخلوقات اند.

[وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنًّا]

ص: ۱۹۴

۱-۱ - نساء (۴): ۱۴۰.

۲-۲ - نساء (۴): ۱۴۵.

۳-۳ - احزاب (۳۳): ۷۳.

۴-۴ - بینه (۹۸): ۶.

السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا [(۱)] .

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد. خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و چه بد بازگشت گاهی است.

کیفر گناهان در روایات

عبادت های خلاف دستور حق

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: عَيَّدَ اللَّهُ جِبْرًا مِنْ أَحْبَابِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّىٰ صَارَ مِثْلَ الْخَلَالِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ نَبِيٌّ زَمَانِهِ قُلُّ لَهُ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي وَ جَبْرُوتِي لَوْ أَنَّكَ عَيَّدْتَنِي حَتَّىٰ تَذُوبَ كَمَا تَذُوبُ الْإِلَٰهِيَّةُ فِي الْقَدْرِ مَا قَبِلْتُ مِنْكَ حَتَّىٰ تَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمَرْتُكَ (۲) .

از امام صادق علیه السلام روایت شده: عابدی از عابدان بنی اسرائیل آن چنان عبادت کرده که به سختی لاغر شد، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به او بگو: به عزت و جلال و جبروتم سوگند، اگر مرا آن چنان عبادت کنی که به مانند چربی درون دیگ آب شوی، از تو نمی پذیرم مگر به آن صورتی که خودم معین کرده ام به بندگی من برخیزی و از آن دری که دستور داده ام وارد شوی.

آری، عبادت واقعی، عبادتی است که براساس فرمان های الهی استوار باشد،

ص: ۱۹۵

۱- ۱) -فتح (۴۸): ۶.

۲- ۲) -ثواب الأعمال: ۲۰۳، باب عقاب من اتی الله من غیر بابه؛ بحار الأنوار: ۱۷۶/۲۷، باب ۷، حدیث ۲۳؛ اعلام الدین: ۴۰۰.

عبادت بی دستور و برنامه های منهای فرمان حق بدعت است و بدعت ضلالت است و اهل بدعت در آتشند.

غفلت از فرامین حق

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْغَفْلَةَ فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّمَا يَغْفُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّهَؤُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ مَنْ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (١).

امام صادق علیه السلام فرمود: از غفلت پرهیزید؛ زیرا غفلت به ضرر خود شماست و از سستی نسبت به دستورهای حق دوری کنید؛ زیرا سستی شمردن امر حق، باعث می شود که خداوند در قیامت شما را سبک بشمارد.

سربچی از اهل بیت علیهم السلام

عَنْ أَبِي الْحَمَزَةِ قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ، قَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَاللَّيْلَةَ لَنَا عَمْرَ مَا عَمَرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ نَهَارًا وَيَقُومُ لَيْلًا فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعِيرٍ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَتَفَعَّ بِذَلِكَ شَيْئًا (٢).

ابی حمزه می گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ما پرسید: برترین سرزمین ها کدام است؟ گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می داند، فرمود:

بهترین مکان ها بین رکن و مقام است، اگر مردی به مانند نوح، نهصد و پنجاه سال در آن مکان روز را به روزه و شب را به عبادت سپری کند؛ ولی عبادتش

ص: ۱۹۶

۱- ۱) - ثواب الأعمال: ۲۰۳، باب عقاب المتهاون بامر الله سبحانه؛ بحار الأنوار: ۲۲۷/۶۹، باب ۱۱۲، حدیث ۳؛ المحاسن: ۹۶/۱، باب ۲۳، عقاب من تهاون بامر الله.

۲- ۲) - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۲۰۴، باب عقاب من جهل حق اهل بیت علیهم السلام.

همراه پذیرش ولایت ما نباشد، از عبادات خود بهره ای نخواهد برد.

عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِمَّا الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ طَاعَتُهُ، مَنْ جَحَدَهُ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا وَاللَّهُ مَا تَرَكَ الْأَرْضُ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يَهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ حُجَّةً عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ، وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَا حَقًّا عَلَى اللَّهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیشوایی که اطاعتش واجب است ماییم، منکر رهبری ما یهودی یا نصرانی خواهد مرد، به خدا قسم پس از مرگ آدم؛ زمین بدون پیشوای برحق، نماند، پیشوایی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، پیشوایی که در تمام برنامه ها حجت خدا بود، آری، کسی که امام هدایت را رها کند هلاک شده و هر کس زندگیش بر محور رهبری حق باشد نجات یافته است.

پیروی از پیشوای ستمکار

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ أَعْمَالَهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَلَا غُفْرَانَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًّا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً (۲).

امام باقر علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر رعیتی که در اسلام از پیشوای ستمکار، پیشوایی که از طرف خدا نیست پیروی کند، بدون شک او را دچار عذاب می کنم، گرچه آن رعیت در اعمالش نیکوکار و پرهیزکار باشد و هر

ص: ۱۹۷

۱ - ۱) - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۲۰۵، عقاب من مات و لا يعرف امامه؛ بحار الأنوار: ۸۵/۲۳، باب ۴، حدیث ۲۷؛ المحاسن: ۹۲، باب ۱۷، عقاب من لم يعرف امامه.

۲ - ۲) - بشاره المصطفى: ۲۱۷، باب بشاره المصطفى لشيعه المرتضى؛ الاختصاص: ۲۵۹، حدیث فی زیاره المؤمن لله؛ بحار الأنوار: ۱۱۰/۲۵، باب ۳، حدیث ۱.

رعیتی که از پیشوای هدایت کننده به سوی حق، فرمان ببرد، او را مشمول بخشش خود قرار می دهد، گرچه در اعمالش به خود ظلم کرده و مرتکب بدی شده باشد.

این نکته را نباید فراموش کرد که اطاعت از پیشوای برحق، اراده بر گناه را در آدمی به تدریج ضعیف کرده و گرایش به مسائل حق را در انسان تقویت می کند. در این صورت حسنات زیاد، باعث آموزش سیئات شده و ریشه گناهان را در وجود انسان خشک می کند.

مدعیان دروغین

قالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: [وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ]

قال: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ (۱).

امام صادق علیه السلام در ترجمه آیه ای که می فرماید: «روز جزا صورت آنان که بر خدا دروغ بستند سیاه می بینی آیا جهنم جایگاه متکبرین نیست؟» فرمود: این آیه نشان دهنده عذاب کسی است که خود را پیشوا بداند در حالی که صلاحیت پیشوایی را ندارد.

دشمنان اهل بیت پیامبر علیهم السلام

قالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثْنِ، وَ النَّاصِبُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ شَرُّ مِنْهُ، قُلْتُ

ص: ۱۹۸

۱- ۱) - غیبه النعمانی: ۱۱۱، باب ۵، ما روی فیمن ادعی الامامه، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۱۳/۲۵، باب ۳، حدیث ۱۳.

جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَنْ أَشْرُّ مِنْ عَابِدِ الْوَثَنِ؟ فَقَالَ إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ تُدْرِكُهُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَوْ شَفَّعَ فِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَمْ يُشَفَّعُوا (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: معتاد به خمر همانند بت پرست است و ناسزاگویی به آل محمد که در دشمنی اهل بیت غرق است بدتر از اوست، راوی می گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم، علمت بدتری او از معتاد به مشروب چیست؟ فرمود: شفاعت شامل شرابخوار می شود، ولی اگر اهل آسمان ها و زمین به شفاعت ناصبی برخیزند، در مورد او قبول نخواهد شد.

البته باید دانست که شفاعت در قیامت شامل کسی است که با توبه از گناه، از دنیا رفته باشد. و این واقعیتی است که قرآن و روایات بر آن دلالت دارد.

تجاوز، قطع رحم، قسم دروغ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَيْدًا حَتَّى يَرَى بِالْهَنِّ، الْبَغْيَ، وَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ، وَ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ يُبَارِزُ بِهَا (۲).

امام باقر علیه السلام از کتاب علی علیه السلام نقل می کند: دارنده سه خصلت، نتیجه خصائلش را قبل از مرگ می بیند، تجاوز (زنا) قطع رحم، قسم دروغ.

متکبران

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْعَزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَ الْكِبْرِيَاءُ إِزَارُهُ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْنًا مِنْهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ

ص: ۱۹۹

-
- ۱- ۱) - ثواب الاعمال: ۲۰۷، باب عقاب الناصب و الجاحد لأمر المؤمنين، بحار الأنوار: ۲۳۴/۲۷، باب ۱۰، حدیث ۴۶.
۲ - ۲) - الكافي: ۳۴۷/۲، باب قطيعه الرحم، حدیث ۴؛ وسائل الشيعه: ۲۰۲/۲۳، باب تحريم اليمين الكاذبه، حدیث ۲۹۳۸۲؛ الخصال: ۱۲۴/۱، باب خصال سه گانه، حدیث ۱۱۹.

فی جَهَنَّمَ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: عزّت و کبریایی از خداست، خداوند متکبر را در قیامت به جهنّم می اندازند.

شادی از گناه

عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ (۲).

امام صادق علیه السلام از پدرش، از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند: گناهکاری که نسبت به گناهش خندان باشد، وارد جهنّم می شود در حالی که گریان است.

سبک شمردن نماز

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَمِيدَةَ أُعْزِيهَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَتْ وَبَكَتُ لِبُكَائِهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ رَأَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ الْمَوْتِ لَرَأَيْتَ عَجَبًا، فَتَبَحَّ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَجْمِعُوا لِي كُفْلًا مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَرَابَةً قَالَتْ: فَلَمْ تُرِكَ أَحَدٌ إِلَّا جَمَعْنَاهُ قَالَتْ: فَنَظَرُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ (۳).

ابو بصیر می گوید: به خاطر تسلیت نسبت به شهادت حضرت صادق علیه السلام با ام حمیده ملاقات کردم، بس ام حمیده گریه کرد من نیز از گریه او گریستم، به من گفت: اگر به وقت شهادت امام حاضر بودی برنامه عجیبی می دیدی،

ص: ۲۰۰

۱-۱) - الکافی: ۳۰۹/۲، باب الکبر؛ بحار الأنوار: ۲۱۳/۷۰، باب ۱۳۰؛ عوالی اللالی: ۳۵۹/۱.

۲-۲) - ثواب الأعمال: ۲۲۳، باب عقاب من اذنب و هو ضاحک؛ بحار الأنوار: ۳۶/۶، باب التوبه و انواعها و شرائطها، حدیث ۵۷.

۳-۳) - الأمالی، شیخ صدوق: ۴۸۴، المجلس الثالث و سبعون، حدیث ۱۰؛ فلاح السائل: ۱۲۷.

حضرت به هنگام انتقال از این عالم، دیده باز کرد و فرمود: بین من و هر کس خویشاوندی هست در کنار من حاضر کنید، همه را حاضر کردیم، رو به همه آنان فرمود: کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد.

ضایع کردن نماز

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ رَجُلٌ مَسْجِدًا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ فَخَفَّفَ سُجُودَهُ دُونَ مَا يَتَّبِعِي وَدُونَ مَا يَكُونُ مِنَ السُّجُودِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: نَقَرَ كَنْفَرِ الْغُرَابِ لَوْ مَاتَ، مَاتَ عَلَيَّ غَيْرِ دِينَ مُحَمَّدٍ (۱).

زراره می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: مردی وارد مسجد شد و در نماز خود آن چنان که لازم بود سجود را رعایت نکرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانند کلاغ نوک به زمین زد، اگر با این وضع بمیرد به دین محمد نمرده است.

بخل ورزیدن از زکات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَنَعَ الزَّكَاةَ فَلَيْمَتْهُ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که زکات نپردازد، پس می میرد یا به آیین یهودیت یا نصرانیت.

ص: ۲۰۱

۱- ۱) -الأمالی، شیخ صدوق: ۴۸۳، المجلس الثالث و سبعون، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۳۴/۸۱، باب ۱۶، حدیث ۸.
۲- ۲) -ثواب الأعمال: ۲۳۵، عقاب مانع الزکاه.

عَنْ يُونُسَ بْنِ حَمَادِ الرَّازِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحَ الْإِيمَانِ مِنْهُ (١).

یونس رازی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس یک روزه از ماه رمضان را بخورد، روح ایمان از او خارج شده است.

کناه زبان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ عَذَابًا لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي عَذَابًا لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا، فَيُقَالُ لَهُ خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ، فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا فَيَسْفِكُ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ، وَ انْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ، وَ انْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَ عِزَّتِي لِأَعَذَّبْتُكَ عَذَابًا لَا أُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ (٢).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند زبان را به عذابی دچار کند که هیچ کدام از جوارح انسان دچار چنان عذابی نشوند، زبان عرضه می دارد خداوند را چرا به عذابی مبتلایم کرده ای که هیچ چیز گرفتار چنین عذابی نیست، خداوند می گوید: کلمه ای از تو صادر شد که به خاطر آن خون ناحقی ریخت و مال

ص: ۲۰۲

۱- ۱) - من لا يحضره الفقيه: ۱۱۸/۲، باب ما يجب على من افطر، حديث ۱۸۹۲؛ وسائل الشيعه: ۲۵۱/۱۰، باب ۲- من افطر في شهر رمضان، حديث ۱۳۳۳۷.

۲- ۲) - الكافي: ۱۲۵/۲، باب الصمت و حفظ اللسان، حديث ۱۶، وسائل الشيعه: ۲۱/۲۷، باب عدم جواز القضاء و الافناء، حديث ۳۳۱۰۳؛ بحار الأنوار: ۳۰۴/۶۸، باب السكوت و الكلام، حديث ۸۰.

محترمی به غارت رفت و به آبروی محترمی لطمه خورد، قسم به عزتم به عذابی دچارت کنم که هیچ یک از جوارحت را آن گونه عذاب نکرده باشم.

عدالت خواهان ظالم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَ عَمِلَ بِنَعْيِهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که دم از عدل بزند و برخلاف آن عمل کند، در قیامت دارای شدیدترین عذاب ها است.

اثر شوم غضب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخِطُّ الْعَسَلَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشم ایمان را فاسد می کند، چنانچه سرکه عسل را از بین می برد (بدون شک فاسد ایمان در قیامت اهل نجات نیست).

تعصب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ

ص: ۲۰۳

۱- ۱) - الکافی: ۳۰۰/۲، باب من وصف عدلا و عمل به غیره، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۲۹۶/۱۵، باب انه لا يجوز لمن وصف عدلا، حدیث ۲۰۵۵۶.

۲- ۲) - الکافی: ۳۰۲/۲، باب الغضب، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۱۵، باب ۵۳- وجوب تسکین الغضب.

عَصَبِيَّةٌ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ (۱).

امام صادق علیه السلام از نبی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند، هر کس به اندازه دانه ای از خردل تعصب داشته باشد، در قیامت با اعراب جاهلی محشور می شود.

در کتب لغت در باب تعصب گفته اند: «آن کس که از اقوام خود در ستمکاری پشتیبانی کند و آن که برای خود و قوم و قبیله خود خشم بیجا نموده، از آنان حمایت کند و کسی که در باطل خود پافشاری ورزد».

مانع حق مؤمن

قال أبو عبد الله عليه السلام: يا يونس من حبس حق المؤمن أقامه الله يوم القيامة خمسمائة عام علي رجله حتى يسيل من عرقه أودية وينادي مناد من عند الله هذا الظالم الذي حبس عن المؤمن حقه فوبخ أربعين يوماً ثم يؤمر به إلى النار (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: ای یونس! آن کس که از حق مؤمن جلوگیری کند، در قیامت پانصد سال به روی پا نگاهش می دارند، تا ظرف های عرق از بدنش جاری گردد، آن گاه یک منادی از جانب حق فریاد کند، این است آن ستم پیشه ای که نگذاشته مؤمن به حقتش برسد. سپس به مدت چهل روز او را توبیخ کرده، آن گاه امر می شود به جهنم ببرندش.

ص: ۲۰۴

۱- ۱) - الکافی: ۳۰۸/۲، باب العصبیه، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۸۴/۷۰، باب ۱۳۳- العصبیه و الفخر؛ وسائل الشیعه: ۳۷۰/۱۵، باب ۵۷- تحریم التعصب.

۲- ۲) - ثواب الأعمال: ۲۴۰، عقاب من حبس حق المؤمن؛ بحار الأنوار: ۱۴۷/۱۰۰، باب ۳، حدیث ۶.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عیسی بن مریم با یارانش بر شهری گذشتند که مردم آن کوچه ها و خانه ها مرده بودند. فرمود: اینان به سخط الهی دچار شده اند، اگر به مرگ طبیعی مرده بودند دفن می شدند. یاران گفتند: علاقه مندیم داستان آنان را بدانیم. پروردگار به عیسی فرمود: با مردگان صحبت کن، عیسی فریاد زد: ای اهل قریه! یکی از کسانی که مرده بود لیک گفت. عیسی پرسید داستان شما چیست؟ گفت: در خوشی زیستیم و به بدبختی دچار هاویه شدیم. عیسی پرسید هاویه چیست؟ آن مرد گفت: دریاهایی از آتش که در آن کوه هایی از عذاب قرار دارد!

فرمود: چرا گرفتار آنجا شدید؟ گفت: به خاطر دو گناه، بندگی طاغوت و عشق به دنیا. فرمود: محبت به دنیا تا کجا؟ گفت: همانند کودکی که به مادر عشق ورزد.

تا دنیا به ما رو می کرد خوشحال می شدیم، تا از ما برمی گشت محزون می گشتیم.

فرمود: پیروی شما از طاغوت چگونه بود؟ عرضه داشت: از تمام برنامه ها و دستورهایش شنوایی داشتیم.

فرمود: تو چگونه به من جواب دادی؟ گفت: بقیه اهل شهر دهانشان به وسیله دهانه بند و لجام آتشین بسته است و ملائکه غلاظ و شداد مواظب آنانند. من گرچه در بین آنان بودم ولی در عمل با آن ها نبودم؛ اما وقتی عذاب آمد مرا هم گرفت و فعلاً با مویی معلقم و می ترسم که در آتش قرار بگیرم! عیسی فرمود: خوابیدن در مزبله ها و خوردن نان جو، در صورتی که دین انسان برای انسان سالم بماند، برای

انسان آسان است (۱). البته آیات و روایاتی که کیفر گناهان را بیان می کنند بیش از این است، شما می توانید مفصل آن را در کتاب های «بحار الأنوار»، «عقاب الأعمال»، «الکافی»، «مَحَجَّه البیضاء» ببینید.

آری، وقتی انسان از طریق قرآن و روایات رسیده از منابع وحی، از کیفر و عذاب گناهان آگاه می شود، به خوف شدیدی دچار شده و این خوف بهترین عامل بازدارنده انسان از گناه و وسیله ای برای تدارک خطاهای گذشته است و این همان خوفی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده که برای هر انسانی لازم و ضروری است:

[وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] (۲).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

دوری از طاغوت به خاطر ترس از خدا

از «فضل بن ربیع» نقل است:

با هارون الرشید به زیارت حج رفتم. هنگام شب که من استراحت می کردم صدای دق الباب شنیدم، پرسیدم کیست؟ پاسخ آمد: امیر را اطاعت کن، من با شتاب بیرون آمدم و او به راستی هارون بود!

ص: ۲۰۶

۱-۱) - ثواب الأعمال: ۲۵۴، عقاب حب الدنيا و عباده الطاغوت؛ وسائل الشیعه: ۲۵۵/۱۶، باب تحریم مجاوره اهل المعاصی.

۲-۲) - نازعات (۷۹): ۴۰.

گفتم: ای امیر! اگر کسی را به دنبال می فرستادی نزد تو می آمدم. گفت: هیجان مرا گرفته است که فقط مردی خردمند می تواند آن را فرو نشانند؛ مردی را به من بنمای که بتوانم از او سؤالی کنم.

گفتم: «سفیان بن عیینه» همین جاست، گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن - ما به طرف خانه او رفتیم من در زدم، پرسید: کیست که در می کوبد؟ پاسخ دادم: از امیر اطاعت کن او با شتاب بیرون آمد و گفت: ای امیر! اگر تو کسی از پی من می فرستادی، نزدت می آمدم، او گفت: ما برای امر مهمی نزد تو آمدم، آن گاه هارون زمانی با وی گفتگو کرد و سپس پرسید: آیا تو به کسی بدهکاری؟ وی پاسخ داد: آری، هارون گفت: عباسی بدهکاری های او را پرداز.

از نزد او بیرون آمدم، هارون گفت: آشنای تو به هیچ کار من نیامد! مردی را به من بنمای که از او سؤالی کنم، گفتم: «عبد الرزاق بن حمام» اینجاست، گفت: ما را نزد وی ببر تا از او سؤالی کنیم. نزد وی رفتیم و من در زدم، پرسید: کیست؟ گفتم:

از امیر اطاعت کن، وی با شتاب بیرون آمد و گفت: ای امیر! اگر مرا خبر کرده بودی خود نزدت می آمدم هارون جواب داد: ما برای امر مهمی نزد تو آمده ایم، ساعتی با وی به گفتگو نشست و سپس پرسید: آیا تو به کسی بدهکاری؟ گفت: آری، هارون گفت: عباسی بدهکاری های او را پرداز.

سپس بیرون آمدم، هارون گفت: آشنای تو به هیچ کار من نیامد! مردی را به من بنمای که از او سؤالی کنم، گفتم: «فضیل بن عیاض» اینجاست، گفت: ما را نزد او راهنمایی کن.

نزد او رفتیم، در جایی بلند ایستاده بود و عبادت می کرد و آیاتی از کتاب خدا را به تکرار می خواند، من در کوفتم، پرسید: کیست؟ گفتم: از امیر اطاعت کن. در پاسخ گفت: مرا با امیر کاری نیست!! گفتم: الله اکبر آیا تو نباید از او اطاعت کنی؟ جواب داد: آیا خبر نداری که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: مؤمن نباید خوار شود، فضیل

پایین آمد در گشود، سپس بالا رفت شمع را خاموش کرد و در گوشه ای نشست.

ما در جایی که از تاریکی جایی را نمی دیدیم به جستجوی او پرداختیم، دست رشید بر دست فضیل رسید فضیل گفت: چه نرم دستی است؛ اما آیا فردا از عذاب الهی خلاصی می یابد یا نه؟ راوی می گوید: با خود گفتم امشب وی با او با زبانی پاک و قلبی صاف گفتگو خواهد کرد.

هارون گفت: ما برای امر مهمی نزد تو آمده ایم، رحمت خدای بر تو باد، فضیل لب به سخن گشود و گفت: آنچه تو را به اینجا کشانید خلاف میل تو بود و همراهانت نیز برای آمدن با تو رغبتی نداشتند و اگر پرده میان تو و آنان را برگیرند و تو از آنان بخواهی که اندکی از گناهان تو را بپذیرند، آن ها گردن نخواهند نهاد و در واقع از اینان آن کس که تو را بیش تر دوست دارد، بیش تر خواهد گریخت!!

ای هارون! همین که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، «سلیم بن عبد الله» و «محمد بن کعب» و «رجاء بن حیات» را فرا خواند و به آنان گفت: من به زشتی هایی مبتلا شدم تدبیر من چیست؟ او خلافت را بلیه و زشتی می دانست بلیه و زشتی تو و یارانت آن را سعادت و نعمت می دانید. سلیم بن عبد الله به او گفت:

اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، چون روزه دار دست از دنیا بکش و با مرگ افطار کن.

محمد بن کعب به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، پیران مؤمنان را پدر دان، مردان میانه سال را برادر و کوچک ترها را فرزندان، به والدین احترام بگذار، با برادران مهربان باش و به فرزندان نیکویی کن.

رجاء بن حیات به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، آنچه را که برای خود دوست داری برای مؤمنان دوست بدار و آنچه را بر خود نمی پسندی بر مؤمنان نیز مپسند و سپس هرگاه خواستی بمیر.

اکنون من نیز همین را به تو می گویم و می ترسم از روزی که پاهایت خواهند لرزید، چه بر سرت خواهد آمد؟ آیا در کنار تو این مردم خواهند بود که تو را یاری دهند؟

هارون چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از شدت گریه از هوش رفت. من به فضیل گفتم: با امیر نرم تر باش. پاسخ داد: من با او نرمی می کنم؛ اما تو و یارانت امیر را هلاک می کنید.

چون هارون به هوش آمد، به فضیل گفت: باز بگو، فضیل گفت: ای امیر! شنیده ام که یکی از دست نشانده های «عمر بن عبد العزیز» از بی خوابی شکایت کرد، عمر به او نوشت: ای برادر من! بی خوابی گناهکاران را در کام آتش دوزخ و طول ابدیت به یاد آر، تا در خواب و بیداری راهنمای تو به سوی خدایت باشد.

امّا مواظب باش که پای تو از این راه نلغزد؛ زیرا خدا به تو وعده بیش تری نمی دهد و بر تو رحم نخواهد آورد. هنگامی که حاکم نامه او را خواند، از سرزمین های بسیاری گذشت و نزد عمر آمد، عمر از او پرسید چه چیز تو را نزد من آورد؟ پاسخ داد: تو با نامه خود به دل من نیرو بخشیدی، من دیگر تا به خدا نرسم ولایت تو را اداره نخواهم کرد، هارون سخت گریست و گفت: باز بگو، فضیل گفت:

ای امیر! بدان که عتّاس (عموی رسول خدا) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! مرا منصب امارت ده پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عتّاس و ای عموی پیامبر! نفسی را که تو زنده می داری بهتر از امارتی است که آن را حتی نمی توانی بخوری، در واقع امارت یعنی ندامت و پشیمانی در روز رستاخیز و اگر بتوانی امیر نباشی امیر مباش هارون دوباره سخت گریست و گفت: باز بگو خدا تو را رحمت کند.

فضیل گفت: ای امیر! پروردگار در روز قیامت، درباره همه این مردم از تو بازخواست خواهد کرد، اگر می توانی روی خود را از آتش دوزخ حفظ کنی دریغ

مکن. هشیار باش که هیچ وقت در دلت نسبت به رعایا فریب نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: آن که بامداد با نیت فریب نسبت به مردم برخیزد بوی خوش باغ بهشت به او نرسد. هارون گریان شد و سپس گفت: آیا تو به کسی بدهکاری؟ پاسخ داد:

آری، دین من نزد پروردگار است که هنوز به حساب درنیامده است، وای بر من اگر او حساب کند، وای بر من اگر نتوانم پاسخ گویم. باز گفت: دین خود را در عبادت می دانم. باز گفت: راستی که پروردگار چنین امری به من نکرده است؛ بلکه، بل امر کرده که وعده های او را باور کنم و از اراده او اطاعت. و پروردگار گفته است: من جن و انس را خلق نکرده ام مگر آن که از من اطاعت کنند و من از آن ها قوت و خوراک نمی خواهم. به راستی خداوند است که روزی می دهد و صاحب نیرو و قدرت است.

هارون به او گفت: این هزار دینار را صرف عیال و اولاد کن و با خیالی آسوده به عبادت پروردگار مشغول باش. فضیل گفت: من راه رستگاری به تو نمایاندم، تو این ها را به من می دهی؟!!

آن گاه خاموش شد و دیگر سخنی نگفت. از نزد او بیرون آمدیم، هارون به من گفت: از این پس اگر تو کسی را به من می نمایی، مردی همانند این باشد.

حکایت کنند: زنی از زنان فضیل نزد وی رفت و گفت: می بینی که ما چه تنگدستیم، اگر این پول را می گرفتی می توانستیم کار خود را سروسامان دهیم!

فضیل در پاسخ گفت: من و شما همانند مردمی هستیم که شتری داشتند و از کار او نان به دست می آوردند، هنگامی که شتر پیر شد او را کشتند و گوشتش را خوردند، ای عیال! از گرسنگی بمیر اما فضیل را نکش.

همین که این خبر به هارون رسید، گفت: نزد او برویم شاید پول ها را بپذیرد.

فضل بن ربیع می گوید: ما رفتیم، همین که فضیل ما را شناخت، بیرون آمد و به

روی خاک نشست. هارون نیز نزد او نشست و لب به سخن گشود؛ اما وی پاسخ نمی داد، ما در این حالت بودیم که کنیزکی زنگی بیرون آمد و فریاد زد: از دیشب شیخ را آزار می دهید، برخیزید و بروید، ما برخاستیم و رفتیم.

«ابو المحاسن» درباره ترس فضیل، از مقام خدا، حکایتی از «بُشْر حافی» بدین مضمون نقل کرده است:

من با فضیل در حج بودیم، تا نیمه شب با هم می نشستیم، سپس او برخاست و تا بامداد به طواف می پرداخت. گفتم: ای ابو علی! آیا قصد خوابیدن نداری؟ گفت: وای بر تو آیا کسی که ذکر آتش دوزخ را می شنود، روحش آرام است که بخوابد؟! (۱) در این زمینه باز حکایتی بدین مضمون نقل شده است:

تیمور گورکانی یکی از خواص خود را نزد «شیخ زین الدین تایبادی» فرستاد و استدعای ملاقات کرد. شیخ پاسخ داد: مرا با امیر کاری نیست، تیمور به ناچار خود به زیارت شیخ رفت. در این ملاقات شیخ زبان به نصیحت او گشود. تیمور گفت: ای شیخ! چرا پادشاه خود «مَلِک غیاث الدین» را ارشاد نکردی؟ شیخ گفت: او را نصیحت کردم نشنید، به ناچار خدای تعالی تو را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدا به عدل رفتار نکنی دیگری بر تو مسلط خواهد شد. تیمور پرسید:

آن کیست که بر من مسلط شود، شیخ گفت: عزرائیل؟! (۲) آری، چنین خوفی که محصول ایمان به قرآن و روایات است، بازدارنده انسان از گناه در آینده و علت جبران معاصی در گذشته است و عارف هرگز از چنین خوفی جدا نیست.

ص: ۲۱۱

۱-۱) -تصوف و ادبیات تصوف: ۲۷۰-۲۸۱.

۲-۲) -مقدمه حافظ انجوی: ۶۰.

اشاره

این خوف، یکی از عالی ترین مراحل کمال انسانی و از بهترین عوامل حرکت بیش تر و به دست آوردن مقام برتر است.

با کمک این خوف، انسان از عبادات و اطاعت مولا، کوشش بیش تری خواهد کرد و سعی خواهد نمود، عباداتش واجد تمام شرایط باشد.

کسی که قلبش به نور شناخت حق منور گردد و خدای خود را به حقیقت بشناسد و به عظمت و بزرگی او راه برد، البته عبادت خود را هرچند زیاد و خالص باشد، در کنار بزرگی او، کوچک دیده و به حساب نخواهد آورد.

راستی در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او، انسان دچار وحشت شده و برای جبران این وحشت ناچار است هرچه در توان دارد، مصرف نماید.

انسان با آشنایی به قرآن و معارف الهی، به این نتیجه خواهد رسید که علم حضرت دوست به هر چیزی محیط است و هیچ ذره ای از ذرات عالم هستی، از دایره علم آن جناب بیرون نیست. با این آشنایی و توجه، ناگهان به خود آمده و فریاد برمی آورد: آه شاید در خدمت من و عبادت و اطاعتم نقص و قصوری باشد که من به خاطر محدود بودن علم و آگاهی من از آن بی خبرم و ممکن است این نقص باعث شود که عمل من مورد قبول حبیب من نشود و یا اگر نقصی نداشته باشد، عمل من در برابر بزرگی او ناچیز و یا هیچ است. با این محاسبه انسان دچار خوف شدید می شود و برای جبران آن دست به اطاعت و عبادت همیشگی می زند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، وقتی در محراب عبادت می ایستاد به پیشگاه حق عرضه می داشت:

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ (۱).

آن طور که شایسته توست تو را نشناخته و به عبادت تو اقدام نکرده ایم !!

عاشق او، هرچه به او نزدیک تر می شود، به عظمت و جلال او بیش تر پی می برد و در این صورت دچار خوف عظیم تر شده و عبادت خود را هرچند زیاد باشد ناچیز می بیند. به دنبال این خوف کثرت عبادت هست، تا وقتی که سالک به مقام قرب نایل شده و به وصال و لقای محبوب می رسد. آن زمان است که خوف او مبدل به اطمینان گشته و به عالی ترین درجات انسانی دست یافته است.

این گونه سیر و حرکت و این نحو شور و اشتیاق و این شکل خوف و کثرت عبادت را در وجود امام عارفان، مولای موحدان، سرحلقه عاشقان، امیر مؤمنان علیه السلام می توان یافت.

در این زمینه بهتر است که به گفتار «ضرار بن ضمیره» عاشق دلباخته علی علیه السلام در برابر معاویه توجه کرد.

معاویه به ضرار گفت: علی را برایم توصیف کن، ضرار گفت: مرا از این برنامه معاف بدار، معاویه گفت: هیچ راهی جز توصیف علی نداری، ضرار گفت: اکنون که ناچارم می گویم:

به خدا قسم، شناخت علی از درک عقل و اندیشه ما بسیار دور بود. بر همه چیز توان داشت، گفتارش میزان شناخت حق و باطل بود و جز به عدالت حکمی از حضرتش صادر نگشت.

از سراسر وجود او دانش و علم می ریخت و تمامی نواحی هویت و ماهیتش گویای حکمت بود.

ص: ۲۱۳

از دنیا و شکوهش وحشت داشت و با تاریکی شب انسی عجیب برقرار می کرد اشکش به خاطر ترس از عظمت حق، فراوان بود.

همیشه در اندیشه و تفکر به سر می برد و لباس زبر و خشن را دوست داشت و غذایش را جز نان جوین و مواد بسیار عادی که لذتی در آن نبود چیزی تشکیل نمی داد.

به هنگامی که بین ما بود با ما فرقی نمی کرد. از جواب هر خواسته مشروعی که داشتیم امتناع نداشت، وقتی از او دعوت می کردیم اجابت می فرمود.

به خدا قسم با این که به او نزدیک بودیم و او هم با ما نزدیک بود، ولی انگار از عظمت و بزرگی اش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم.

اهل دین را فوق العاده گرامی می داشت و با افتادگان نشست و برخاست می نمود.

در زمان حکومتش هیچ قدرتمندی از ترس عدالتش جرأت اعمال زور و سلطه اش را نداشت و هیچ ضعیفی از رسیدن به عدل علی مأیوس نبود.

خدا را به شهادت می طلبم که شاهد شب های علی بودم، زمانی که پرده تاریک شب به رخسار جهان در می افتاد و ستارگان در آسمان دنیا به جلوه گری می نشستند، او محاسن خود را به دست می گرفت و چون آدم مار گزیده به خود می پیچید و چون انسان غصه دار اشک می ریخت و می گفت: دنیا برو غیر مرا گول بزن. خود را به من عرضه مکن و برای جلب من، متوسل به هفت قلم آرایش مشو.

چه دور است، چه دور است که بتوانی مرا فریب دهی، من تو را سه طلاقه کرده ام و جای هیچ گونه رجوعی برای تو باقی نگذاشته ام مدّت تو بسیار کوتاه و خطرت برای فرزند آدم بزرگ است و عیش و خوشیت اندک.

آه که توشه ام برای سفر آخرت کم است وای که عبادتم برای دفع وحشت از

راهی که در پیش دارم اندک است.

ناگهان معاویه گریست و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را؛ که به خدا قسم این چنین بود. سپس گفت: ای ضرار! حزن و اندوهت نسبت به او چگونه است؟ گفت: مانند کسی که فرزندش را در لانه اش سر بریده و گریه گلوگیر او شده و از غصه آرام نمی گیرد و اندوهش به پایان نمی رسد!! (۱)

گفتگوی حضرت سجّاد علیه السلام با جابر در مسئله عبادت

نوشته اند:

حضرت سکینه جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و به او فرمود: شما مورد محبت و احترام خانواده ما هستی، از شما می خواهم با برادرم حضرت سجّاد علیه السلام ملاقات کرده و از خودت از او بخواهی در گریه و عبادتش تخفیف دهد؛ زیرا همه ما بر جان او ترسناکیم!!

جابر می گوید: به محضر حضرت زین العابدین علیه السلام مشرف شدم و خواسته خود را با آن بزرگوار در میان گذاشتم. امام به خدمتکار خانه فرمود، آن کتاب را بیاور خدمتکار کتاب را به امام داد و حضرت سجّاد علیه السلام هم کتاب را در برابر من گذاشت و فرمود: در این کتاب از عبادات پدرم علی یاد شده است، آن را بخوان تا از من تقاضای کم کردن عبادت نکنی، ای جابر! عبادت من کجا و عبادت پدرم علی کجا (۲).

راستی چقدر عجیب است مردی که آن همه عبادت داشت، امامی که پس از

ص: ۲۱۵

۱-۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۶۲۴، المجلس الحادی و تسعون، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۷۴/۳۳، باب ۲۰، حدیث ۵۳۸.

۲-۲) - الأمالی، شیخ طوسی: ۶۳۶، حدیث ۱۳۱۴؛ بحار الأنوار: ۶۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۸.

نماز صبح سر بر سجده می گذاشت و هزار بار می گفت: «لا إله إلا الله حقاً، لا إله إلا الله عبوديتاً و رقاً لا إله إلا الله إيماناً و تصديقاً» (۱).

انسانی که چهل سال پس از واقعه کربلا- قسمتی از وقت شب خود را با کشیدن انبان غذا بر دوش، به داد بینوایان می رسید، آقایی که سالی دو بار پینه های پیشانی و زانوی او را از کثرت رکوع و سجود قیچی می کردند. بزرگواری که در تربیت انسان های والا، با کمال قدرت و توان کوشید. آن وقت عبادت خود را در برابر خدا آن قدر ناچیز می بیند و این چنین ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت حق او را به وحشت می اندازد؟

به طور قطع این خوف بهترین علت رشد و کمال و این خود ندیدن از عالی ترین مراحل تواضع در برابر حق و خلق است.

در شب عرفات از فضیلت پرسیدند: حال این مردمان را چگونه می بینی؟ گفت:

همه آمرزیده اند اگر من در میان ایشان نبودم!! (۲) استاد اخلاق، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری رحمه الله می فرمود:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: از عجایبی که دیده ای برایم بازگو.

امین وحی گفت: در زمان های گذشته، در حالی که بنا بود به یکی از انبیای خدا نازل شوم، عابدی را در جزیره ای دیدم که با کمال شوق به عبادت حق مشغول بوده و از خدا می خواست مرگش در حال سجده بر حق فرا رسد!

عبادتش را نیکو یافتم، زمان بندگیش را چهارصد سال دیدم، دعایش را مستجاب مشاهده کردم، علاقه مند شدم وضع قیامتش را بینم، برایم اعجاب آور بود!

ص: ۲۱۶

۱- ۱) - به حق و راستی گویم خدایی جز الله نیست و بنده و برده وار گویم خدایی جز الله نیست و به ایمان و تصدیق گویم خدایی جز الله نیست.

۲- ۲) - تصوف و ادبیات تصوف: ۲۸۲.

روز قیامتش نشان می داد که اعمالش مورد قبول حق واقع شده است، به او خطاب می رسد:

«أَدْخُلْ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي» (۱).

عرضه می دارد:

«أَدْخُلْ جَنَّتِكَ بِعَمَلِي» (۲).

من به بهشت می روم ولی با دلگرمی به عمل و عبادتم!

خطاب می رسد: ای قاضیان دادگاه! اکنون که پای معامله به میان آمده است، تمام نعمت های مادی و معنویم را که به این عابد عنایت کردم با عبادتش بسنجید، چنانچه عبادت او گران تر آمد به بهشت رود و اگر نعمت های من گران تر شد به جهنم رود!!

از نعمت بینایی شروع کردند، این نعمت از نظر ارزش خدایی بر تمام عبادتش سنگین تر آمد، چون او را به سوی دوزخ بردند، عرضه داشت: خدایا! برنامه های دیگری نیز داشتم که محاسبه نشد، خطاب می رسد چیست؟ می گوید: امید بر کرم تو، حسن ظن بر عنایت تو و از همه بالاتر نیاز و فقر و ناچیزی خودم. خطاب می رسد او را از مسیر عذاب برگردانده و به خاطر امید و حسن ظنش به بهشت ببرید، چون در مسیر بهشت قرار می گیرد عرضه می دارد:

«أَدْخُلْ جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ» به خاطر رحمت تو داخل بهشت می شوم.

آری، بندگی های ما هر چند زیاد باشد، باز معلول لطف، توفیق و عنایت اوست و بندگی ما کجا و عظمت و بزرگی و جلال او کجا؟!

بیاید ما نیز چون پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فریاد بزنیم:

ص: ۲۱۷

۱-۱) - با رحمتم به بهشت من در آی.

۲-۲) - با عمل خود در بهشت تو در آییم.

ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ (۱).

و چون علی بن ابی طالب علیه السلام ناله جانسوز برآریم که:

آه مِنْ قَلْبِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ (۲).

۶- خوف از کوچکی خود، در برابر عظمت حضرت حق

انسان از نظر جسم و روح و عقل محدود است. و ادّعی عظمت و بزرگی برای موجود محدود زیبنده نیست. عُلّت ادّعی بزرگی، خود فراموشی است. عزّت و بزرگی انسان تنها در صورت اتّصال به مقام حقّ که همان اتّصال به فرامین الهی، به خصوص تقوا است قابل تحصیل است. این بزرگی و عظمت ذاتی انسان نیست؛ بلکه مقامی است که با قدم نهادن در طریق الهی به دست می آید. بدون این اتّصال و پیوند، انسان چون ذره ای از ذرات مادّی زمین است، زمینی که موجودیتش در برابر منظومه شمسی چیزی نیست. منظومه ای که در برابر کهکشان شیری رنگ فضا، قابل ملاحظه نیست. کهکشانی که در برابر آسمان اوّل و یا سایر کهکشان ها و سحابی ها، بیش از ذره ای به حساب نمی آید. آسمان اوّلی که در برابر آسمان دوم از ارزن گم شده ای در فضای با عظمت جهان، کوچک تر است و هفت آسمانی که در برابر عرش الهی چیزی نیست. شنیدستم که هر کوب جهانی است

ص: ۲۱۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱، الشکر.

۲ - ۲) - بحار الأنوار: ۲۷۴/۳۳، باب نوادر الاحتجاج، حدیث ۵۳۸؛ ارشاد القلوب: ۲/۲۱۸، الجزء الثانی، فی فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام.

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی (۱)

انسان با این موجودیت ناچیز خود که بدون ارتباط به حق، مشتی استخوان پوسیده و گوشت و پوستی بی قدر است، چه جای آن دارد که خود را بزرگ بنامد؟ انسان واقع بین با توجه به کوچکی خود و عظمت حق، چنان دچار وحشت و ترس می گردد که برای علاج این ترس چاره ای جز آویختن به دامن او نمی بیند.

آری، به فرموده امام حسین علیه السلام در مناجات روز عرفه:

ای خدای بی نیاز! من خود را از تو دارم، من خود را ایجاد نکرده ام، مشرف به جهان هستی هم نیستم، به اجبار آمده ام و به اجبار هم خواهم رفت، نیروهای محدودم اجازه فعالیت نامحدود نمی دهد. چراغ هستی ام در مقابل گردباد وحشت انگیز نیستی و نابودی آن مقدار می تواند مقاومت نشان دهد که چراغ ضعیفی در مقابل توفان بنیان کن و وحشتناک صحرایی مقاومت می کند.

بیاید آیاتی که در قرآن مجید، صفات بی نهایت در بی نهایت حق را از قبیل اراده، علم، قدرت، احاطه، امر و خلق و... بیان می کند به دقت مطالعه کنید، بیاید به خانه با عظمت آفرینش که نمونه بسیار کوچک و ناچیزی از پرتو عظمت اوست بنگرید، بیاید کوچکی بی نهایت در بی نهایت خود را توجه کنید تا ببینید چگونه دچار خشیت شده و برای جبران این کوچکی وحشت زاء، چگونه به حرکت می آید تا با ارتباط با او خود را از این خوف رهانیده و از کوچکی به بزرگی رسانده و از خوف به امتیت نایل آید.

البته این خوف یا به تعبیر لطیف تر این خشیت تنها از طریق آگاهی به جلال و جمال و بزرگی کبریا و اطلاع بر عظمت نامحدود حق حاصل می گردد.

شما به تاریخ زندگی انبیا و اولیا و بندگان خاص الهی بنگرید، آن عزیزانی که در همه عمر حتی لحظه ای فکر گناه بر آنان نگذشت، چگونه در برابر مقام خدای

ص: ۲۱۹

متعال به گریه و استغاثه برمی خاستند و با آن همه اخلاص و عمل خود را چیزی نمی شمردند.

می گویند: آدم پس از هبوط به زمین و خروج از بهشت بسیار گریست و نوح همان گونه که از نام مقدّسش پیداست گریه هایی شدید و بس طولانی داشت (۱). ابراهیم عرضه می داشت: در مغفرت پروردگار طمع دارم، آن چنان که میل دارم در قیامت از من بگذرد.

فکر کنید ابراهیم با آن مقامی که خداوند در قرآن برایش بیان کرده، در برابر خدا چه می گفت تا به وسیله امین وحی به حضرت او خطاب رسید: آیا دیده ای دوست دوستش را دچار رنج و عذاب کند؟ به جبرئیل گفت: نه ولی هرگاه خطایم را یاد می کنم دوستی را از یاد می برم، در حالی که قرآن بر عصمت و پاکی همه انبیا، تصریح کرده است. این خطایی که در کلام ابراهیم آمده چیست؟ همان احساس بی نهایت کوچک بودن در برابر الله است.

به دعا‌های وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، به خصوص دعای کمیل، مناجات شعبانیه، مناجات خمس عشر، دعای عرفه، دعای ابو حمزه ثمالی - که انشاء حضرت سجاد علیه السلام است - بنگرید تا ببینید با آگاهی به عظمت حق و توجه به خدای بزرگ و کوچکی خویش، انسان چگونه دچار خشیت و خوف می شود و برای جبران کوچکی خود چگونه به بندگی با اخلاص و حرکت معنوی به سوی مقام قرب اقدام می کند؟

ص: ۲۲۰

۱ - ۱) - مرحوم مجلسی رحمه الله روایت کرده است: نام حضرت نوح «عبد الغفار» بوده است؛ امّا به خاطر گریه های شدید به «نوح» شهرت یافت. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: كان اسم نوح عليه السلام عَبدَ الغُفّارِ وَاَمَّا سَمِّي نُوحًا لِأَنَّهُ كَانَ يُنُوحُ عَلَي نَفْسِهِ».

فرق خوف و خشیت

در اینجا مناسب است فرق خوف و خشیت را از زبان خواجه نصیر الدین طوسی ذکر کنیم، تا معلوم شود عاشقان خدا برای چه دچار خشیت و ریزش اشک چشم چون ابر بهاری بودند.

خواجه می گوید:

خوف و خشیت گرچه در لغت یک معنی دارند ولی از نظر صاحب‌دلان میان آنها جدایی است؛ زیرا خوف نگرانی دل است از انتظار بد و کیفری که به سبب احتمال ارتکاب خلاف و ترک طاعت باشد و برای بیشتر مردم حاصل است، اگر چه مراتب بسیاری دارد و مرتبه عالی آن برای اندکی از مردم باشد. اما خشیت حالتی است در نفس که از درک بزرگواری، هیبت، خوف محجوبیت و حرمان از لطف و نظر او در دل پیدا می شود. و این حالت به دست نمی آید، مگر برای کسی که بر جلال کبریا آگاه شود و لذت قرب را بچشد (۱).

بنابراین گریه و تضرع، ندبه و ناله و خشیت و خوف عاشقان حق، به خاطر آگاهی آنان از عظمت او بوده و این خشیت و زاری و اعمال پر مشقت عبادی برای این است که نیازمندی و فقر و درویشی خود را با رسیدن به قرب او جبران کنند.

مرحوم «ملا احمد نراقی» آن عاشق وارسته، در کتاب «طاق‌دیس» در باب گریه‌های اعجاب‌انگیز حضرت شعیب علیه السلام چنین می گوید:

گریه کرد از بس شعیب تاجدار*** روزهای روشن و شبهای تار

هر دو چشمش کور و نابینا نشست*** باز دادش چشم سلطان‌الست

ص: ۲۲۱

آن که او را دیده از آغاز داد***کور چون شد باز چشمش باز داد
داد چشمش هین به عبرت کن نظر***باز باید دیده عبرت نگر
باز گاه و بیگه و شام و سحر***این قدر بگریست کافتاد از نظر
کور شد باز آن دو چشم پاک بین***باز دادش چشم آن چشم آفرین
بار سیم گریه های زار زار***کرد اندر شهر و دشت و کوهسار
روز و شب بگریست تا بار دگر***کور شد نورش نماند اندر بصر
کور گشت و گریه او کم نشد***ساعتی بی سوز و بی ماتم نشد
شامها در گریه های های***روزها در ناله های وای وای
این قدر بگریست تا طیر و وحوش***آمدند از گریه اش اندر خروش
تا شبی او را ندایی شد زغیب***تا به کی می گریی آخرای شعیب
گریه تو خلق را گریان کند***سوز جان مر جسم را سوزان کند
تو چو جانی و رعیت جسم تو***تو چو معنی این خلایق اسم تو
هر کسی از بهر یک چیزی گریست***ای شعیب این گریه هایت بهر چیست
گر زبیم دوزخ است و آن جحیم***ما در دوزخ به تو بر بسته ایم
آتش دوزخ بود بر تو حرام***هم چو آن جنت به کفار لثام (۱)
ور بود این گریه ات بهر بهشت***شوق وصل حوریان خوش سرشت
ما بهشت از بهر تو آماده ایم***حوریان را زیب و زینت داده ایم
حوریان از بهر تو در روز و شب***چشم بر راهند و دل ها در طرب
این بهشت این حور این تو ای شعیب***هر زمان خواهی برو بی منع و ریب
چون شعیب از عالم غیب این شنید***از دل پر درد آهی برکشید

۱-۱- لثام: ج لثیم، به معنای پست است

کای خدا آرام جان مستهام (۱)*** من که و دوزخ چه و جنت کدام

دل کجا تا فکر این و آن کنم*** یا از آن غمگین به آن شادان دلم

چیست دوزخ تا از آن ترسان شوم*** تا زبیم تف آن گریان شوم

من خود اندر آتش استم سالها*** اندر آتش کرده ام نشو و نما

من که عمری شد در این آتش خوشم*** کی زدوزخ روی درهم می کشم

اینان با توجه به عظمت الهی، هر چیزی را کوچک می دیدند و حقیر و ناچیز می دانستند، چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه «متقین» در اوصاف آن عاشقان می گوید:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَ فِي أَعْيُنِهِمْ.

خدا را در وجود خود بزرگ می دیدند و غیر حضرتش برای آنان کوچک بود.

به همین خاطر دل به هیچ چیز نمی بستند و از آمدن نعمت های دنیا و رفتن آن خوشحال و اندوهگین نمی شدند، هر مصیبتی برای آنان، جز مصیبت فراق او، آسان بود. به خاطر دنیا با کسی نزاع نداشتند. گذشت آنان از مال دنیا بسیار بود.

گرفتار هیچ یک از زشتی های اخلاقی نبودند؛ زیرا منبع رذایل اخلاقی آلوده بودن انسان به دنیاست و چون آنان دنیا را ناچیز می دانستند آلوده نبودند.

عشقی به جز عشق نداشتند. قبله ای غیر کوی او نمی شناختند. امر و نهی غیر او را اطاعت نمی کردند. از هیچ چیز جز مقام او هراس نداشتند. به هیچ وجه گرد گناه نمی گشتند و فکر گناه هم نمی کردند. پاکترین اندیشه و عمل از آنان بود.

وجودشان برای جهان و جهانیان با برکت بود و جز خیر و کرامت از آن بزرگواران توقع نمی رفت. در عین این که آراسته به تمام خوبی ها و دور از همه زشتی ها بودند، خود را نیازمندترین نیازمندان و کم عمل ترین عاملان و مهجورترین

ص: ۲۲۳

۱-۱) -مستهام: آن که از عشق به سرگردانی دچار آید.

مهجوران به حساب می آوردند. به این خاطر در اجرای دستورهای حق و گریه از خشیت الهی و توبه در پیشگاه او از فقر و قصور در عمل از همه عالم مقدم تر بودند.

اینک به شمه ای از احوال و زبان حال ایشان توجه کنید:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با آن همه عظمت و جلال- که از طریق بندگی حق کسب کرده بود- در دعای کمیل می فرماید:

فَكَيْفَ لِي وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الحَقِيرُ المِسْكِينُ المُسْتَكِينُ (۱)!!

من بنده ناتوان ذلیل و حقیر و فقیر و دورمانده تو چگونه تاب آن عذاب دارم.

امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه می فرماید:

وَ أَنَا أَفْقَرُ الفُقَرَاءِ إِلَيْكَ (۲)!!

من نیازمندترین نیازمندان به توام.

و امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

إِلَهِي كُلَّمَا أَحْرَسَنِي لَوْمِي أَنْطَقَنِي كَرْمُكَ (۳).

پروردگارا! تبهکاریها و دیو صفتی هایم گاهی آن چنان به رخم خیره می شوند و مرا رو در روی ناشایست خود آن چنان قرار می دهند که یارای سخنگویی از من سلب می گردد.

با که سخن بگویم؟ با خود! زشت سیرت آن چنان چهره ام را هولناک نموده است که نمی خواهم با صورت خود روبرو شوم.

ص: ۲۲۴

۱-۱) -الاقبال: ۷۰۸؛ مصباح المتعجد: ۸۴۷.

۲-۲) -صحیفه سجادیه: ۷۱، دعای دهم.

۳-۳) -بحار الأنوار: ۲۲۵/۹۵، باب ۲.

خداوندا! با تو سخن بگویم؟ هرگونه راه پیوستگی را به روی خود بسته می بینم، معاصی و گناهانم زبانم را بسته و لال نموده است.

با دیگران سخن بگویم؟ لا بد زشتی سیرت، نهان خود را مخفی ساخته، از نیکی ها و زیباییهای خود سخن خواهد گفت، در این موقع است که قیافه هولناکم کثیف تر و زشت تر خواهد شد؛ زیرا به آن زشتی و پلیدی خود، دورویی و ریاکاری را هم اضافه خواهم نمود.

با که سخن بگویم؟ با جهان طبیعت که خاموش و بدون جنجال تسلیم قوانین است؟ آن موجودی که خود را در مقابل قانون گزار ازل و ابد تسلیم نموده است چه سنخیتی با من متمرّد دارد که حتّی در راه تمایلاتم به مبارزه با خود نیز حاضر نشده ام؟!

ای خدای عزیز و مهربانم! دیگر کسی نمانده است که این موجود گم گشته با او به گفتگو نشنیده چگونه در عین زشتی و پلیدی راه فراری را که می جوید پیدا کند؟ فقط یک تکیه گاه باقی مانده است، آن هم کرم وجود بی نهایت توست. چه قدر خوب بود که به زبان آوردن الفاظ نیازی نداشتیم، تا مفاهیم آن الفاظ بیشتر شرمنده ام ننماید (۱).

آری، این است نظر سالکان راه و توجه بیداران سیر الی الله که با همه آثار بندگی از حضرت حق، خود را در برابر عظمت او چیزی حساب نمی کنند، تا آثاری بر آنان بار شود و به خاطر این آگاهی و شعور زیاد است که هرچه پیش می روند و به مقام قرب آن جناب نزدیک می گردند، به لا شیئی خود بیشتر رسیده و خشیت سنگین تری سراپای آنان را احاطه می کند، اینان به همین گونه سیر خود را ادامه

ص: ۲۲۵

می دهند، تا وقتی که به دروازه عالم پس از مرگ برسند، آن گاه که خطاب:

[أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ] (۱).

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

و [يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً] (۲).

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

به آنان برسد و سراسر خشیت آنان و ترس ایشان مبدل به حالت امن گردد و با اتصال به مقام حضرت دوست، از احساس نقص همه جانبه خود در آیند.

راستی اولیای الهی نسبت به خود چه نظری دارند؟ آری، انسان که از بسیاری از موجودات برتر است، هر مقدار به فقر و نداری، نیاز و احتیاج و لاشیئیت خود بیشتر آگاه شود، عظمت و بزرگی، جلال و جمال دوست در خانه دلش بیشتر تجلی می کند و هرچه تجلی جمال معشوق در دل عاشق بیشتر شود و عاشق به بزرگی معشوق واقف و به ذلت و حقارت خود در برابر او آگاه گردد، خشیت بیشتری او را می گیرد و با این مرکب روحی به حرکت بیشتری ادامه داده و برای برطرف نمودن ذلت و حقارت خود، با نزدیک کردن خویش به دوست، فعالیت چشمگیرتری می کند.

ص: ۲۲۶

۱-۱ - فصلت (۴۱): ۳۰.

۲-۲ - فجر (۸۹): ۲۷-۲۸.

ریشه خوف

امام صادق علیه السلام علم و آگاهی را ریشه خوف می دانند و این عین واقعیت و حقیقت است؛ زیرا خوف از امور قلبی است و به دست آوردنش اختیاری نیست، بلکه امری است قهری که حصولش با کمک مقدمات اختیاری امکان دارد و بهترین مقدمه یا مؤثرترین عامل برای به دست آوردن خوف و خشیت علم و آگاهی است.

انسان آگاه به مقام حق و عالم به گناه خویش، به طور قطع از خدا می ترسد و به سوی توبه و انابه روی خواهد آورد، عالم به عذاب و جریمه، سعی در ترک گناه می کند، آگاه به نقصان در عبادت، آن هم در برابر خدای بزرگ، به جبران نقص خویش برخواهد خواست و آن کس که به وسیله تعلیم انبیا و مطالعه قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام خدا را شناخته و عظمت حضرتش را یافته و کوچکی و حقارت خود را درک کرده، البته دچار خشیت و ترس می شود. چنانچه خداوند عزیز در قرآن کریم فرموده:

[إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] (۱).

ص: ۲۲۷

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند.

با توجه به این که دانش و علم، آن هم دانش و علم به حق و شئون حضرت او، پایه خوف است، به قسمتی از آیات و روایاتی که در باب علم آمده است اشاره می کنیم. قبل از ورود به بحث لازم است بدانیم که شرافت و برتری علم بستگی به شرافت موضوع آن دارد و چون خداوند عزیز و برنامه هایش اشرف از هر چیزی هستند، علم به او و شؤنش نیز اشرف علوم است. مصداق کامل آیات و روایات علم، علم به حق و برنامه های وابسته به حق است که آگاهی به الله و مسائل مربوط به او ریشه خوف و خشیت و عالی ترین علت برای پاکی و تربیت انسان است.

علم در قرآن

فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱).

چرا از هر جمعیتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

[أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يُرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ] (۲).

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

ص: ۲۲۸

۱-۱) - توبه (۹): ۱۲۲.

۲-۲) - زمر (۳۹): ۹.

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند.

در این آیه تمام آثار بندگی واقعی از پرتو علم و فهم عبد نسبت به خدا و شؤون آن ذات مقدّس است.

[وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْلِيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ] (۱).

نابینا و بینا [کافر و مؤمن]، یکسان نیستند،* و نه تاریکی ها و نه روشنایی،* و نه سایه و نه باد گرم سوزان،* و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند.

امامان پاک شیعه این آیه را این گونه ترجمه کرده اند:

کافر تاریک جان و کوردل، با مؤمن روشن روان و بینا یکسان نیست. زندگی روشن از پرتو هدایت، با حیاتِ آمیخته به کفر و شیطنت یکی نیست. بهره مند از سایه لطف حق، یا قرار گرفته در سایه ایمان به خدا، با افتاده در آتش عصیان و شقاوت مساوی نیست. و زندگی همراه با علم و ایمان و حیات آراسته به دانایی و آگاهی، با حیات آلوده شده به جهل و نادانی برابر نمی باشد.

مگر کسی که به شناخت حق، آگاهی به رسالت انبیا، امامت امامان علیهم السلام و علم به جهان آینده اقدام کرده و از پرتو این معرفت به تمام برنامه های لازم انسانی دست یافته است، با کسی که چون حیوانات همّتی جز آب و علف ندارد یکی است؟

[يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] (۲).

ص: ۲۲۹

۱-۱) - فاطر (۳۵): ۱۹-۲۲.

۲-۲) - مجادله (۵۸): ۱۱.

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

علم در روایات

عَنْ الصِّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَهُ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلَّ النَّاسِ قِيَمَهُ أَقَلُّهُمْ عِلْمًا (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: داناترین مردم کسی است که دانستیهای مردم را به خود اضافه کرده باشد و بالاترین قیمت و ارزش از کسی است که از همه عالم تر باشد و کسی که کمتر می داند ارزش کمتری دارد.

فِي خُطْبِهِ خَطَبَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَ لَا كَثْرَ أَنْفَعٍ مِنَ الْعِلْمِ (۲).

علی علیه السلام پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از خطابه هایش فرمود:

گنجی پر منفعت تر از دانش نیست.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعْلَمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُيَادَارُ سَيِّئَةٍ تَسْبِيحٌ، وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ، وَ هُوَ أُنَيْسٌ فِي الْوَحْشَةِ، وَ صَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ، وَ سِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَ زِينُ الْأَخْيَارِ، يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ قَوْمًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أُمَّةً يَقْتَدِي بِهِمْ، تَزَمَّقُ أَعْمَالُهُمْ، وَ تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خُلَّتِهِمْ، تَمْسِيحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صِدَائِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ

ص: ۲۳۰

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۳، باب ۱، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۲۰، المجلس السادس، حدیث ۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۵، باب ۱، حدیث ۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۰، المجلس الثانی و الخمسون حدیث ۸.

حَيَاةِ الْقُلُوبِ وَ نُورِ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى، وَقُوَّةِ الْأَيْدِيَانِ مِنَ الضَّعْفِ، وَيُنَزِّلُ اللَّهُ حَامِلَهُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ، وَ تَمَنُّهُ مُجَالِسَةَ الْأَخْيَارِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، بِالْعِلْمِ يُطَاعَ اللَّهُ وَ يُعْبَدُ، وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ، وَ بِالْعِلْمِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ وَ بِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ أَمَامُ الْعَقْلِ، وَ الْعَقْلُ تَابِعُهُ، يُلْهِمُهُ اللَّهُ السُّعْدَاءَ وَ يُحَرِّمُهُ الْأَشْقِيَاءَ (۱).

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: دانش را فرا گیرید؛ زیرا یاد گرفتن مسائل لازم، نیکی است، تحقیق و کاوش در علم تسییح و بحث و گفتگوی از آن جهاد است. یاد دادن به کسی که نمی داند صدقه در راه خداست، دانش انیس انسان، به هنگام وحشت و رفیق آدمی به وقت تنهایی است. علم اسلحه انسان علیه دشمنان و زینت دوستان است.

خدا به وسیله دانش، گروهی را به مقامات عالی رسانده و آنان را در برنامه های خیر، پیشوای دیگران قرار می دهد. اعمال دانشمندان مورد نظر دیگران است و آثار آگاهان قابل پیروی است. ملائکه در دوستی با دانشمندان راغبند و وقتی عالمان به نماز می ایستند، ملائکه بال و پر خود را به بدن آنان می کشند؛ زیرا دانش حیات دل هاست. برای اجرای دستورهای حق علم، مایه روشنی دیدگان دل از کوری است و قدرت بدنها از ضعف و ناتوانی در عمل است. خدا دانشمندان را در جایگاه ابرار و نیکان بندگانش قرار می دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با خوبان را به آنان عطا می نماید. آری، در سایه دانش، خدا اطاعت و عبادت می شود و از برکت علم خدای بزرگ شناخته شده و انسان به توحید واقعی می رسد. از منافع علم صله رحم است و به واسطه آن

ص: ۲۳۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۶، باب ۱، حدیث ۷؛ تحف العقول: ۲۸، ذکره صلی الله علیه و آله العلم و العقل و الجهل.

آدمی حلال و حرام خدا را خواهد شناخت. دانش، رهبر عقل است و خرد در تصحیح برنامه هایش تابع علم است. این علم تنها نصیب اهل سعادت است و مردم شقی از آن بهره ای ندارند.

این روایت یکی از بهترین روایات باب علم است. در این روایت نشان داده شده است که درجات روحی و عملی انسان بستگی به علم دارد. شریف ترین علوم علم به الله، علم به آخرت، علم به حلال و حرام است. علمی که آدمی را با ویژگی های هستی آشنا می کند و چون نردبان ترقی انسان به سوی کمالات واقعی است.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ وَ أَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ (۱).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: بهترین عبادت فهم و برترین دین پاکدامنی است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يَغْدُو فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَيَرْوِحُ إِلَّا خَاضَ الرَّحْمَهُ خَوْضًا (۲).

بنده ای شب و روز در به دست آوردن دانش حرکت نمی کند، مگر این که در رحمت الهی خود را غرق می کند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک نفر دانای به اسلام، وجودش برای ابلیس از هزار عابد سنگین تر است.

ص: ۲۳۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۷، باب ۱، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۳۵۸/۲۰، باب ۳۱- وجوب العفه و الورع، حدیث ۲۵۸۲۶.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۷۴، باب ۱، حدیث ۳۹؛ ثواب الاعمال: ۱۳۱، ثواب طالب العلم.

۳- ۳) - الأملی، شیخ طوسی: ۳۶۶، المجلس الثالث عشر، حدیث ۷۷۴-۲۵؛ الاحتجاج: ۱/۱۷، فصل، فی ذکر طرف مما امر الله.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ (۱).

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند برای کسی که خیر بخواهد او را دانای در دین می کند.

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يَضْبِرْ عَلَيَّ ذُلًّا تَعَلَّمَ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَدًا (۲).

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یک ساعت سختی یادگیری را تحمل نکند، برای همیشه در بدبختی جهل بماند.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّخِصُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ كَمِّ مِنْ مُؤْمِنٍ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَلَا يَزُجَعُ إِلَّا مَغْفُورًا (۳).

کسی که برای فراگیری دانش عزیمت کند، همانند مجاهد در راه خداست. به دست آوردن دانش بر هر مسلمانی واجب است، چه بسیار مؤمنی که برای یادگیری دانش از خانه درآید، برنگردد مگر این که مورد بخشش حق قرار گیرد.

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا عِلْمَ كَالْتَفَكْرِ وَ لَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ (۴).

و نیز آن حضرت فرمود: دانشی به مانند اندیشه در امور نیست و شرفی برای انسان بالاتر از علم نیست.

ص: ۲۳۳

۱- ۱) -عوالی الآلی: ۸۱/۱، الفصل الخامس، حدیث ۱؛ دعائم الاسلام: ۸۱/۱، ذکر امر غائب فی العلم.

۲- ۲) -بحار الأنوار: ۱۷۷/۱، حدیث ۵۰.

۳- ۳) -بحار الأنوار: ۱۷۹/۱، باب ۱، حدیث ۶۲؛ روضه الواعظین: ۱۰/۱، باب الکلام فی ماهیه العلوم.

۴- ۴) -نهج البلاغه: حکمت ۱۱۳؛ بحار الأنوار: ۱۷۹/۱، باب ۱، حدیث ۶۳.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ تَمَنُّنُ نَفْسِكَ، فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَادِّبِكَ يَزِيدُ فِي تَمَنُّكَ وَقَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ تَحْسُنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ وَبِالْحِدْمَةِ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وَلايَتَهُ وَقُرْبَهُ، فَأَقْبِلِ النَّصِيحَةَ كَيْ تَنْجُوَ مِنَ الْعَذَابِ (١).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مؤمن! این دانش و ادب قیمت وجود توست، هر اندازه به دانش و ادب اضافه شود، به قیمت و ارزش اضافه می گردد. به کمک علم، به پروردگارت راه می یابی و به ادب نیکو خدمت حق را به جای آوری و به ادب در خدمت، عبد لایق ولایت و قرب حق می گردد. پس این نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی برهی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجَهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ (٢).
امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: خواهنده علم، بین مردم نادان، همانند زنده در میان مردگان است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا]

، ثُمَّ قَالَ:

إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لِحَمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ (٣).

امام علی علیه السلام می فرماید: نزدیک ترین مردم به انبیا آگاه ترین آنان به فرامین

ص: ۲۳۴

۱- ۱) - روضه الواعظین: ۱/۱۱، باب الکلام فی ماهیه العلم؛ مشکاه الأنوار: ۱۳۵، الفصل الثامن فی العلم.

۲- ۲) - الأملی، شیخ طوسی: ۵۷۷، مجلس الرابع و العشر، حدیث ۱۱۹۱-۵.

۳- ۳) - نهج البلاغه: حکمت ۹۶.

و قوانین و برنامه های آنها است. سپس این آیه را تلاوت کرد: [نزدیک ترین مردم به ابراهیم، تابعین او هستند و این پیامبر و مردم مؤمن اند که به خاطر شناخت و عمل، نزدیک ترین مردم به ابراهیم اند] سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند گرچه هیچ گونه خویشاوندی با پیامبر نداشته باشد و دشمن پیامبر کسی است که از برنامه های خدا سرپیچی کند گرچه با پیامبر خویشاوند باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ نَهَارَهُ الْقَائِمِ لَيْلَهُ وَإِنَّ أَبَا مَنْ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَبُو قُبَيْسٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که طالب علم است مانند کسی است که روزش به روزه و شبش به عبادت بگذرد، فراگیری یک رشته علم برای انسان بهتر است از این که به اندازه کوه «ابو قبیس» در راه خدا طلا انفاق کند.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود: اگر در حال اندوختن دانش مرگ کسی برسد، دانشی که برای زنده کردن اسلام فرا می گرفت، بین او و بین انبیا در بهشت یک درجه تفاوت است.

دقت در آیات و روایات باب علم نشان می دهد که منظور از علم در درجه اول «علم دین» است؛ چنانچه در بعضی از آیات و روایات به طور صریح به آن اشاره

ص: ۲۳۵

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۸۴.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۸۴.

شده و این علم است که انسان را در درجهٔ عارفان، عاملان، متقیان، خاشعان و خائفان قرار می دهد و با توجه به این علم است که انسان علاوه بر آگاهی به حلال و حرام و قوانین و مقررات الهی، حضرت حق را شناخته، به عظمت و بزرگی او پی می برد و نیز خود را شناخته و کوچکی اش را در برابر بزرگی حق می یابد و برای جبران کوچکی اش که سخت او را به وحشت می اندازد، اقدام به بهترین عبادت برای رسیدن به مقام قرب کرده، تا در آن مقام به جبران نقص و نیازمندی و ذلت و حقارت خویش نایل آید.

هم چنین به سبب این علم، به عاقبت اعمال نیک آگاه شده و در پی انجام هر کار نیکی برمی آید و از نتایج اعمال بد مطلع شده و از هر گونه بدی اجتناب کرده، یا برای جبران بدی های گذشته اش به توبه آراسته می گردد. چنین شخصی که به این علم می رسد از خوف گناه و نتیجه اش همیشه نگران و اشک ریزان است و برای ترس از کوچکی اش در برابر خداوند دچار خشیت شده و متوسل به عبادت و جهاد و هر کوششی در راه خدا می گردد. او از این راه وجودش همانند وجود انبیا منبع خیر و برکت می شود. و به همین خاطر است که حضرت صادق علیه السلام هر گونه خوف مثبتی را نتیجه این علم دانسته و می فرماید: **فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ**.

امید به خدا

دومین اصلی که زندگی عارفان بر محور آن می چرخد، «امید» است. امید به لطف حق. امید به رحمت دوست. امید به عنایت او. امید به خداوندی که بدون درخواست از او، انسان را از فیض وجود بهره مند نمود و از ابتدای تکوین نطفه، تا بیرون رفتن از دنیا، در همه شئون حیات، آدمی را غرق در نعمت و لطف و عنایت خود فرموده است.

امید انسان به حضرت دوست، میوه یقین او به واقعیت هایی است که از خداوند مهربان نسبت به انسان صادر شده است. و این امید یکی از بهترین سرمایه های معنوی است که با کمک آن، انسان به کمالاتی که ما فوق تصور است می رسد.

امید شیرین ترین میوه ای است که قلب انسان چشیده و برترین سرمایه ای است که آدمی به وسیله آن سودمندترین تجارت را انجام داده است.

برای به دست آوردن یقینی که سازنده امید است باید سه حقیقت را در نظر گرفت:

۱- رفتار خداوند با انسان.

۲- برخورد حضرت حق با گنهکاران پشیمان.

۳-توجه به آیات و روایاتی که درباره امید رسیده است.

در مسئله رفتار خداوند با انسان که چگونه از باب لطف و محبتش او را آفریده و چه اسراری در آفرینش او به کار برده و چه نعمت هایی بدون این که مستحق باشد به او ارزانی داشته هزاران کتاب نگاشته شده است. در حالی که این همه کتاب هرگز نتوانسته حتی گوشه ای از محبت های آن وجود مقدس را نسبت به انسان بازگو کند.

چگونه می توان در چند صفحه محدود و با فکری ناقص و نارسا عنایت او را نسبت به بندگان بازگو کرد!

سفارش های امام صادق علیه السلام به مفضل

در اینجا به خلاصه ای از فرمایش امام صادق علیه السلام که نشانگر لطف خدای متعال به بندگان است و آن حضرت برای «مفضل» بیان کرده اند اشاره می کنیم تا پس از مطالعه این سطور، از خواب غفلت بیدار شده، و آن همه ابر تیره را از روی چهره آن همه محبت آن حضرت کنار زده و چراغ پر نور امید در دل هایمان روشن گردد.

و این امید باعث می شود به دامن رحمتش در آویخته و به سوی مقام قرب جنابش به پرواز آییم.

ای مفضل! اول عبرتها تدبیری است که، حق تعالی در رحم مادر درباره جنین مبذول می دارد، در حالی که او پنهان است در سه ظلمت یعنی تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی بیچه دان. هنگامی که در طلب غذایی، دفع اذیتی و بلایی و یا جلب منفعتی و دفع مضرّتی چاره ای ندارد؛ پس به سوی او از خون حیض، آن مقدار که غذای او شود، جاری می شود. چنانچه آب غذا می شود و پیوسته این غذا به او می رسد تا خلقتش تمام می شود و بدنش مستحکم، پوستش برای تحمل فشار هوا آماده و آن چنان قدرت می گیرد که از سردی و گرمی در امان بماند.

چشمان او قدرت دیدن روشنایی را پیدا می کند. در این حال مادرش را درد زاییدن می گیرد تا طفل متولد گردد. چون از تنگنای رَجَم به میدان جهان درآید و به نوع دیگر از غذا محتاج باشد، مدبّر حقیقی، همان خون کثیف را که در رحم مادر غذای او بود به شیر لطیف مبدّل گرداند و کسوت گلگون خون را از او کنده، لباس سفید شیر بر او می پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش را تبدیل کند؛ زیرا در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق تر است و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می شود، به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیاست و به الهام الهی زبان بیرون می آورد و لبها را می جنباند و طالب غذا می شود و در آن وقت دو پستان مادر، برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر زمان احتیاج پیدا کند برایش مهیا باشد.

تا زمانی که بدنش تر و تازه و نازک و دستگاه گوارشش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ را ندارد، به این شیر اکتفا می کند و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی تر شد و احتیاج به غذای غلیظ پیدا کرد، تا بدنش بدان وسیله محکم شود و اعضایش قوت بگیرد، از برایش دندان هایی که چون آسیاهای خرد کننده است روییده می شود تا با آن غذا را بجود و فرو بردنش آسان گردد. بر این احوال رشد می کند تا به سن بلوغ برسد. هنگام بلوغ اگر مرد است به روی او موی می رویاند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است و اگر زن باشد رویش را از موی پاک می نماید تا حسن و طراوتش باقی مانده و موجب میل مردان به سوی او گردد.

به زبان مزه های مختلف را می چشد و میان آنها فرق می گذارد که کدام تلخ و کدام شیرین و کدام ترش و کدام شور و کدام گندیده و پاکیزه است.

زبان ابزاری است برای فرو دادن طعام و آب و دندانها شکل دهنده لب ها است که از درون دهان حافظ لبهاست تا سست نشوند و نیاویزند. برای هر یک از

عضوهای بدن انسان فایده های زیادی است.

پلک را بین که برای چشم به منزله پرده است. هر وقت بخواهند بیاویزند و هرگاه لازم باشد بالا روند و دیده را در میان گودالی قرار داده و به وسیله پلک و موهای ویژه آن را در بند حفاظت کشیده است.

دل را میان سینه قرار داده و پنهان نموده و پیراهنی که به منزله پرده ای برای دل است به روی آن کشانده و دنده ها را حافظ آن گردانیده و گوشت و پوست را روی آن دنده ها قرار داده است، تا دل از عوارض خارجی محفوظ بماند.

تأمل کن در آب دهن و منفعتی که در آن است، حق تعالی مقرر فرموده همیشه جاری باشد که دهان و گلو را رطوبت دهد؛ زیرا بدون این رطوبت دهان و زبان و گلو فاسد می شد و اگر این آب نبود، غذا گوارا نمی شد. این رطوبت به منزله مرکبی است که غذا را به معده می رساند. هم چنین این رطوبت به زهره می رسد و موجب سلامت حال انسان می شود (۱).

آن گاه حضرت به بسیاری دگر از نعمت های مادی و معنوی که از جانب حق به انسان عطا شده است اشاره می فرماید و از انسان دعوت می کند که در برابر این همه لطف و نعمت، فرمانبر آن وجود مقدس باشد.

آیا این همه نعمت که شبانه روز در برابر دیدگان ماست که اگر یکی از آنها نبود انسان دچار مشکلات غیر قابل حل می شد در حالی که خدای متعال همه را از راه لطف و محبت به آدمی عنایت کرده است بدون درخواست و خواهش و اصراری، سازنده یقین در عمق جان و دل انسان نسبت به کرم و عنایت خدا به آدمی نیست؟!

از هنگامی که بشر نطفه ای در سلب پدر بود، تا به امروز که غرق در انواع

ص: ۲۴۰

نعمت های غیر قابل شمارش است، دایم مورد احسان بوده و این احسان حتمی و حسی است که دلیل و راهنمای انسان به سوی «امید» است. و این که با وجود چنین خدای کریم و رحیمی که در همه امور به خصوص در مسئله قبول توبه و عذر و این که تنها حضرت اوست که از باب لطف و کرمش تمام کمبودها را جبران می کند باید به جنابش امید داشت و از یأس و نومیدی که طبق آیات سوره یوسف (۱) کفر محض است، پرهیز کرد.

البته تذکر یک نکته بسیار مهم در اینجا ضروری است و آن این است که کسی باید به حضرت حق امید ببندد که فرمان او را اجرا کرده و می کند و برای آینده و آخرتش بذر عمل بکارد و در برابر گناهان انجام گرفته به سلاح توبه مسلح شود، و گرنه از نظر قرآن و سنت، امید انسان به مزد و بخشش پروردگار، بدون عمل و منهای جبران گناه، امید بیجایی است.

کشاورزی که زمین در اختیار دارد و در فصل پاییز، زمین را از سنگ و خار و خاشاک پاک نکرده و آن را شخم نزده و فعالیتهای لازم را انجام نداده و هیچ گونه بذری در آن نکاشته است، اگر امید برچیدن محصول از آن زمین داشته باشد، این امید از کمال جهل و بی خردی است. چنین امیدی به خدا نه این که از نظر اسلام امید نیست؛ بلکه امتیث از مکر الله است که از گناهان کبیره و علت عذاب در روز قیامت است.

انسان زمانی که ساز و برگ جنگ با دشمن درونی و بیرونی را مهیا کرده و به میدان درآمده باشد باید، امید به پیروزی داشته و یقین کند که حق تعالی او را یاری می دهد.

ص: ۲۴۱

انسان وقتی که تمام واجبات حق را ادا نموده و از گناهان پرهیز کرده باشد، باید، امید به لطف و محبت حق داشته و به انتظار مزد و اجر و ثواب سرشار، باشد.

انسان وقتی که نسبت به هر گناهی توبه مخصوص آن گناه را انجام داده باشد، باید، امید به بخشش و مغفرت و قبول عذر داشته باشد.

اگر امید بعد از عمل و یا توبه نباشد، امید نیست و بدون زحمت و اجرای دستورهای دوست و کناره گیری از محرّمات، نباید امید داشت. چنان که آیات قرآن و روایات و اخبار به طور صریح بیانگر این واقعیت است که در بخشهای بعد ذکر خواهیم کرد.

آری، با تماشای الطاف حق، یقین به لطف و عنایت دوست به دست می آید یقین نیز عامل ایجاد امید است که روزی انسان مستحق هیچ لطفی نبود و از خداوند طلبی نداشت و طفل بیچاره و ناتوان، یا انسان تهیدست و ضعیفی بود؛ اما این همه محبت و لطف در حق او شد. آری، امروز که به دستور خدا این همه خود را در رنج عبادت و اطاعت قرار می دهد و برای ارتکاب یک گناه این همه بیداری شب کشیده و ناله و انابه دارد. چگونه امید به مزد عمل و بخشش و مغفرت گناه نداشته باشد؟!

روزی که عمل و توبه از او نمی خواست، این همه او را در احسان و نعمت غرق کرد، امروز که از او مزد، ثواب، بهشت و دور شدن از عذاب جهنّم را با عمل و توبه طلب می کند، چگونه در برابر فرمان بری مزد ندهد و در مقابل توبه، آدمی را غرق در رحمت و مغفرت نکند؟! پس امید همراه عمل صحیح است. چنانچه به موسی خطاب می کند:

مَا أَقَلَّ حَيَاءَ مَنْ يَطْمَعُ فِي جَنَّتِي بغيرِ عَمَلٍ يَا مُوسَى كَيْفَ أُجَوِّدُ بِرَحْمَتِي عَلَى مَنْ

چه کم حیاست کسی که بدون عمل طمع در بهشت دارد. ای موسی! چگونه رحمتم را با کسی که در اطاعت من بنخل ورزیده معامله کنم.

خدا و گنه کاران پشیمان

اشاره

راستی چه قدر عجیب است و چه لطف و کرامتی است، کسی که همه عمر را به کفر و روگردانی از حق گذرانده و لحظه ای یاد خدا نبوده و عملی برابر با خواسته الهی از او سر نزده، به محض برخورد با هدایت و قبول ایمان، تمام گذشته او به احترام این ارتباط آمرزیده شده و مورد عنایت حق قرار می گیرد. به طوری که اگر در حال ایمان آوردن بمیرد اهل بهشت است؟! آه راستی چگونه به چنین خدایی نباید امید بست؟

در آثار اسلامی آمده است:

حضرت ابراهیم علیه السلام آتش پرستی را به مهمانی دعوت کرد. هنگام خوردن غذا به او فرمود: اگر مسلمان شوی در غذا مهمان من خواهی بود. آن مرد گبر از جا برخاست و از خانه ابراهیم بیرون رفت. خطاب رسید: ابراهیم! غذایش ندادی مگر به شرط تغییر مذهبش اما من هفتاد سال است او را با کفرش روزی می دهم.

ابراهیم به دنبال او رفت و وی را به خانه آورد و برایش سفره طعام حاضر کرد، گبر به ابراهیم گفت: چرا از شرط خود پشیمان شدی؟ ابراهیم داستان حضرت حق را برای او گفت. آتش پرست فریاد برآورد: این گونه خداوند مهربان با من معامله

ص: ۲۴۳

می کند؟ ابراهیم! اسلام را به من تعلیم کن، سپس قبل از خوردن غذا به خاطر آن لطف و عنایت حق مسلمان شد (۱).

عارف بزرگ مرحوم نراقی در کتاب ارزشمند «طاق‌دیس» سلوک حق را نسبت به یکی از گنهکاران در زمان موسی چنین بیان می‌کند:

دید موسی کافری اندر رهی *** پیره گبری کافری و گمرهی

گفت ای موسی از این ره تا کجا *** می روی و با که داری مدعا

گفت موسی می روم تا کوه طور *** می روم تا لجه یی دریای نور

می روم تا راز گویم با خدا *** عذر خواهم از گناهان شما

گفت ای موسی توانی یک پیام *** با خدای خود ز من گویی تمام

گفت موسی هان پیامت چیست او *** گفت از من با خدای خود بگو

که فلان گوید که چندین گیر و دار *** هست من را از خدایی تو عار

گر تو روزی می دهی هرگز مده *** من نخواهم روزی ات منت منه

زین سخن آمد دل موسی بجوش *** گفت با خود تا چه گوید حق خموش

شد روان تا طور با حق راز گفت *** راز با یزدان بی انباز گفت

اندر آن خلوت به جز او کس ندید *** با خدا بس رازها گفت و شنید

چون که فارغ شد در آن خلوت ز راز *** خواست تا گردد به سوی شهر باز

شرمش آمد از پیام آن عنود *** دم زند از آنچه از او بشنیده بود

گفت حق گو آن پیام بنده ام *** گفت موسی من از آن شرمنده ام

شرم دارم تا بگویم این پیام *** چون تو دانایی همه دانی تمام

گو از من رو بر آن تندخو *** پس ز من او را سلامی باز گو

پس بگو گفتت خدای دل خراش***گر ترا عار است ز ما عار باش
ما نداریم از تو عار و ننگ نیز***نیست ما را با تو خشم و جنگ نیز
گر نمی خواهی تو ما را گو خواه***ما ترا خواهیم با صد عز و جاه
روزی ات را گر نخواهی من دهم***روزی ات از سفره فضل و کرم
گر نداری منت روزی ز من***من ترا روزی رسانم بی منن
فیض من عام است فضل من عمیم***لطف من بی انتها جودم قدیم
خلق طفلانند و باشد فیض او***دایه ای بس مهربان و نیک خو
چون که موسی بازگشت از کوه طور***طور نی بل قلزم ذخار نور
گفت کافر با کلیم اندر ایاب***گو پیامم را اگر داری جواب
گفت موسی آنچه حق فرموده بود***زنگ کفر از خاطر کافر زدود
جان او آینه پر زنگ بود***آن جوابش صیقل خوش رنگ بود
بود گمراهی ز راه افتاده بس***آن جوابش بود آواز جرس
سر به زیر افکند و لختی شرمگین***آستین بر چشم و چشمش بر زمین
سر بر آورد آنگهی با چشم تر***با لب خشک و درون پر شرر
گفت با موسی که جانم سوختی***آتش اندر جان من فروختی
من چه گفتم ای که روی من سیاه***وا حیاه ای خدا واخجلتاه
موسیا ایمان بر من عرضه کن***کودکم من بر دهانم نه سُخن
موسیا ایمان مرا بر یاد ده***ای خدا پس جان من بر باد ده

موسی او را یک سخن تعلیم کرد*** آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای صفایی هان و هان تا چند صبر*** یاد گیر ایمان خود زان پیر گبر

گرچه گفتار تو ایمان پرور است*** هم سخن هایت همه نغز تر است

ریزد از نطقت مسلمانی همه*** هست گفتار تو سلمانی همه

لیک زاعمال تو دارد عار و ننگ*** کافر بتخانه ترسای فرنگ

اثر شوم خودپسندی

مردی در بنی اسرائیل چهل سال کارش دزدی بود. روزی عیسی با عابدی از عباد بنی اسرائیل که از یاران و ملازمان بود بر او گذشت در حالی که عابد پشت سر عیسی در حرکت بود، دزد پیش خود گفت: این پیامبر خداست و در کنار او یکی از حواریین است، اگر من هم با آنان حرکت کنم نفر سوم آنها خواهم شد، پس به دنبال آنان به راه افتاد، می خواست به دوست عیسی نزدیک شود؛ اما سخت خودش را خوار شمرد و گفت: من کجا و او کجا. آن حواری با مشاهده آن مرد با خود گفت: شخصیتی مثل من نباید با او در حرکت باشد پس او را عقب انداخت و خود در کنار عیسی قرار گرفت. مرد دزد در حرکتش تنها شد، خداوند به عیسی وحی کرد: به هر دو نفر اینان بگو اعمال خود را از سر بگیرند، اما حواری به خاطر عجبی که کرد، اعمالش حبط شد و اما دیگری را به خاطر خوار شمردن نفسش بخشیدم. عیسی این واقعه را به هر دو گفت و دزد را با خود همراه کرد. او نیز با جبران گذشته خود، از اصحاب و یاران عیسی شد (۱).

ص: ۲۴۶

مردی که در شراب خواری افراط داشت، روزی دوستان شراب خوار را دعوت کرد و برای عیش و نوش بیشتر، چهار درهم به غلام خود داد و گفت: با این مبلغ مقداری میوه بخر. غلام در حال عبور به درب خانه «منصور بن عمار» رسید.

منصور برای نیازمندی مستحق، پول طلب می کرد و می گفت: هر کس به این فقیر چهار درهم بدهد، برایش چهار برنامه از خدا می طلبم، غلام هر چهار درهم را به آن مستحق داد. منصور به غلام گفت: چه می خواهی؟ گفت: اربابی دارم، علاقه مندم از دست او رها شوم. دیگر این که خداوند مالی روزی من کند تا با او زندگی خود را اداره کنم. سوم این که خداوند ارباب معصیت کار مرا ببخشد. چهارم پروردگار بزرگ من و ارباب من و تو و این قوم را مورد رحمت خود قرار دهد.

منصور هر چهار برنامه را از خدای مهربان درخواست کرد وقتی غلام به منزل اربابش بازگشت، ارباب به او گفت: چرا دیر آمدی؟ داستان را گفت، مولایش پرسید: به چه دعا می کردی؟ گفت: اول آزادی خود را خواستم، ارباب گفت: در راه خدا آزادی. گفت: دوم برای خود مالی خواستم تا با آن زندگی خود را اداره کنم، ارباب گفت: چهار هزار درهم از مال من برای تو. گفت: سوم خواستم خدا از سر تقصیرات تو بگذرد و توفیق توبه به تو عنایت کند، ارباب گفت: توبه کردم.

چهارم: خواستم من و تو و منصور بن عمار و مردم را بیامزد، مولایش گفت: آه که من مستحق این برنامه چهارم نیستم. چون شب رسید و به بستر خواب رفت در خواب شنید گوینده ای می گوید: ای مرد! آنچه وظیفه تو بود انجام دادی، آیا در وجود من که خدای مهربان هستم می بینی آنچه مربوط به خدایی من است انجام

ندهم؟ من تو را و غلامت، منصور بن عمار و مردم را بخشیدم (۱).

نباش کفن دزد

«معمّر» از «زُهير» روایت کند:

روزی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که می گریست به محضر آن جناب آمد، شدت گریه او به حدی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: جوانی بر در ایستاده و چنان گریه می کند که مرا نیز به گریه درآورده است. فرمود: او را به نزد من آورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: از گناه خود و خشم الهی می ترسم، فرمود: موخدی یا مشرک؟ عرض کرد: موخد، فرمود: گریه مکن که خداوند تو را می آمرزد، اگر چه گناهانت همانند هفت آسمان و هفت زمین باشد؟!

عرض کرد: گناه من از آن عظیم تر است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد، سپس فرمود: مگر گناهت چیست؟ عرض کرد: از آن شرمنده ام؛ زیرا از عرش عظیم تر و از کرسی سنگین تر است؟! فرمود: گناه تو بزرگتر است یا خدا؟ عرضه داشت: خدا، فرمود: ای جوان! خدای عظیم گناه بزرگ را می آمرزد، این چه گناهی است که تو را به نومیدی کشانده است؟ گفت: نباش بوم و هفت سال گور مردگان را می شکافتم و کفن آنان را می ربودم، روزی دختری از انصار مُرد، من گورش را شکافته و کفنش را باز کردم سپس شهوت به من غلبه کرد و بر آن گناه بزرگ واداشتم، پس از انجام گناه گویی ندایی شنیدم که می گفت: ای

ص: ۲۴۸

جوان! وای بر تو، از حساب روز قیامت اندیشه نکردی که مرا برهنه گذاشتی و این رسوایی به من نمودی؟ پیش خدا و رسول اسلام صلی الله علیه و آله چه خواهی گفت؟ چون نبی اکرم صلی الله علیه و آله این موضوع را شنید فرمود: این فاسق را بیرون کنید که کسی به دوزخ نزدیکتر از او نیست. آن جوان از مسجد بیرون آمد و روی به بیابان نهاد و روز و شب زاری کرد. یک روز عرضه داشت: الهی به حق پیامبران برگزیده ات توبه مرا بپذیر و از من درگذر. اگر توبه من قبول است آن را به رسالت خبر ده و آما آتشی در من انداز تا نابود شوم. جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خدای متعال می فرماید: من توبه آن جوان را قبول کردم و از جمیع گناهان او گذشتم. او را بطلب و آتش سینه او را خاموش کن و مرهم مغفرت بر جراحتش بگذار (۱).

کنهکار امیدوار

روایت است:

در ایام «مالک بن دینار» مردی بود که تمام عمر خود را در خرابات به سر برده و روی به خیر نیاورد و اندیشه نیکی بر او نگذشت. نیکان روزگار از او حذر کردند، تا وقتی که فرشته مرگ دست مطالبه به دامن عمرش دراز کرد. او چون دریافت وقت مرگ فرا رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد، نقطه امیدی در آن ندید. به جویبار عمر نگریست شاخی که دست امید بر آن توان زد نیافت، آهی از عمق جان کشید و به سوی رب الارباب روی کرد و گفت:

«يا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ارْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» (۲).

این را گفت و جان داد.

اهل شهر به مرگ او شادی کردند و بر جنازه او به شادی گذشتند، او را به بیرون

ص: ۲۴۹

۱- ۱) - منهج الصادقین: ۱۰۹/۸.

۲- ۲) - ای آنکه دنیا و آخرت از آن اوست رحم کن بر کسی که دنیا و آخرت از آن او نیست.

شهر برده به مزبله انداختند و خاک و خاشاک بر جنازه اش ریختند.

مالک بن دینار را در خواب گفتند: فلانی در گذشته و به مزبله اش افکنده اند، برخیز او را از آنجا بردار غسل بده و در مقبره نیکان دفن کن. گفت: پروردگارا! او در میان خلق به بدکاری معروف بود؛ مگر چه چیز به درگاه کبریای تو آورده که سزای چنین کرامتی شده است؟

جواب آمد: چون به حالت جان دادن رسید که نامه عمل خود را نظر کرد و چون همه را خطا دید، مُفلسانه به درگاه ما نالید و عاجزانه به بارگاه ما نظر کرد، چون دست بر دامن فضل ما زد، بر دردمندی او رحم کردیم و چنان او را بخشیدیم که انگار گناهی نداشته بود، از عذاب نجاتش دادیم و به نعمت های پایدارش رساندیم، کدام درد زده به درگاه ما نالید که او را شفا ندادیم؟ و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادکامی بر او نپوشانیم؟! (۱)

توبه «وحشی»

در «مجمع البیان» (۲) در ذیل آیه:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] (۳)

مسلماً خدا این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

ص: ۲۵۰

۱- ۱) - منهج الصادقین: ۱۰۰/۸.

۲- ۲) - ترجمه تفسیر مجمع البیان: ۱۷۷/۵.

۳- ۳) - نساء: (۴): ۴۸.

آمده است:

وحشی و یارانش پس از به شهادت رساندن «حمزه» عموی پیامبر به مکه فرار کردند، سرانجام از عمل خود پشیمان شدند، نامه ای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشتند که ما بر کرده خود پشیمانیم و علاقه مندیم به آیین اسلام رو کنیم؛ ولی یکی از آیات قرآن مانع ماست آنجا که می فرماید:

[وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ] (۱).

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند، و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند.

چون ما مرتکب گناه شرک و قتل و زنا شده ایم، امید به رحمت نداریم.

در جواب نامه وحشی این آیه نازل شد:

[إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ] (۲).

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را مأمور کرد تا به مکه رفته و این آیه را برای وحشی و یارانش بخواند. پس از آن که از آیه مورد نظر با خبر شدند گفتند: این شرطی شدید و تکلیفی دشوار است، ما می ترسیم از عمل کننده های این آیه نشویم.

حق تعالی این آیه را فرستاد:

ص: ۲۵۱

۱-۱) - فرقان (۲۵): ۶۸.

۲-۲) - فرقان (۲۵): ۷۰.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] (۱).

مسلماً خدا این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد گفتند: می ترسیم از گروه [لِمَنْ يَشَاءُ] (برای کسی که بخواهد) نباشیم.

در این هنگام این آیه نازل شد:

[قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] (۲).

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حکایت سه مرد گنهگار در قرآن

در ذیل آیه شریفه:

[وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ] (۳).

و [نیز رحمتش] شامل حال آن سه نفری [بود] که [با بهانه تراشی واهی از شرکت در جنگ] بازمانده بودند [و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان

ص: ۲۵۲

۱- ۱) - نساء (۴): ۴۸.

۲- ۲) - زمر (۳۹): ۵۳.

۳- ۳) - توبه (۹): ۱۱۸.

قطع رابطه کردند] تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی اش بر آنان تنگ شد و [از شدت غصه، اندوه و عذاب وجدان] دل هایشان هم در تنگی و مضیقه قرار گرفت، و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛ زیرا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

در شأن نزول این آیه داستان سه نفر متخلف از جهاد را می خوانیم که از عمل بسیار بد خود سخت پشیمان شدند و خدای مهربان پس از توبه و انابه، از کردار زشت آنان درگذشت.

آن سه نفر از مردم مدینه و از طایفه انصار به نامهای: کعب بن مالک، فزاره بن ربیع و هلال بن امیه بودند.

داستان آنان با کمی اختلاف که در بعضی از تفاسیر دیده می شود بدین قرار است:

جنگی به نام «تبوک» برای مسلمانان پیش آمد. در آن جنگ به مسلمانان خیلی سخت گذشت و به فرموده قرآن در آیه ۱۱۹ سوره توبه برای مسلمانان ساعت عسرت و هنگامه سختی بود، جابر بن عبد الله می گوید:

ما در این جنگ گرفتار سه نوع سختی شدیم، سختی زاد و توشه، کمبود آب، گرسنگی و تشنگی چهارپایان و پیاده ماندن مردم. رهبر اسلام به فرمان خداوند از مردم برای شرکت در آن جهاد مقدس دعوت کرد. منافقان و در مدینه و اطراف آن مشغول تبلیغات سوء شدند و برای سست کردن اراده مسلمانان از شرکت در جنگ، به فعالیت پرداختند و گفتند: این چه بساطی است که هر ماه و هر هفته باید به جهاد رفت و مال و جان به هدر داد، این چه آیینی است که ما را از زندگی

بازداشته و راحتی را از ما سلب کرده است. تبلیغات آنان در عده ای از مردم اثر گذاشت و ایشان بدون عذر شرعی از شرکت در آن جهاد مقدس خودداری کردند.

و اگر پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله با تبلیغات غلط آنان و خودداری آن سه چهره مشهور مبارزه نمی کرد در آینده، سنت ناپسندی گذاشته می شد و هر کسی به کمترین بهانه ای از شرکت در جنگ فرار می کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جهاد، مورد استقبال مردمی که از شرکت در جهاد معذور بودند قرار گرفت. آن سه نفر هم که به بهانه جمع کردن میوه و انجام کارهای عقب افتاده، در واقع به خاطر سستی و تنبلی در جهاد شرکت نداشتند به استقبال آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور اکید دادند که احدی از مسلمانان حق معاشرت و رفت و آمد با آنان را ندارد!؟

تمام مردم مدینه علیه آنان بسیج شدند. فروشندگان به آنان جنس نفروختند، معاشران از معاشرت با آنان پرهیز کردند، دوستان نسبت به آنان آهنگ جدایی زدند، زن و فرزند نیز از ایشان روی گرداندند. حتی زنان آنان به مسجد آمدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: چنانچه خداوند به ما اجازه معاشرت با آنان را نمی دهد، ما را طلاق بگویید. پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت به جدایی ندادند، ولی فرمودند:

ترک معاشرت را نسبت به آنان ادامه دهید.

راستی زمین با همه وسعتش بر آنان تنگ شد و از این بی توجهی جانشان به لب آمد.

آری، آنان گناهی بزرگ مرتکب شده بودند، گناه تخلف از فرمان حق و خودداری از شرکت در جهاد با کفر.

چون وضع را بدین صورت دیدند، از شهر و دیار دست کشیده و رهسپار بیابان شدند. چهل شبانه روز گریستند و در آن مدت همسرانشان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله

وسائل لازم را برای آنان می بردند. پس از آن همه گریه و زاری و عذر آوردن به پیشگاه حق، خبری از عفو و مغفرت نشنیدند. «کعب» دو رفیق خود را صدا زد و گفت: علت عدم پذیرش توبه ما دوستی ما با یکدیگر است حال که همه از ما بریده اند بیایید ما هم از یکدیگر کناره گرفته و هریک به بدبختی و روسیاهی خود در پیشگاه حق بنالیم. بدین گونه عمل کردند.

سرانجام خدای مهربان آیه ۱۱۸ سوره توبه را نازل نمود پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله مردم را مأمور بازگرداندن آنان کرد و خود، در جلوی مسجد به انتظار آنان قرار گرفت. مردم با احترام ایشان را وارد مدینه کردند، چون چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به «کعب» افتاد او را در آغوش محبت گرفت و فرمود: ای کعب! در تمام مدت عمرت ساعتی به ارزش و قیمت ساعت قبولی توبه ات وجود ندارد.

امید در قرآن

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ [(۱)]

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

□
[وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ] [(۲)]

و خدا به بندگان مهربان است.

□
[وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِأُذُنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] [(۳)]

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را برای

ص: ۲۵۵

۱-۱) - بقره (۲): ۶۴.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۰۷.

۳-۳) - بقره (۲): ۲۲۱.

مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند.

[وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ] (۱).

و یقیناً خدا از آنان در گذشت؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا] (۲).

پس اینانند که امید است خدا از آنان در گذرد و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ] (۳).

بگو: پروردگاران صاحب رحمتی گسترده است.

[قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ] (۴).

به کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجد الحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] (۵).

خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

[قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

ص: ۲۵۶

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۵۵.

۲-۲) - نساء (۴): ۹۹.

۳-۳) - انعام (۶): ۱۴۷.

۴-۴) - انفال (۸): ۳۸.

۵-۵) - توبه (۹): ۱۲۰.

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ [(۱)] .

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است؛

امید در روایات

عَنْ جُنْدَبِ الْغِفَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ يَوْمًا وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي تَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا أَعْفُوَ لِفُلَانٍ؟ فَإِنِّي قَدْ عَفَرْتُ لِفُلَانٍ وَ أَحْبَبْتُ عَمَلَ الْمُتَأَلِّي بِقَوْلِهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ (۲) .

ابو ذر غفاری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: مردی یک روز گفت: به خدا قسم خدا فلانی را نمی بخشد، خداوند فرمود: چه کسی قسم خورد که من فلانی را نمی بخشم؟ حتماً او را آمرزیدم و عمل آن قسم خورده را به خاطر آن کلمه بی جایی که گفته بود حبط کردم.

«شیخ مفید» به اسنادش از ابو جعفر طایی واعظ و او از وهب بن مُبَّه نقل می کند:

قَرَأْتُ فِي زُبُورِ دَاوُدَ أَسْطِرًا مِنْهَا مَا حَفِظْتُ وَمِنْهَا مَا نَسِيتُ، فَمَا حَفِظْتُ قَوْلَهُ يَا دَاوُدُ! اسْمِعْ مِنِّي مَا أَقُولُ مِنْ أَتَانِي وَ هُوَ يُحِبُّنِي إِذْ خَلَّتْهُ الْجَنَّةُ يَا دَاوُدُ! اسْمِعْ مِنِّي مَا أَقُولُ وَ الْحَقُّ مِنْ أَتَانِي وَ هُوَ مُسْتَحْيٍ مِنَ الْمَعَاصِي الَّتِي عَصَانِي بِهَا عَفَرْتُهَا لَهُ

ص: ۲۵۷

۱-۱) - زمر (۳۹): ۵۳.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۴/۶، باب ۱۹، حدیث ۳؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۵۸، المجلس الثاني.

وَ أَنْسَيْتُهَا حَافِظِيهِ يَا دَاوُدُ اسْمِعْ مِنِّي مَا أَقُولُ، وَ الْحَقُّ أَقُولُ مَنْ أَتَانِي بِحَسَنِهِ وَ أَحَدِهِ أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ قَالَ دَاوُدُ يَا رَبِّ وَ مَا لَهُدِهِ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ فَقَالَ دَاوُدُ: إِلَهِي بِذَلِكَ لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ يَنْقَطِعَ رَجَاءُ مِنْكَ.

جملاتی در زبور داود خواندم، قسمتی از آن را از یاد بردم و جملاتی از آن را به یاد دارم، آنچه به یاد دارم این است: هر کس به من وارد شود در حالی که علاقه مند به من است او را به بهشت می برم، ای داود! کلامم را بشنو که حق است کسی که بر من وارد شود و از گناهایی که کرده خجالت زده است او را ببخشم و گناهانش را از یاد محافظانش ببرم. ای داود! از من بشنو که قول من حق است، هر کس با یک خوبی بر من وارد گردد، او را به بهشت می برم، داود گفت: این خوبی و حسنه چیست؟ فرمود: گره ای از کار بنده مسلمانی گشوده باشد، داود گفت: پروردگار من به همین عنایات تو است که هر کس تو را شناخت سزاوار نیست امیدش از تو قطع گردد!! (۱)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَيُّنَ عَتَقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ.

ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمانی که اهل بهشت به خاطر اعمالشان وارد بهشت شوند، پس آزادشدگان خدا از آتش جهنم کجایند؟

إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَجْعَلُ حِسَابَ أُمَّتِكَ إِلَيْكَ فَقَالَ: لَا يَا رَبِّ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي فَقَالَ: إِذَنْ لَا أُخْزِيكَ فِيهِمْ. (۲)

ص: ۲۵۸

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۶۲/۱۶، باب ۸۳- وجوب الندم علی الذنوب، حدیث ۲۱۷۹۸؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۱۰۶، المجلس الرابع.

۲-۲) - محجّه البیضاء: ۲۵۹/۷.

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب فرمود: در قیامت حساب امتت را به تو واگذار می کنم، عرضه داشت: الهی تو به آنان مهربانتری از من. خطاب رسید: من تو را در میان آنان سرشکسته نمی کنم. (کنایه از این که از آنان دستگیری می کنم).

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ: إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِي وَآمِيَّتِي يَشِيْبَانِ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ أُعَذَّبُهُمَا (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند نقل می کند که خداوند فرمود: من از بنده ام چه مرد چه زن که در اسلام پیر شده اند حیا می کنم به عذاب گرفتارشان کنم.

دَخَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيٌّ رَجُلًا وَهُوَ فِي النَّزْعِ فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُكَ؟ قَالَ: أَجِدُنِي أَخَافُ ذُنُوبِي وَارْجُو رَحْمَةَ رَبِّي فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا اجْتَمَعَا فِي قَلْبِ عَبْدٍ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا رَجَا وَآمَنَهُ مِمَّا يَخَافُ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی وارد شد که در حال جان دادن بود، فرمود: تو را چگونه بینم؟ عرضه داشت: در ترس از گناهانم و امید به رحمت پروردگارم، حضرت فرمود: در این هنگامه این دو در دل مؤمن قرار نمی گیرد مگر این که خداوند به سبب این دو واقعیت با بنده اش عمل می کند، به آنچه امید دارد می رسد و از آنچه می ترسد به او ایمنی می دهد.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ أَخْرَجَهُ الْخَوْفُ إِلَى الْقُنُوطِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ: يَا هَذَا يَا سُكَّ مِنْ

ص: ۲۵۹

۱-۱) -نوادیر راوندی: ۷؛ بحار الأنوار: ۷/۶، باب ۱۹، حدیث ۱۴.

۲-۲) -مَحَجَّه الْبَيْضَاء: ۲۵۳/۷.

رَحْمَهُ اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ ذُنُوبِكَ (۱).

امیر مؤمنان به مردی که زیادی گناهش او را به ناامیدی کشیده بود فرمود:

ناامیدی تو از رحمت الهی از گناهانت بزرگتر است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ سَلِّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَ أَجْرِيئَهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِّ فَاجْعَلْ لِي شَيْئاً فَقَالَ: يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ، وَ مَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ:

جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَتْ لَهُ قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ:

جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ وَ بَسَطْتُ إِلَيْهِمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید: آدم به حضرت حق عرضه داشت: شیطان بر من تسلط دارد و چون خونی که در بدن من روان است به من راه دارد، برنامه ای برای من قرار بده، پروردگار فرمود: عنایت من به شما آدمیان این است که هرگاه گناهی را نیت کنید من در نامه شما نمی نویسم، اگر به آن نیت عمل کردید نوشته می شود و هر کدام از شما اراده کار خیری کردید می نویسم اگرچه عمل نکنید و در صورت عمل ده برابر می نویسم، عرضه داشت: عنایت بیشتری به من بفرما، خطاب رسید: چنانچه پس از گناه توبه کنید من توبه شما را قبول می کنم و از کرده های بد شما گذشت می نمایم، عرض کرد: عنایت بیشتری نیازمندم، خطاب رسید: برای شما توبه را قرار دادم و برنامه توبه بر شما آن

ص: ۲۶۰

۱- ۱) - محجّه البيضاء: ۲۵۳/۷.

۲- ۲) - الکافی: ۴۴۰/۲، باب فیما اعطی اللّٰه عز و جل آدم، حدیث ۱، وسائل الشیعه: ۸۶/۱۶، باب ۹۳- باب صحه التوبه؛ بحار الأنوار: ۱۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۱.

چنان گسترده کردم که تا هنگام خروج روح از بدن توبه را می پذیرم.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَرَّ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَوْمٍ يَبْكُونَ فَقَالَ: عَلَيَّ مَا يَبْكِي هَؤُلَاءِ فَقِيلَ يَبْكُونَ عَلَى ذُنُوبِهِمْ قَالَ فَلْيَدْعُوا بِهَا يُعْفَرْ لَهُمْ (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام بر گروهی گذشت که گریه می کردند فرمود: اینان برای چه می گریزند، به آن حضرت گفته شد برای گناهانشان، فرمود: دعا کنند تا خدا آنان را ببامرزد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ رَجُلًا يَدْخُلُ النَّارَ فَيَمُكُّ فِيهَا أَلْفَ سَنَةٍ يُنَادِي يَا حَنَّانُ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرَائِيلُ: اذْهَبْ فَأْتِنِي بِعَبْدِي قَالَ فَيَجِيءُ بِهِ فَيُوقِفُهُ عَلَى رَبِّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ:

كَيْفَ وَجَدْتِ مَكَانَكَ، فَقَالَ: شَرُّ مَكَانٍ قَالَ: فَيَقُولُ رُدُّوهُ إِلَيَّ مَكَانِهِ، قَالَ فَيَمْشِي وَ يَلْتَفِتُ إِلَى وَرَائِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ أَيْ شَيْءٍ تَلْتَفِتُ فَيَقُولُ: لَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُعِيدَنِي إِلَيْهَا بَعْدَ إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهَا فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى اذْهَبُوا بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ (۲).

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: مردی به جهنم می رود و دو هزار سال در آنجا فریاد می کند: یا حنان یا منان، پروردگار به جبرئیل می فرماید: برو بنده مرا از جهنم بیاور. او را می آورد. خطاب می رسد: جایت را چگونه دیدی؟ عرضه می دارد: بدترین جایگاه، خطاب می رسد: او را به همان جا ببرید، در حالی که او را می برند به عقب نظر می کند، خطاب می رسد: دنبال چه هستی؟ عرضه می دارد: امید به این داشتم که مرا دوباره به جهنم نبری، فرمان می رسد:

او را به بهشت هدایت کنید!!

ص: ۲۶۱

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۴۹۵، المجلس الخامس و السبعون؛ بحار الأنوار: ۲۰/۶، باب ۲۰، حدیث ۷.

۲- ۲) - محجّه البیضاء: ۲۵۴/۷.

لَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَحْبِكُمْ قَلِيلًا- وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعِيَدَاتِ تَلْعُدُمُونَ صُدُورَكُمْ وَ تَجَارُونَ إِلَيَّ رَبُّكُمْ فَهَبَطَ جِبْرِيْلُ فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: لِمَ تَقْنَطُ عِبَادِي فَخَرَجَ فَرِحًا وَ بَشَّرَهُمْ (١).

زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: اگر بدانید آنچه را من می دانم کم می خندید و زیاد گریه می کنید و هر آینه به روی خاکها و تپه ها رفته و از شدت ناراحتی به سینه خود چنگ زده و لطمه می زنید و با کمال ذلت به خدای خود استغاثه می برید، ناگهان جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: خداوند می فرماید: چرا بندگان مرا ناامید می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد در حالی که خوشحال بود خارج شد و اصحاب خود را به رحمت الهی و عنایت حضرت باری بشارت داد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَ هُوَ عَلِيٌّ مِنْبَرُهُ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنًّا عَبْدٌ مَوْلَى اللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجَاءَهُ فَأَحْسَنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ (٢).

امام باقر علیه السلام می فرماید: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله در منبر

ص: ٢٤٢

١- ١) - محجّه البيضاء: ٢٥٤/٧.

٢- ٢) - الكافي: ٧١/٢، باب حسن الظن بالله عز و جل، حديث ١.

فرمود: قسم به آن که غیر از او خدایی نیست هرگز خیر دنیا و آخرت نصیب مؤمنی نمی شود، مگر به گمان نیک و امید به فضل خدا و نیکی اخلاقش و خودداری از غیبت مؤمنان و قسم به خدایی که غیر از او خدایی نیست مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند؛ مگر به گمان بدی که به حق و کوتاهی داشتنش از امید به رحمت حق و سوء خلق و غیبتش از مؤمنان به خدایی که غیر از او خدایی نیست. گمان عبد به خدا هرگاه گمان نیک باشد خداوند با او برابر گمانش معامله می کند؛ زیرا خدا کریم است و نیکی ها به دست اوست، حیا می کند که عبد به او حسن ظن بورزد و او با بنده اش برخلاف ظن و امیدش معامله نماید. گمان نیک به خدا بپرید و به حضرت او رغبت کنید.

فِي الْحَدِيثِ أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يَلِي حِسَابَ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ: هُوَ بِنَفْسِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مِمَّ ضَحِكْتَ يَا أَعْرَابِيُّ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَإِذَا حَاسَبَ سَامِيحٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَدَقَ الْأَعْرَابِيُّ أَلَا لَا كَرِيمٌ أَكْرَمٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى هُوَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ ثُمَّ قَالَ: فَقَّهَ الْأَعْرَابِيُّ (١).

عربی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: فردا حساب مردم با کیست؟ فرمود: با خدای تبارک و تعالی، عرضه داشت: با خود اوست؟ فرمود: آری، عرب خندید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای چه خندیدی؟ عرض کرد: کریم به هنگام قدرت، گذشت می کند و زمان حساب سهل انگاری می نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اعرابی راست گفت، بدانید کریمی کریم تر از خدا نیست و اوست بخشنده ترین بخشنده گان، سپس فرمود: اعرابی به نهایت فهم رسید.

ص: ۲۶۳

این روایات نمونه ای از روایات زیادی است که سلوک حق را با بندگان خود نشان می دهد که به حکم

«الاسلام یجب ما قبله» (۱)، از گناهان هفتاد ساله کافری که ایمان آورده درمی گذرد، چنان که در قرآن می فرماید:

[قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْزَمْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ] (۲).

به کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجد الحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

هم چنین به محض این که ساحران زمان فرعون گفتند: [آمنا] از تمام گذشته های آنان درگذشت و اصحاب کهف را با وجود سابقه کفر و شقاوت به محض این که به حقیقت توحید دست یافتند قبول کرد و به آنان کرامت و عزت عطا فرمود.

و این گونه آیات و روایات محکم و متین است که انسان را به خداوند عزیز امیدوار می کند. آیاتی که در آن شکی نیست و انسان از آن آیات که وحی الهی است، یقین حتمی داشته و امیدش بر پایه یقین استوار می گردد. این است که امام صادق علیه السلام می فرماید: و الرجاء فرع الیقین.

براستی که این جمله، جمله استواری است.

این همه فضل و عنایت خدا را، انسان به خود و موجودات می بیند و رفتار خدا را با بندگان خود می نگرد و این همه آیات و روایاتی که نشانگر عنایت حق به بندگان

ص: ۲۶۴

۱- ۱) - اسلام بر اعمال قبل از اسلام غلبه می کند، مستدرک الوسائل: ۴۴۸/۷، حدیث ۸۶۲۵؛ بحار الأنوار: ۳۱۶/۸۱، باب ۱۸.

۲- ۲) - انفال (۸): ۳۸.

است نظر می کند؛ چگونه به یقین نرسد و چرا یقین پیدا نکند که او هم اگر به پیشگاه رحمت و عنایت الهی پناه ببرد پناهِش می دهند و در دریای رحمت بی نهایت و فضل بی پایان غرقش می کنند.

ص: ۲۶۵

محبت و معرفت

این یک واقعیت است که شناخت و معرفت به هر چیزی، ریشهٔ میل یا تنفر انسان به آن چیز است.

در صورتی که انسان چیزی را بیابد که در واقع برای او منفعت دارد، به آن میل و عشق پیدا می کند و برای جلب آن و به دست آوردنش، یا شکل گیری از آن، یا کسب رضایتش نهایت فعالیت را می نماید.

انسان به مواد غذایی، لباس، پوشاک، خانه و به تمام اشیاء مورد نیاز خود علاقه دارد، چرا که به حقیقت یافته است که این اشیاء برای حیات او منفعت دارد و در مقابل، از امور بسیاری سخت متنفر است، چرا که به این حقیقت دست یافته است که آنها برای زندگی او ضرر دارند.

آنجا که از اشیاء منفعتی دیده باشد در صدد به دست آوردن آنهاست و در جایی که اشیایی را مضر دیده است، در راه دور کردن آنها از خط زندگی خویش است.

شناخت حضرت حق

شما به قرآن مجید و آثار اسلامی مراجعه کنید و از طریق آن آثار، خدا را بیابید که آن وجود مقدس منبع تمام صفات کمال است. صفاتی کمالی که نامحدود

است. و دریابید که همه چیزها به دست اوست و توجه کنید که حضرتش مبدأ وجود است و به هر چیزی هرچه را که لیاقت داشت عنایت نمود و به انسان بیش از لیاقت و استحقاقش توجه فرمود.

شما از راه قرآن و آثار اهل بیت علیهم السلام عنایتش را به نیکوکاران؛ کرم و لطف و محبتش را به بدکاران توبه کار و رحمت و کرامتش را نسبت به دوستان در قیامت بنگرید.

شما آیاتی که وضع نیکوکاران را در بهشت نشان می دهد ملاحظه کنید؛ روایات باب توبه و عفو و شفاعت را بنگرید؛ محبت های بی دریغش را در همین دنیا به موجودات زنده و به خصوص انسان تماشا کنید؛ قوانین عالی اش را در قرآن مجید، برای تأمین سعادت انسان ببینید؛ به بخش رسالت رسولان و امامت امامان علیهم السلام و حکمت حکیمان و عرفان عارفان اندیشه کنید؛ ببینید که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را رحمه للعالمین می خوانند و به نیکوکار وعده اجر غیر ممنون می دهد و مزد بی حساب و بهشت عالی در برابر اعمال محدود و کم عنایت می کند. و به گنهکاران می گوید: هرچه هستی و هر که هستی بازگرد و گذشته را جبران کن، من از تمام گناهانت چشم می پوشم تا بیش از پیش با او آشنا شده و قهراً پس از این معرفت و آشنایی به دنیای عشق و محبت، به خدای خود راه پیدا کند و محبتی برتر از محبت ها و عشقی والاتر از همه عشق ها برایش حاصل شود.

انسان با این معرفت، هر عشقی را دنباله عشق خود قرار می دهد و خدای متعال به خاطر او از همه چیز گذشت می کند و انسان به هنگام فرا رسیدن فرمان او، با کمال محبت از او فرمان می برد و از آنچه نهی کرده، با کمال علاقه پرهیز می کند و با زبان حال می گوید:

ای ز دردت خستگان را بوی درمان آمده***یاد تو مر عاشقان را مونس جان آمده

صد هزاران عاشق سرگشته بینم پر امید***بر سر کوی غمت الله گویان آمده

سینه ها بینم ز سوز هجر تو بریان شده***دیده ها بینم ز درد عشق گریان آمده

پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه ای***همجو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده

خواجه عبد الله انصاری می گوید:

ای عزیز! هر که عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بردارد. هر که قصد حرم دارد گو بادیه فرو گذارد. عاشق را دلی باید بی غش و سینه از شور، آتش.

عشق آتشی سوزان و بحری بیکران است. همه جان و قصیه بی پایان است. عقل و ادراک از فهم آن حیران است. دل در، یافت وی ناتوان. نهان کننده آشکار است و آشکار کننده نهان. روح است و فتوح فتوح. اگر خاموش باشد دلش چاک کند و از غیر خود پاک کند و اگر بخروشد وی را زیر و بر کند. و شهر را خبر کند. هم آتش است هم آب. هم ظلمت است هم آفتاب. عشق درد است لیکن به درد آورد.

چنان که علت حیات است، سبب ممات است هر چند مایه راحت است پیرایه آفت است.

دل عاشق خانه شیر است، کسی در آید که از جان سیر است. از ماجرای درد عشق، حکایت خطاست و از محنت محبت اظهار شکایت نارواست. بر هر که پرتوی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت. مقصود دل و مراد جانی عشق است***سرمایه عمر جاودانی عشق است

آن عشق بود کزو بقا یافته خضر***یعنی که حیات جاودانی عشق است (۱)

بی تردید عشق منهای معرفت به معشوق، معنی ندارد و این عشق بدون آگاهی به معشوق حاصل نگردد. البته این شناخت از راه دقت در آیات و آثار اسلامی میسر است. اینک به قسمتی از آثار اسلامی در راه شناخت حضرت حق توجه کنید:

صفات حق در ادعیه

دعای جوشن کبیر

یا سَيِّدَ السَّادَاتِ، یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، یا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، یا وَلِيَّ الحَيَاتِ، یا غَافِرَ الخَطِيئَاتِ، یا مُعْطِيَ المَسْئَلَاتِ، یا قَابِلَ التَّوْبَاتِ، یا سَامِعَ الأَصْوَاتِ، یا عَالِمَ الخَفِيَّاتِ، یا دَافِعَ البَلِيَّاتِ.

ای آقای آقایان! ای پاسخ دهنده خواسته ها! ای بالا برنده درجات! ای صاحب اصلی نیکی ها! ای آمرزنده اشتباهات! ای عطاکننده خواسته ها! ای پذیرنده توبه ها! ای شنونده صداها! ای آگاه بر پنهانی ها! ای رد کننده بلاها.

یا خَيْرَ الغَافِرِينَ، یا خَيْرَ الفَاتِحِينَ، یا خَيْرَ النَّاصِرِينَ، یا خَيْرَ الحَاكِمِينَ، یا خَيْرَ الزَّالِقِينَ، یا خَيْرَ الوَارِثِينَ، یا خَيْرَ الحَامِدِينَ، یا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ، یا خَيْرَ المُنْزِلِينَ، یا خَيْرَ المُحْسِنِينَ.

ای بهترین آمرزندگان! ای بهترین گره گشایان! ای بهترین یاری کنندگان! ای بهترین حکم کنندگان! ای بهترین روزی بخشان! ای بهترین وارثان! ای بهترین ستاینندگان! ای بهترین یادکنندگان! ای بهترین فرو فرستادگان! ای بهترین نیکوکاران!

ص: ۲۶۹



۱- (۱) - مخاطبات، خواجه عبد الله انصاری.

یا غَافِرَ الْخَطَايَا، یا کَاشِفَ الْبَلَايَا، یا مُتْتَهِيَ الرَّجَايَا، یا مُجَزَلَ الْعَطَايَا، یا وَاهَبَ الْهَيْدَايَا، یا رَازِقَ الْبَرَايَا، یا قَاضِيَ الْمُنَايَا، یا سَامِعَ الشُّكَايَا، یا بَاعَثَ الْبَرَايَا، یا مُطَلِّقَ الْأَسَارِي.

ای در گذرنده از اشتباهات! ای برطرف کننده بلاها! ای نهایت امیدها! ای بخشنده عطاها! ای عنایت کننده هدیه ها! ای برآورنده آرزوهای قلبی! ای شنونده شکایت ها! ای برانگیزنده مردمان! ای آزاد کننده اسیران!

یا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي، یا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي، یا مُونِسي عِنْدَ وَحْشَتِي، یا صَاحِبِي عِنْدَ غُرْبَتِي، یا وَلِيِّي عِنْدَ نِعْمَتِي، یا غِيَاثِي عِنْدَ كُرْبَتِي، یا دَلِيلِي عِنْدَ حَيْرَتِي، یا غِنَاثِي عِنْدَ افْتِقَارِي، یا مَلْجَأِي عِنْدَ اضْطِرَارِي، یا مُعِينِي عِنْدَ مَفْزَعِي.

ای توشه ام در رنج و سختی! ای امیدم به هنگام مصیبت! ای مونسَم به وقت ترس! ای رفیقم به هنگام غربت! ای سرپرستم در نعمت و خوشی! ای فریادرسم زمان غمزدگی! ای راهنمایم به وقت سرگردانی! ای سرمایه ام زمان نداری! ای تکیه گاهم گاه اضطرار! ای پشتیبانم در وقت پریشانی.

یا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ، یا غِيَاثَ الْمُشْتَاغِبِينَ، یا صَدْرِيخَ الْمُسْتَضْرِرِّينَ، یا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ، یا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، یا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ، یا رَاحِمَ الْمُسَاكِينِ، یا مَلْجَأَ الْعَاصِينَ، یا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ، یا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ.

ای راهنمای سرگردانان! ای فریادرس فریاد کنندگان! ای دادرس دادرس طلبان! ای پناه پناه جویان! ای امان ترسویمان! ای پشتیبان مؤمنان! ای رحم کننده بر افتادگان! ای پناهگاه عاصیان! ای آمرزنده گنهکاران! ای اجابت کننده خواسته بیچارگان!

یا مَنْ إِلَيْهِ يَرْغَبُ الزَّاهِدُونَ، یا مَنْ إِلَيْهِ يَلْجَأُ الْمُتَحَيِّرُونَ، یا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ

الْمُرِيدُونَ، يَا مَنْ بِهِ يَفْتَخِرُ الْمُحِبُّونَ، يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَسْكُنُ الْمُوقِنُونَ، يَا مَنْ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ.

ای آن که زاهدان به سویش گریزند! ای آن که سرگردانان به او پناه برند! ای آن که بازآیندگان به سوی او پناه برند! ای آن که پارسایان بدو میل کنند! ای آن که سرگردانان به او پناهنده شوند! ای آن که خواستاران به او انس گیرند! ای آن که عاشقان به او فخر کنند! ای آن که اشتباه کاران در عفوش طمع ورزند! ای آن که یقین داران به او آرامش یابند. ای آن که تکیه کنندگان به او تکیه کنند.

يَا حَبِيبَ الْبَاكِينَ، يَا سَيِّدَ الْمُتَوَكِّلِينَ، يَا هَادِيَ الْمُضِلِّينَ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا أُنَيْسَ الذَّاكِرِينَ، يَا مَفْزَعَ الْمَلْهُوفِينَ، يَا مُنْجِيَ الصَّادِقِينَ، يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ، يَا أَعْلَمَ الْعَالَمِينَ، يَا إِلَهَ الْخَلْقِ اجْمَعِينَ (۱).

ای محبوب گریه کنندگان! ای آقای تکیه کنندگان! ای رهنمای گمراهان! ای سرپرست مؤمنان! ای همدم یادکنندگان! ای پناه دلسوختگان! ای نجات بخش راستان! ای تواناترین توانایان! ای داناترین دانایان! ای معبود تمام آفریده ها.

دعای کمیل

اَللّٰهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَرَزَتْهُ وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ اَقْلَتْهُ وَ كَمْ مِنْ عِثَاءٍ وَقَيْتَهُ وَ كَمْ مِنْ مَكْرُوهِ دَفَعْتَهُ وَ كَمْ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيْلٍ لَسْتُ اَهْلًا لَهٗ نَشْرَتَهُ.

پروردگارم! سرورم! چه کارهای زشتی که از من پوشاندی که اگر قسمتی از آن بر مردم روشن می شد، تا پایان عمر برایم آبرو نمی ماند و چه بسیار بارهای

ص: ۲۷۱

سنگینی از بلا- که از دوشم برداشتی و از چه لغزش هایی مرا مصون داشتی و چه برنامه های ناخوش آیندی که از من دور کردی و چه تعریف های جمیلی که لا-یقش نبودم ولی از من در بین مردم پخش کردی و جامعه مرا از آن دیدگاه نظر می کند که این چنین مورد محبت هستم.

يا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى.

ای آن که نامش دوا و یادش شفا و فرمان بردنش ثروت است.

يا سَابِغِ النُّعْمِ، يا دافعِ النِّقَمِ، يا نُورَ المُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلَمِ، يا عالِماً لا يَعْلَمُ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي ما أَنْتَ أَهْلُهُ.

ای سرشار دهنده نعمت ها! ای برطرف کننده انتقامها! ای چراغ وحشت زدگان در تاریکی ها! ای دانای بی تعلیم! بر محمد و آلش درود فرست و با من آن چنان که تو اهل آنی معامله کن.

يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يا غايَةَ آمالِ العارِفِينَ، يا غياثَ المُسْتَغِيثِينَ، يا حبيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يا إِلَهَ العالَمِينَ.

ای سرپرست مؤمنان! ای نهایت آرزوی عارفان! ای فریادرس بیچارگان! ای محبوب دل های راستان! ای معبود جهانیان!

دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام

لا تُحَمَّدُ يا سَيِّدِي إِلَّا بِتَوْفِيقِي مِنْكَ يَفْتَضِي حَمْدًا لا تُشْكِرُ عَلَيَّ أَصْغَرَ مِنْهُ إِلَّا اسْتَوْجِبْتَ بِها شُكْرًا فَمَتَى تُحْصِي نِعْماءَكَ يا إِلَهِي وَ تُجَازِي آلَاءَكَ يا مَوْلای وَ تُكَافِي صَيِّنايُكَ يا سَيِّدِي وَ مِنْ نِعْمِكَ تَحْمِيدُ الحامِدُونَ وَ مِنْ شُكْرِكَ تَشْكُرُ الشَّاكِرُونَ وَ أَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنُوبِ فِي عَفْوِكَ وَ النَّاشِرُ عَلَيَّ الخاطِئِينَ جَنَاحَ

سِتْرِكَ وَ أَنْتَ الْكَاشِفُ لِلضَّرِّ بِيَدِكَ فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا حِلْمِيكَ حَتَّى دَخَلْتَ وَ حَسِبَ نَهْ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظُمَتْ عَلَيْهَا مُجَازَاتُكَ.

ستایش تو ای آقای من برایم ممکن نیست، مگر این که خودت قدرت ستایش کردن به من عنایت کنی، قدرتی که برای آن هم ستایش دیگری لازم است و سپاس نشوی بر کوچکترین منّتی که بر من داری؛ مگر این که برای آن سپاس مستحقّ سپاس دیگری، ای معبود من کجا نعمتهایت قابل شمارش است و چگونه ممکن است به عطایت پاداش داده شود؟ و به چه صورت در قدرت کسی است که ساخته هایت را اجر کافی دهد به برکت نعمت هایت ستایش کنندگان تو را ستایش گویند و بر سپاس پذیری تو بر تو سپاس گویند، هر کسی که بر گناهانش بر عفو تو تکیه دارد بال و پر گناه پوشیت بر خطاکاران گسترده شده، با دست قدرتت بد حالیها بر طرف گشتند، چه گناہانی که بردباریت آن را پنهان نموده تا از بین رفت چه اعمال خوبی که به فضل و عنایت چند برابر کردی تا پاداش دادنت بر آن بزرگ و عظیم باشد.

يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ، يَا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ، يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ، يَا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ، يَا مَحْمُودَ مَنْ حَمَدَهُ، يَا مُوجُودَ مَنْ طَلَبَهُ، يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ، يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ، يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ، يَا مَقْصُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْهِ.

ای شناخته شده نزد ارباب شناخت! ای مورد پرستش پرستندگان! ای سپاس شده سپاس گزاران! ای همنشین یادکنندگان! ای ستوده آن کس که تو را به حق ستود! ای محبوب دوستداران! ای فریادرس کسی که تو را اراده کرد. ای هدف آن که به سویت بازگشت.

ما به همین بسنده می کنیم چرا که اگر بخواهیم نام آیات، روایات و دعاها را نقل

کنیم خود کتاب مستقّلی می طلبد.

آیا با توجه به این معانی بلند و با دقت در این مضامین عالی که نمایشگر گوشه ای از صفات آن جناب است، ممکن است دل با تمام وجودش خریدار عشق او نگردد؟ آن کدام دل است که پس از یافتن این واقعیت، غرق در عشق او نگردد؟ به فرموده قرآن این دل، دلی است چون سنگ یا سخت تر از سنگ، آنان که دلی در گروه عشق او داشتند و جان و سر از پی آن عشق روانه کردند، پس از این معرفت به آن گوهر ارزنده دست یافتند. بدون این معرفت، آن هم معرفتی که پایه اش قرآن و ریشه اش آثار محمّد و آل محمّد علیهم السلام است، آیا تحصیل این عشق ممکن است؟ آری، آنان که این چنین عاشق شدند با کلید معرفت درب بسته شده محبت و عشق به او را به روی خود گشودند.

عاشقان حضرت دوست این چنین مویه می کنند:

دلی کو با تو شد همراه و همبر***چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کورا تو هم جانی و هم هوش***از آن دل چون شود یادت فراموش

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند***فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی***دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ما را سر و سودای کس دیگر نیست***در عشق تو پروای کس دیگر نیست

جز تو دگری جای نگیرد در دل***دل جای تو شد جای کس دیگر نیست

یا رب ز شراب عشق سرمستم کن***وز عشق خودت نیست کن و هستم کن(۱)

و نیز زمزمه می کنند:

روضه روح من رضای تو باد قبله گاه در سرای تو باد

ص: ۲۷۴

سرمه دیده جهان بینم***تا بود گرد خاک پای تو باد

گر همه رأی تو فنای من است***کار من بر مراد رأی تو باد

شد دلم ذره وار در هوست***دلم این ذره در هوای تو باد(۱)

همچنین ناله برمی آورند که:

کردیم عاقبت وطن اندر دیار عشق***خوردیم آب بیخودی از جویبار عشق

مستان عشق را به صبوحی چه حاجت است؟***زیرا که دردسر نرساند خمار عشق

سی سال لاف مهر زدم تا سحرگهی***واشد دلم چو گل ز نسیم بهار عشق

فارغ شود ز دردسر عقل فلسفی***یک جرعه گر کشد ز می خوشگوار عشق

در دامن مراد نبینی گل وصال***بی ترک خواب راحت و بی نیش خار عشق

هر کس که یافت آگهی از سر عاشقی***وحدت صفت کند سر و جان را نثار عشق(۲)

این جهان و آن جهان و هرچه هست***عشقان را روی معشوق است و بس

گر نباشد قبله عالم مرا***قبله من کوی معشوق است و بس(۳)

ص: ۲۷۵

۱-۱- خواجه عبدالله انصاری

۲-۲- وحدت کرمانشاهی

۳-۳- مناجات، خواجه عبدالله انصاری

اکسیژن

۱- اکسیژن مثال و نمونه کاملی است از آثار معجزه آسای نظام عالم خلقت.

هوای زمین مرکب است از اکسیژن، نیتروژن، آرگون، نئون، زنون، کریپتون و مقداری بخار آب و معادل سه قسمت از ده هزار قسمت اسید کربنیک.

از وجود همین گازهای گرانبها است که رنگ های قرمز و آبی و سبز، بر روی صفحه های اعلان، در و دیوار به چشم می آید و از برکت وجود گاز آرگون است که اشعه نورانی الکتروسیسته دنیا را روشن ساخته و تمدن بشری را به این پایه از پیشرفت رسانده است.

هفتاد و هشت قسمت از هوا؛ از نیتروژن و بیست و یک قسمت آن از اکسیژن است. فشارهای محیط بر سطح کره زمین به مقدار تقریباً یک کیلو و نیم در هر اینچ مربع است. بقیه موجودی گاز اکسیژن، به صورت ذخیره در قشر زمین جمع شده است که آبهای عالم را هم همان گاز تشکیل می دهد.

اکسیژن ریشه حیات تمام جانداران زمین است که جز از هوای محیط زمین، از هیچ منبع دیگری نمی توان آن را به دست آورد.

باید دید چه شده است که این عنصر حیاتی با همه خواص شیمیایی و ترکیب و اختلاط آن با سایر مواد، مصون مانده است و فقط به همان مقداری که برای ادامه حیات موجودات جاندار لازم است که به صورت خالص در هوای محیط، باقی مانده است ؟

هرگاه مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای ۲۱ درصد، ۵۰ درصد می بود کلیه مواد سوختنی این عالم به حالت احتراق درمی آمد. به عنوان مثال اگر جرقه برقی با

درختی برخوردار می‌کرد، جنگلی را دچار حریق می‌کرد و آن را دچار انفجار می‌ساخت.

و هرگاه مقدار آن به ده درصد کاهش می‌یافت گرچه هر جاننداری خود را با آن تطبیق می‌نمود؛ ولی به طور قطع از بسیاری عناصری که امروزه اساس زندگی ما را تشکیل می‌دهد، مثل آتش، اثری دیده نمی‌شد.

و خلاصه اگر اکسیژن آزاد، چنانچه اشاره کردیم که فقط مقدار بسیار کوچک و ناچیزی از مواد متشکله زمین را تشکیل می‌دهد، با تأخیر و فاصله جذب گردد، یا به طور کلی معدوم شود، آن وقت حیات ظاهری و حیوانی جانداران از روی زمین رخت بر خواهد بست.

تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که میان اکسیژن و اسید کربونیک برقرار است، از مهمترین علت های دوام و استمرار حیات حیوانی و نباتی به شمار می‌آید. این اعجاز خدای متعال است که توجه متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. اهمیت حیاتی اسید کربونیک و آثار، فواید، خواص و ویژگی هایش هنوز در نظر بسیاری از اندیشمندان کشف نشده است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به راحتی امکان پذیر است. به عنوان مثال وقتی بر درختی آتشی افروخته شود، چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و هیدروژن است، بر اثر حرارت تجزیه شیمیایی می‌شود و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک می‌دهد. هیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته. تشکیل بخار می‌دهد. دودی که بر اثر آتش پدید می‌آید همان کربن خالص و ترکیب نشده است.

انسان هنگام تنفس، مقداری اکسیژن فرو می‌برد و خون، آن را در تمام

قسمت های بدن توزیع می کند. اکسیژن، غذا را در سلولهای مختلف آهسته با حرارتی ضعیف می سوزاند و اسید کربونیک و بخار آب پدید آمده از آن، خارج می شود. به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته می شود: فلاانی مثل تنوره آتش می کشد، حقیقت درستی اظهار شده است؛ چون گاز اسید کربونیک که بر اثر احتراق غذا در سلول ها ایجاد می شود، داخل ریه می گردد و با تنفس بعدی از بدن خارج شده و به هوای محیط برمی گردد.

امام صادق علیه السلام در ضمن شناساندن خدای متعال از طریق آثار خداوندی به مفضل می فرماید:

کیست که شش ها را چنان آفریده که بدون هیچ درنگ، پیوسته هوای خارج را بگیرد و به تمام نقاط بدن برساند؟ ریه اگر اندکی از حرکت باز ایستد و هوای پاک و صاف خارج را به بدن نرساند آدمی تلف می گردد، آیا ممکن است این اموری که هر یک مصلحتی بزرگ و حکمتی سترگ دارد خود به خود و بدون هیچ خالقی حکیم به این نظم و ترتیب صحیح، موجود شود؟

بدین ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و اسید کربونیک بیرون می دهند.

از خواص دیگر اکسیژن که آن را برای حیات ضروری می سازد آن است که فعل و انفعالاتی، در سایر عناصر موجود در خون به وجود می آورد.

از طرف دیگر به طوری که می دانیم زندگی نباتات بسته به همان مقدار کم اسید کربونیک است که در هوا موجود است و نباتات با آن تنفس می کنند. برگ نباتات در حکم ریه انسانی است که در زیر حرارت آفتاب اسید کربونیک را به عنصر کربن و اکسیژن تجزیه می کند و اکسیژن را در هوا رها می سازد و کربن در تنه نباتات باقی می ماند و با هیدروژنی که از ریشه به ساقه و شاخه ها می رسد ترکیب می گردد و بر

اثر همین ترکیبات شیمیایی حیرت آور است که طبیعت قند و «سلولز» و هزاران مواد آلی دیگر و میوه ها و گل ها را به وجود می آورد.

از عجایب قرآن مجید در ۱۴ قرن قبل اشاره به این موضوعات است که علم پس از میلیون ها سال به دست آورده است.

قرآن در سوره یس اشاره دارد:

[وَ آيَةٌ لَهُمُ الْمَآرِضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ] (۱).

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر این که ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند،* و در آن بوستان هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم،* تا از میوه آن و آنچه دست هایشان به عمل می آورد [مانند شیر، کشمش، شربت و...] بخورند، آیا سپاس گزاری نمی کنند؟

خرما و انواع انگور را به فعالیت درختان در زمین به وسیله ریشه که دو نوع مواد قندی و سلولز عالی است نسبت می دهد !!

نباتات خودشان تغذیه می کنند و مقادیر زیادی غذا برای حیوانات روی زمین تدارک می نمایند.

نباتات اکسیژنی را که ما تنفس می کنیم و بدون آن حتی پنج دقیقه هم نمی توانیم زیست نماییم به ما می رسانند. به همین جهت نوع بشر باید در این زمینه خیلی

ص: ۲۷۹

شکرگزار باشد.

بنا به شرحی که گذشت همه نباتات و جنگل ها و بوته ها و خزه ها و به طور کلی تمام رویدنی ها، ساختمان اصلی وجودشان ترکیبی از آب و کربن است.

حیوانات کربن دفع می کنند و نباتات اکسیژن و از این رو هرگاه این دو عمل موجودات متوقف می ماند آن وقت یا حیوانات همه اکسیژن ها را مصرف می کردند و یا نباتات کلیه کربن ها را و چون این تقسیم به هم می خورد نسل هر دو به سرعت رو به انقراض و زوال می رفت.

اخیراً کشف شده است که اسید کربونیک به مقدار اندک جزء ضروریات حیات حیوانی است، هم چنان که اکسیژن لازمه زندگی نباتات است.

گاز هیدروژن نیز با آن که تنفس نمی شود؛ اما از لوازم ضروری حیات است؛ چرا که بدون هیدروژن آب وجود خارجی پیدا نمی کند و به طوری که همه می دانیم قسمت اعظم مواد وجودی نباتات و جانداران را آب تشکیل می دهد.

قرآن کریم به این واقعیت چنین اشاره می کند:

[أَوْلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ] (۱).

آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی آورند؟

اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک و کربن چه به تنهایی و چه در حال ترکیب و اختلاط با یکدیگر، از ارکان اولیه حیات جانداران به شمار می روند و اساساً مبنای

ص: ۲۸۰

زندگانی در زمین بر آنها استوار است.

از میان میلیونها احتمال، حتی یک احتمال هم نمی رود که همه این گازها در آن واحد در سیاره ای جمع شوند و مقدار و کیفیت آنها هم به طوری متعادل باشد که برای حیات کافی به نظر برسد.

از طریق علمی توضیحی درباره این راز طبیعت نمی توان داد و اگر هم بخواهیم بگوییم همه این نظم و ترتیبات تصادفی است، برخلاف منطق ریاضی که بر دو دو تا چهارتا است- به این معنی که هر نظمی ناظمی دارد و هر حرکتی محرکی - استدلال کرده ایم (۱).

این گوشه ای از اسرار و منافع یک جزء از اجزای غیر قابل شمارش جهان یعنی اکسیژن است؟ آیا وقتی با این دید به عنایت و محبت و لطف و مهربانی به انسان نظر شود و از این طریق هم راه معرفت طی شود حاصل عشق به آن وجود مقدس نمی گردد؟! و راستی چه عالی است کلام امام صادق علیه السلام درباره عارفان و عشق آنان که می فرماید: **وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ**

قوة هاضمه

۲- تا به حال صدها و هزارها کتاب درباره هاضمه و کیفیت کار دستگاه گوارش نگاشته شده است؛ ولی هر سال کشفیات جدیدی در این زمینه منتشر می شود که گویی با موجود جدیدی رو به رو می شویم که در گذشته هرگز او را تجربه نکرده ایم.

موضوع همیشه تازگی دارد و توجه انسان را به خود جلب می کند.

اگر ما جهاز هاضمه را به یک آزمایشگاه شیمیایی تشبیه کنیم و مواد غذایی را که

ص: ۲۸۱

به درون آن می رود، مواد خام این آزمایشگاه بدانیم، آن وقت حیرت می کنیم که عمل هضم ما تا آن اندازه کامل است که هر چیز خوردنی را در دستگاه هاضمه هضم می شود و به تحلیل می رود مگر خود معده که دست نخورده باقی می ماند.

ما معمولاً مقدار غذای متنوع به صورت مواد خام به این آزمایشگاه می ریزیم و اصلاً به فکر آن نیستیم که این دستگاه چگونه می چرخد و فعل و انفعالات شیمیایی در جهاز هاضمه با این مواد خام چه معامله ای می کند. ما کباب، گوشت، گل کلم، بقولات، ماهی سرخ کرده، نان و سبزیجات را خورده و همه را با چند لیوان آب فرو برده و مخلوط می کنیم، گاهی نیز به عنوان دارو مواد گوگردی و عصاره های حیاتی را بلع می کنیم، آن وقت معده ما از میان همه این مواد و اغذیه، آنچه را که مفید تشخیص بدهد انتخاب و آن را با مواد شیمیایی که خود تولید کرده است خمیر و آسیاب نموده و سپس فضولات آن را دفع می نماید و بقیه را به پروتئین تبدیل کرده و به مصرف تغذیه سلولهای بدن می رساند.

دستگاه گوارش از بین اغذیه، آهک و گوگرد و یُد و آهن و ماده دیگری را که مفید و لازم تشخیص بدهد جدا می کند و مراقبت کامل به عمل می آورد تا ذرات اصلی و مفید آن از بین نرود و به مصرف تهیه هورمونها برسد و مواد حیاتی لازم، همیشه به مقدار کافی در دسترس باشد که در صورت نیاز به کار گرفته شود.

معده چربی و مواد ضروری دیگر را ذخیره می کند، تا در صورت عدم دسترسی به غذا، بدن از گرسنگی تلف نشود. همه این اعمال انجام می شود بدون آن که خود انسان کوچکترین توجهی به آن داشته باشد، یا راجع به آن فکر کند.

ما همه این مواد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی و نیاز معده، به درون این آزمایشگاه می ریزیم و تنها توجه ما این است که به وسیله خوردن رفع گرسنگی

کنیم؛ اما از فعالیت و سوخت و ساز معده بی‌خبریم و نمی‌دانیم که، پس از غذا به معده می‌رسد دوباره فعالیت از سر گرفته می‌شود و مواد خام پخته و آماده برای تغذیه سلول‌ها می‌شود.

باید دانست که تعداد سلول‌های بدن انسان به چند میلیارد می‌رسد، یعنی مقدار آن بیش از مجموع نوع بشر در روی کره زمین است. مواد غذایی باید مرتب به سلول‌ها برسد و هر سلولی از اعضای مختلف بدن مثل استخوان، گوشت، ناخن، مو، چشم، دندان و امثال آن، همان غذایی را جذب می‌کند که به کار پرورش و زندگی آن می‌خورد.

بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی، تجزیه و ترکیب و تهیه می‌شود، بیش از موادی است که آزمایشگاه‌های ساخت بشر می‌تواند تهیه کند!! شبکه ارتباطات و طریقه حمل و رساندن این مواد به سلول‌ها به قدری جامع و مرتب است که تا به حال هیچ سیستم حمل و نقلی نتوانسته است چنین نظم و انضباطی را به نمایش بگذارد.

این آزمایشگاه عجیب، از هنگام طفولیت انسان، تا حدود سن پنجاه سالگی مرتب هیچ اشتباه فاحشی نمی‌شود. در حالی که به وسیله مواد و مصالحی که به این آزمایشگاه می‌رسد، متجاوز از یک میلیون نوع ذرات مختلف تهیه می‌شود و غالب این مواد نیز از نوع سموم کشنده است.

وقتی مجاری توزیع و طریق حمل و نقل مواد غذایی بدن، بر اثر طول مدت استعمال، فرسوده و ناهموار شود، قدرت و توانایی بدن رو به کاهش می‌رود و سن پیری و کهولت فرا می‌رسد.

هر سلولی که مواد غذایی را جذب می‌کند، به وسیله احتراق داخلی آن را می‌سوزاند و برای بدن حرارت ایجاد می‌کند، اما به طوری که همه می‌دانیم احتراق

بدون «گیرانه» صورت نمی گیرد و اول باید آتش روشن شود به همین جهت طبیعت بدن، به وسیله پاره ای ترکیبات شیمیایی، احتراق تولید می کند که مواد غذایی را در سلولها می سوزاند و اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک آن را تجزیه می نماید و بدین وسیله گرمای بدن را تأمین می کند و چنان که در مورد آتش معمولی دیده می شود بخار آب و اسید کربونیک از آن جدا می شود.

اسید کربونیک خون را به ریه ها می رساند و بر اثر دفع آن تنفس که اساس زندگی انسان است ایجاد می شود. بدن انسان در هر روز معادل یک کیلو اسید کربونیک تولید می کند و با طرز معجزه آسایی آن را دفع می کند.

در موقع هجوم میکروب امراض این آزمایشگاه عجیب، لشکری مجهز و آماده دارد که با آن به مبارزه برمی خیزد و بیشتر، آن را منکوب می نماید و انسان را از مرگ یا بیماری های خطرناک نجات می دهد.

همه این قضایا با ترتیب و نظم کامل انجام می گیرد و چنان که مشهود است ترتیب و نظم همیشه برخلاف تصادف و اتفاق است (۱).

در اینجاست که حضرت سیدالشهداء رهبر آزادگان حضرت حسین علیه السلام در بیابان عرفات در دعای معروفش فریاد برمی آورد:

عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ.

کور باد چشمی که تو را نمی بیند.

به هر روی این هم راز دیگری از گوشه بسیار کوچک و ناچیز و پنهان، از اسرار و شگفتی های آفرینش توجه به این حقیقت و سایر حقایقی که سرچشمه همه آنها برای برپایی حیات انسان و قرار گرفتن در راه توحید خداست که هرگز دل متوجهی

ص: ۲۸۴

نمی تواند خالی از عشق به او بماند. چگونه انسان پس از یافتن حقیقت و این که هر خیری از او و تأمین کننده اش اوست، می تواند خالی از عشق او بماند؟

آری، معرفت عارفان که در رأس آنان انبیا و امامان علیهم السلام بودند، تمام موجودیت آنان را نسبت به حضرتش تبدیل به عشق کرده بود و حرارت این عشق آنان را به کامل ترین عبادت و قبول هر نوع رنج و مصیبت واداشته است. هر که کند روی طلب سوی او

گفت به مجنون صنمی در دمشق

معرفت، حقیقتی است که در قرآن مجید و روایات اسلامی تحت عنوان علم، فقه، عرفان، بصیرت از آن یاد شده است. آیین الهی قدر هر کس را در دنیا و آخرت برابر با معرفت او به حقایق می داند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ (۱).

ص: ۲۸۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۴۴، باب ۲۶ مکارم اخلاقه.

و در قرآن کریم آمده است:

دانشمندان به درجاتی از دیگران برترند و اهمیت هر دانشی بستگی به موضوع آن دارد و چه موضوعی برتر و بالاتر از توحید است؟ و آنان که در این وادی کسب معرفت کرده اند عاشقان واقعی اند، و در پرتو این عشق به والاترین مقام انسانیت رسیده و وجود آنان برای جهان و انسان بهترین منبع برکت شده است.

محبت در قرآن

اشاره

همان گونه که گذشت محبت و عشق محصول معرفت و آگاهی به حقایق است.

اینک به ذکر آیات و روایات مربوط به محبت می پردازیم:

[وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ] (۱).

ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست، و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.

ایمان خط ارتباط بین انسان و الله است. خدای متعال در این آیه به این معنی اشاره می کند که وقتی به شما توفیق شناخت حقایق عنایت شود آن حقایق محبوب شما خواهد شد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۲).

ص: ۲۸۶

۱-۱) - حجرات (۴۹): ۷.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۳۱.

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بیامرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ادّعی خدا دوستی بدون شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت که مبلغ فرهنگ الهی است، بی مورد است. قرآن مجید بارها از مردم دعوت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسند، پیامبری که پرونده قبل از بعثتش روشن است و از ابتدای ابلاغ نبوت دلایل و براهین واضحی داشت و خدای متعال تمام نشانه های نبوت را با او قرار داده بود تا برای هیچ کس عذری باقی نماند. آنان که براهین و دلایل و حجج او را دیدند و برای آنان معلوم شد که تنها عامل سعادت دنیا و آخرت آنان، پذیرش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به او علاقه مند شدند.

علامت آن علاقه و عشق، اطاعت از قرآن و سنت او بود که از همین راه پاک باخته خدا شدند و در راه محبوب از همه چیز خود گذشتند و در تاریخ بشر از بهترین بندگان شایسته حق شدند.

سلمان، ابو ذر، مقداد، عمار، یاسر، سمیه، بلال و چهره هایی از این قبیل، همانان بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حقیقت شناختند و دل در گرو عشق او دادند. آنان از طریق تعلیمات آن حضرت، خدا را شناختند و در صف مقدم عاشقان حق قرار گرفتند. آری، عشق به خدا محصول معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دین خداست که بدون این معرفت، ادّعی عشق به خدا پندار و خیالی بیش نیست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] (١).

ص: ٢٨٧

ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی رساند] خدا به زودی گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

راستی بدون شناخت راه الله چگونه انسان به چنین صفاتی که در این آیه شریفه آمده است، آراسته گردد؟ انسان تا معرفت به صراط مستقیم پیدا نکند، از راهی غیر از فکر، اندیشه و معرفت و شناخت، عشق پیدا نکرده و به مراتب عارفان دست پیدا نمی کند. این راه خداست که انسان پس از مطالعه و دقت در آن، می یابد که تنها راه نجات است. بنابراین چگونه انسان بعد از یافتن راه نجات، به آن عشق پیدا نکند و به لوازم آن دل نبندد؟

راه نجات، راه خداست و سرانجام به او پایان می پذیرد، پیمودن این راه، محبت به اوست و محبت به او مهمترین راه رسیدن به عشق است. عشقی که از درجات عرفان و مرتبه عارفان است بنابراین هر چه شناخت و معرفت بیشتر، عشق شعله ورتر و آتشین تر خواهد بود. این است که آیه شریفه می فرماید: [وَيُحِبُّونَهُ] انسان هایی که به شدت به خدای متعال عشق می ورزند. همین عشق عامل حرکت آنان به سوی اوست و مرکب این راه همان برنامه هایی است که در آیه ذکر شده است. اینان فراق بین خود و محبوب را با انجام شایسته ترین اعمال که دستور خود حق است، به وصل تبدیل می کنند.

ولی آنان که ایمان آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.

ایمان آورندگان چرا نهایت عشق را به خدا نداشته باشند؟ مگر جز حضرت حق کسی می تواند چنین صفاتی داشته باشد:

خالق، باری، مصور، اول، آخر، ظاهر، باطن، رازق، بدیع، مقدر، مدبر،
حکیم، مطهر، منور، میسر، مبشر، منذر، مقدم، مؤخر، عاصم، قائم، دائم،
راحم، سالم، حاکم، عالم، قاسم، قابض، باسط، غنی، وفی، علی، ملی، حفی،
رضی، زکی، بدی، قوی، ولی، احد، واحد، شاهد، ماجد، حامد، راشد، باعث، وارث، ضار، نافع، مانع، دافع، رافع، صانع، سامع، جامع، شافع،
واسع، موسع، جلیل، جمیل، وکیل، کفیل، دلیل، قبیل، مدیل، منیل، مقیل،
محیل، غافر، ساتر، قادر، قاهر، فاطر، جابر، ذاکر، ناظر، ناصر، عفو، غفور،
صبور، شکور، رؤوف، عطوف، مسئول، ودود، سبوح، قدوس، ناطق، صادق،
فالق، فارق، فاتق، راتق، سابق، سامق، سمیع، رفیع، منیع، کبیر، قدیر، خبیر، مجیر (۲).

مگر انسان با شناخت این صفات به این معنی نمی رسد که همه چیز انسان اوست و غیر او چیزی نیست، در این صورت چرا انسان کمال عشق را به فرموده آیه شریفه، مخصوص به حق نگرداند.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت: آنان که از طریق معرفت عاشق حقتند، خداوند هم عاشق آنان است و در حقیقت این عشق طرفینی است، عشق عبد به حق و عشق حق به عبد، خدای بزرگ در قرآن مجید در ده مورد به بندگان عزیزش،

ص: ۲۸۹

۱-۱) - بقره (۲): ۱۶۵.

۲-۲) - دعای جوشن کبیر.

آنان که در عشق و عمل می سوزند، اعلام محبت و عشق کرده است.

کوشه ای از محبت حق در قرآن

اینک تنها به ذکر موارد محبت حق به عبد اشاره می کنیم و شرح هر کدام را به تناسب ذکر خواهیم نمود.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (۱).

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند، دوست دارد.

در اینجا باید توجه داشت که منظور از طهارت در آیه شریفه طهارتی است که به دستور خدای متعال به دست می آید، نه این که هر کس که خود را شستشو دهد مورد محبت خدا قرار گیرد.

[فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] (۲).

و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] (۳).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

در این آیه اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله علت محبت حق به عبد است.

ص: ۲۹۰

۱-۱) - بقره (۲): ۲۲۲.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۵۹.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۳۱.

[بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ] (۱).

آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همه امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بدانند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

[الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] (۲).

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] (۳).

و اگر میانشان داوری کردی به عدالت داوری کن؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

[وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ] (۴).

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد.

ص: ۲۹۱

۱-۱) - آل عمران (۳): ۷۶.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۳۴.

۳-۳) - مائده (۵): ۴۲.

۴-۴) - آل عمران (۳): ۱۴۶.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ] (۱).

ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَيْتَانِ مَرْصُوصٍ] (۲).

خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند.

محبّت در روایات

اشاره

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَشَقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ وَمَاتَ، مَاتَ شَهِيداً (۳).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است: هر کس عاشق شد و خودداری از گناه پیشه کرد و عشق خود را از نااهلان پنهان داشت و مرد، شهید از دنیا رفته.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا- أَبْبُكُمْ بِخِيَارِكُمْ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحْسَبُكُمْ أَخْلَاقاً الْمُوَطَّئُونَ أَكْنَافاً الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَ يُؤْلَفُونَ (۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را خبر بدهم محبوب ترین شما نزد خدا و نزدیک ترین شما به من کیست؟ عرض کردند: آری، فرمود: نیکوخلق ترین شما آن کس که

ص: ۲۹۲

۱-۱ (۱) - مائده (۵): ۵۴.

۲-۲ (۲) - صف (۶۱): ۴.

۳-۳ (۳) - عبهر العاشقین: ۸.

۴-۴ (۴) - بحار الأنوار: ۳۹۶/۶۸، باب ۹۲ - حسن الخلق، حدیث ۷۶.

دیگران در کنار او از کرامت و سهل بودنش بهره مندند و آنان که با دیگران می جوشند و دیگران نیز با آنان می جوشند.

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَمَّا غَرَسَ اللَّهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ غَرَسَ أَشْجَارَهَا بِيَدِهِ وَ فَجَّرَ أَنْهَارَهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا تَحْسَنِي بِحُسْنِي فَوَعِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا يُجَاوِرُنِي فِيكَ بَخِيلٌ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که خدا بهشت را آفرید و به دست قدرتش درختان آن را نشانند و نهرهایش را جوشانید به آن خطاب کرد: به زیبایی من زیبا شو، به عزت و جلالم در تو بخیل را جای نمی دهم!!

راستی چه بخلی بالاتر از این است که انسان از انعکاس عشق حق به خانه دل که خانه خود اوست جلوگیری کند. و از آراستن خود به صفات الهی خودداری کند و از تابش انوار ملکوت در نفس پیشگیری کند و در مدت عمر همانند حیوانات همّتی جز شکم و شهوت نداشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود عرضه می داشت:

أَسْأَلُكَ بِحُبِّكَ وَ حُبِّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبِّ عَمَلٍ تُقَرِّبُنِي إِلَيْهِ حُبِّكَ (۲).

پروردگارا! عشق خود و عشق کسی که عاشق توست و عشق عملی که مرا به عشق تو می رساند نصیبم کن.

سخنی در باب عشق

یکی از بزرگان در توضیح و تفسیر معنای عشق می فرماید:

ص: ۲۹۳

۱-۱ - عبهر العاشقین: ۳۱.

۲-۲ - عبهر العاشقین: ۳۲.

عشق را در یک تقسیم بندی می توان به پنج قسم تقسیم نمود:

۱- عشق الهی: آخرین و برترین مقام و مرتبه هاست که تنها اهل مشاهده و توحید و حقیقت بدان دست می یابند.

۲- عشق عقلی: مقامی است که نصیب اهل معرفت می شود و مربوط به عالم مکاشفه و ملکوت است.

۳- عشق روحانی: ویژه بندگان خاص و برگزیده حضرت حق است که از لطافت و ظرافت بالایی برخوردار است.

۴- عشق بهیمی: از ویژگی های پیروان رذایل و شهوات نفسانی است.

۵- عشق طبیعی: عموم مردم در آن شریکند و حتی عقب افتاده ترین مردم در دوردست ترین زمان ها و مکان ها از آن دم می زنند.

برای هر کدام از این پنج قسم توضیحی است که بدان اشاره می کنیم:

عشق بهیمی (حیوانی) از زشتی های خُلق است. شُرب خمر، فساد، زمر (۱)، فسق و ارتکاب معاصی، جز به تأثیر هوا نیست و این همه از خواسته ها و تحریک های نفس اماره است که بدان فتد تا مهیج شهوات مذمومه شود، تا به حدی برسد که ضعف حیوانی که عین شهوت فطری است در اصل خویش، بعد از صحبت محبوب و الفت آنی که یک دم است از علاقه حُرقت آتش شهوت نفس اماره برهند. این در جهان عقول و نزد اهل شریعت، چون بر خلاف احکام و امر الهی است مذموم می باشد.

ص: ۲۹۴

عشق طبیعی از لطافت عناصر اربعه است که از یک سو تحریک کننده نفس ناطقه و از سوی دیگر نفس امّاره است و هم چنین تحت تأثیر نفس کل و نیز نفس فریبنده است. اگر عقلیات و روحانیات غلبه کنند محمود است و گرنه که کشش و میل طبع جسمانی است و در نظر عشاق مذموم است و چون عقل و علم در آن راه ندارد نتیجه ای جز آتش و دوزخ ندارد. اینجا بدین آتش بسوزند که شهوت حیوانی است و آنجا بدان آتش بسوزند که آتش جسمانی است.

عشق روحانی آن است که آن خواصّ النَّاس را باشد. جواهر صورت و معانیشان صفای روح مقدّس یافته و تهذیب از جهان عقل دیده، صورتشان همرنگ دل باشد، هرچه از مستحسّنات ببینند در عشق آن به غایت استغراق برسند، مادام که به آتش مجاهدت خبث طبع انسانی محترق شده باشد و آتش شهوات از صرصر (۱) انفاس خمود (۲) یافته باشد، این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد، چون نردبان پایه ملکوت باشد، لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق.

اما عشق عقلی از سیر عقل کلّ در جوار نفس ناطقه در عالم ملکوت پدید آید از لوایح مشاهده جبروت، این بدایت عشق الهی است، اما عشق الهی ذروه علیاست در حدّ قصوی است و آن را بدایات است، انبساط و نهایت جز از مشاهده جلالی و جمالی برنخیزد!

تذکر این نکته نیز ضروری است که انسان به انواع محبّتها آراسته است. و این محبّتها ناشی از فطرت و طبیعت و حقیقت انسانی است و مدار زندگی انسان بر آنها استوار است. مانند محبّت به خود، به پدر و مادر، به اقوام، به فرزندان، به دوستان، به خانه، به کسب و کار و به دنیا. باید توجه داشت که قرآن مجید

ص: ۲۹۵

۱-۱) -صِرْصِرَ الشَّيْءِ: آن چیز را هم جمع کرد و کناره های پراکنده آن را گرد آورد.

۲-۲) -خَمُود: جایی که آتش را در آن زیر خاک می کنند تا خاموش شود.

و روایات، سخت پافشاری دارند که انواع محبتها باید با ارتباط با تربیت اسلامی، تابع محبت و عشق به خدا باشد، تا انسان هم چنان به راه رشد و کمال و رسیدن به اصل مقصود در حرکت باشد. چنانچه محبتها در درون انسان قدرتی بیش از محبت به خدا کسب کنند، بدون شک انسان در خطر عظیم قرار گرفته و دچار هلاکت ابدی خواهد شد، چنانچه قرآن در آیاتی به این تصریح کرده:

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] (۱).

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادى اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

[لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۲).

ص: ۲۹۶

۱- ۱) - توبه (۹): ۲۴.

۲- ۲) - مجادله (۵۸): ۲۲.

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

آری، بنا به فرموده قرآن، باید محبت خدا را اصل و محور و سایر محبتها را سایه و تابع آن قرار داد. به همین مناسبت باب بسیار مهمی در معتبرترین کتب شیعه تحت عنوان «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» آمده که روایاتش از اصیل ترین آثار اسلامی و بهترین راهنمای انسان به سوی محبتهای صحیح است.

اینک به نمونه ای از آن روایات توجه کنید:

ادامه روایات محبت

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أُعْطِيَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ (۱).

کسی که برای خدا و در راه خدا عشق بورزد و برای خدا و در راه خدا دشمنی کند و به خاطر خدا ببخشد ایمانش کامل است.

ص: ۲۹۷

۱- ۱) - الکافی: ۱۲۴/۲، باب الحب فی الله، حدیث ۲؛ مجموعه ورام، ۱۹۱/۲.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَوْثِقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ (١).

امام صادق علیه السلام فرمود: از محکم ترین دست آویزهای ایمان، دوستی و دشمنی برای خداست و بخشش و منع در راه اوست.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ (٢).

امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: دوستی مؤمن با مؤمن از بزرگترین شعبه های ایمان است، همانا هر کس برای خدا دوستی و دشمنی کند و برای خدا ببخشد و دریغ کند از برگزیدگان خداست.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَ جُوهِهِمْ وَ نُورٌ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورٌ مَنَابِرِهِمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ (٣).

ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسانی که برای خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند، روز قیامت بر بلندی هایی از نور می باشند، نور چهره و تن و بلندی هایی که بر آن ایستاده اند همه چیز را روشن می کند، به طوری که به وسیله آن نور شناخته شوند و در حق آنان می گویند،

ص: ٢٩٨

١-١) -الكافي: ١٢٥/٢، باب الحب في الله، حديث ٢، الأمامي، شيخ صدوق، ٥٧٨، المجلس الخامس و الثمانون، حديث ١٣.

٢-٢) -الكافي: ١٢٥/٢، باب الحب في الله، حديث ٣؛ وسائل الشيعة: ١٦/١٦٦، باب ١٥-باب وجوب الحب في الله، حديث ٢١٢٥١.

٣-٣) -وسائل الشيعة: ١٦/١٦٦، باب ١٥، حديث ١٣٩٥١؛ بحار الأنوار: ٧/١٩٥، باب ٨-أحوال المتقين، حديث ٦٤.

اینان کسانی هستند که در راه خدا دوستی کردند.

عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ، أَمِنَ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَهَلْ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ: «ثُمَّ تَلَا: هَذِهِ آيَةٌ؟ [حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ فَأُذِنَ مَوْذَنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعَنَ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ] (١)(٢).

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم حب و بغض مربوط به ایمان است؟ حضرت پاسخ داد: آیا ایمان غیر از محبت و تنفر است؟ سپس این آیه را خواند: خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد، آنانند هدایت یافتگان.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ مَا قُلْتُمْ فَضَلُّ وَلَيْسَ بِهِ وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ (٣).

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم تر است، گفتند: خدا و رسولش داناترند، بعضی گفتند: نماز، گروهی گفتند: زکات، عده ای گفتند: روزه، قومی گفتند: حج و عمره و دسته ای گفتند جهاد. رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: برای هریک از اینها

ص: ۲۹۹

۱-۱ - حجرات (۴۹): ۷.

۲-۲ - الکافی: ۱۲۵/۲، باب الحب فی الله، حدیث ۵.

۳-۳ - الاختصاص: ۳۶۵، باب صفة النار؛ تحف العقول: ۵۵.

که گفتید فضیلتی است؛ ولی پاسخ پرسش من نیست. محکم ترین دستاویزهای ایمان دوستی برای خدا و دشمنی به خاطر اوست و پیروی از اولیای خدا و بیزاری از دشمنان الهی است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى [□] يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ: أَيُّنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ: اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَتَلَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ: إِلَى أَيُّنَ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُولُونَ: وَ أَى شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا: كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱).

امام سجاد علیه السلام فرمود: چون خدای عز و جلّ اولین و آخرین را در محشر گرد آورد، ندا کننده ای که صدایش را همه بشنوند فریاد می زند: آنان که برای خدا دوستی کردند کجایند؛ گروهی از مردم برخیزند، به آنها گفته شود بدون حساب وارد بهشت شوید. فرشتگان در برخورد با آنها می گویند: کجا می روید؟ جواب می دهند به بهشت بدون حساب، می پرسند: مگر شما دارای چه عملی هستید؟ می گویند: برای خدا دوستی کردیم و به خاطر او دشمنی ورزیدیم، فرشتگان می گویند چه نیکوست پاداش اهل عمل.

عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ، وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ

ص: ۳۰۰

جابر جعفی (که از بزرگان اصحاب و یاران حضرت باقر و صادق علیهما السلام است) از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: هرگاه خواستی ببینی که اهل خیر هستی یا نه، به دلت نظر کن، اگر اهل طاعت را دوست داری و از آلودگان به گناه متنفری خوبی و خدا دوستدار توست و اگر از اهل طاعت متنفری و علاقه مند به اهل گناهی در تو خیری نیست و خدا دشمن توست و مرد با هر که مورد علاقه اوست محشور می شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَدْ يَكُونُ حُبٌّ فِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَحُبٌّ فِي الدُّنْيَا فَمَا كَانَ فِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَتَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَا كَانَ فِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ بِشَيْءٍ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی دوستی برای خدا و رسول است و گاهی برای دنیا، محبتی که به خاطر خدا و رسول اوست پاداشش بر خداست و آنچه برای دنیا است اجر و مزدی ندارد.

ص: ۳۰۱

-
- ۱- ۱) -مشکاه الأنوار: ۱۲۱، الفصل الخامس في المحبة و الشوق؛ علل الشرايع: ۱/۱۱۷، باب ۹۶-باب عله الطبايع و الشهوات.
۲- ۲) -وسائل الشيعة: ۱۶/۱۶۸، باب ۱۵-باب وجوب الحب في الله، حديث ۲۱۲۵۶؛ الكافي: ۲/۱۲۷، باب الحب في الله، حديث ۱۳.

دلیل خوف

امام علیه السلام به نتیجه عملی هریک از خوف، امید و عشق اشاره می کنند و ابتدا نتیجه و ثمره خوف را بیان می دارند و می فرمایند:

دلیل این که خوف در دل عارف پدید می آید «گریز» است در اینجا باید دید منظور حضرت از گریز چیست؟

انسان باید بداند که در زندگی با دو واقعیت روبه روست:

۱- مجموعه مسائل و برنامه هایی که به نفع اوست، گرچه دارای نفع ظاهری نباشند.

۲- مجموعه برنامه هایی که به زیان اوست گرچه در ظاهر سود و منفعت باشد.

بی تردید هیچ خردمندی خواهان زیان نیست و اهل خرد از هر زیانی سخت گریزانند و این مسئله ثابت شده است که جز خدا و آنچه مربوط به اوست نه این که هیچ چیز دیگر برای انسان نفعی ندارد، بلکه زیانبار است، به همین خاطر عارفان براساس معیارهای قرآنی زندگی می کنند و در بازار دنیا جز با خدای بزرگ با کسی معامله ندارند؛ زیرا می دانند خداوند مهربان تنها خریدار انسان است و از آدمی فقط ایمان و عمل صالح می خرد و در برابر آن مزد بی نهایت کرامت می کند و غیر خدا تمام هستی انسان را در راه شکم و شهوت خود می برد و در برابر این معامله

چیزی به انسان نمی دهد؛ زیرا چیزی ندارد که به انسان بدهد. غیر خدا آدمی را به فقر مادی و معنوی می کشد و دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد و وسیلهٔ هلاکت ابدی آدمی را فراهم می نماید بنابراین عارف از غیر حق، رسالت انبیا، امامت امامان علیهم السلام، حکمت حکیمان، عرفان عارفان واقعی، اخلاق حسنه و اعمال پسندیده، سخت گریزان و به شدت در ترس و وحشت است.

کسی که از امور زیان بار و خسران آور غیر قابل جبران گریزان نباشد، باید بداند که هنوز ترس از مقام خدا و وحشت از عقاب فردا، در دل او جای نگرفته است گرچه خود را عارف بداند به وادی عرفان اسلامی قدم نگذاشته است.

راستی مگر رشد و کمال، بصیرت و بینایی و یافتن و رسیدن به اصل معرفت با ادّعی بدون عمل و دعوی بدون سرمایه امکان پذیر است؟!؟

از چه چیز باید گریخت

اشاره

به طور کلی از آیات و روایات و آثار اسلامی استفاده می شود:

انسان باید از دو چیز و هرچه وابسته به آن دو چیز است سخت گریزان باشد:

۱- از همنشینی با گناهکار و فاسدی که امید بازگشت و توبه به او نمی رود از آنجا که نشست و برخاست با این افراد مانع راه رشد و کمال انسانی است، باید تا سر حدّ ریشه کن شدن ارتباط، با او به مبارزه برخاست.

۲- آنچه از دیدگاه قرآن و اخبار به عنوان گناه و امر حرام معرفی شده است.

در اینجا به بخشی از آیات و روایاتی که مربوط به این دو واقعیت است اشاره می کنیم:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَرَهُ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعَدَلَ كُلُّ قَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ [(۱)]

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و گذار و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبدا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود] و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیة ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

آری، بنابر دستوری که خداوند در این آیه به پیامبرش داده است مردم مؤمن و عارفان بالله، باید با این گونه مردم که دین خدا را به مسخره گرفته اند قطع رابطه کنند و از این بی خردان بی خبر، بگریزند و با آنان هیچ گونه معاشرتی نداشته باشند و به هنگام مبارزه- بنا به دستور قرآن در هر عصری- تا ریشه کن شدن آنان به جهاد برخاسته و راه الهی را از لوٹ وجود اینان پاک کنند.

ص: ۳۰۴

مسلم گروهی هایی که به عنوان قطب و درویش و فقیر الی الله، اعلام موجودیت می کنند- که تشکیل دهندگان سلطنت و شاهنشاهی و دربارهای کثیف و عمودهای حکومت های خائنه بوده و هستند و حتی در قالب اقطاب و به گفته خودشان فقرا، مقاصد شوم و پلید خود را عملی می کنند- مورد تایید اسلام نبوده و فریب خوردگان در مسیر ضلالت و گمراهی به سر می برند.

اینان قطب برنامه های شیطانی بوده و ذره ای از عرفان اسلامی را نچشیده بلکه گرگانی در لباس میش و به فرموده پروردگار عالم در حدیث قدسی «قطاع طریق» بندگان حق بودند.

عارف واقعی و سر حلقه عارفان حقیقی و قطب عرفان و هدایت، وجود مقدس مولی الموحدين، امام العارفين، امیر المؤمنین علیه السلام است که قسمتی از تمام عمرش را با قلدران و گردنکشان و سازندگان دربار و پایه گذاران شاهی و سلطنت و زورمداران و مانعان راه خدا، با سرسختی هرچه تمام تر مبارزه و جان شیرین خود را در این راه که راه خدا بود، در محراب عبادت نثار کرد و چه وقیحند آنان که آلوده به گناه و یار گناهکارند، آن گاه خود را عارف و درویش و وابسته به مولا می دانند !!

آیه دوم: تفرقه اندازان

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ [١].

مسلماً کسانی که دینشان را بخش بخش کردند، و گروه گروه شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست، کار آنان فقط با خداست، سپس به اعمالی که همواره

ص: ۳۰۵

انجام می دادند، آگاهشان می کند.

در این آیه تعلیم می دهد که عارف به راه از چنین پلیدانی باید گریزان باشد و از همکاری با آنان سخت بپرهیزد که اینان نابود کننده دنیا و آخرت آنانند.

آیه سوم: مسخره کنندگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [١].

ای مؤمنان! کسانی که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته اند، چه از اهل کتاب و چه از کافران، سرپرستان و دوستان خود مگیرید و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید.

ملت اسلام بعد از پنج قرن تجربه، باید به این نتیجه رسیده باشد که از یهود و نصاری و کفار و به تعبیر روشن تر از غرب و شرق جز زیان چیزی عایدش نشده و نمی شود؛ بنابراین امروز، روز دوستی و ارتباط با آنان نیست، بلکه روز مبارزه و ریشه کن کردن وجود پلید آنان از سر راه بشریت است.

آیه چهارم: ظاهر فریبان

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِن أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

ص: ۳۰۶

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ [۱].

ای پیامبر! کسانی که در کفر می شتابند تو را غمگین ن سازند، چه آنان که به زبانشان گفتند: ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده، و چه آنان که یهودی اند که به شدت شنونده دروغند [با آن که می دانند دروغ است] و به شدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که [از روی حسد و کبر] نزد تو نیامده اند. [آن گروهی که] کلمات [خدا] را پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می کنند، [و معنای حقیقی اش را تغییر می دهند و به مقلدان و مطیعان بی سواد خود] می گویند: اگر [از طرف پیامبر اسلام] احکام [و فرمان هایی مطابق میل ما] به شما ابلاغ کردند پذیرید، و اگر آن را [مطابق میل ما] ابلاغ نکردند [از آن] پرهیزید. و کسانی که خدا عذاب [و رسوایی و ذلت] شان را بخواهد، تو هرگز نمی توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی. اینانند کسانی که خدا نخواسته دل هایشان را [از آلودگی] پاک کند؛ برای آنان در دنیا خواری و رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ است.

در این آیه دوری گزیدن از منافقان و جاسوسان پلید و متکبران آلوده و هرکس با راه خدا و پیامبر مخالفت داشته و موجودیتش به زیان امت اسلامی است، خواسته شده است.

ارتباط با اینان، انسان را دچار خسارت دنیا و عذاب آخرت خواهد کرد و کسی که ترس و بیم از خسارت در دنیا و عذاب در آخرت دارد، از چنین پلیدانی گریزان و با ایشان کاملاً بی ارتباط است.

ص: ۳۰۷

آیه پنجم: پیمان شکنان سُست عهد

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا إِنَّهُمْ الْكُفْرُ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ [(۱)] .

و اگر پیمان هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زبان به طعنه و عیب جویی گشودند، در این صورت با پیشوایان کفر بکنید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

آیه ششم: کفر پدر و مادر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [(۲)] .

ای اهل ایمان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند.

آیه هفتم: منکران معاد

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ

ص: ۳۰۸

۱-۱ - توبه (۹): ۱۲.

۲-۲ - توبه (۹): ۲۳.

عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ [(۱)] .

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه پردازند.

راستی این آیه با چه موضع محکمی تکلیف ملت اسلام را در برابر یهودی ها و نصرانی ها به خصوص جانین اروپا و آمریکا و اسرائیل معلوم می کند این ملت اسلام است که باید با تمام قدرت با تکیه بر الله تکلیف خود را، بنا بر فرموده خدا در این آیه، با دشمنان خدا معلوم کند. و خدا لعنت کند آن خائانی که تحت عنوان سردمداران ممالک اسلامی علیه اسلام و مردم مسلمان با این آدمخواران سازش کردند، اگر اینان ایمان به خدا و حساب قیامت داشتند، نه این که با آنان دوستی نمی کردند؛ بلکه در برابر آنان از اسلام و ملت مظلوم اسلام دفاع می کردند.

آیه هشتم: منافقان دو رو

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ [(۲)] .

ص: ۳۰۹

۱- ۱) - توبه (۹): ۲۹.

۲- ۲) - توبه (۹): ۶۷-۶۸.

مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و از انفاق در راه خدا امساک می ورزند، خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد؛ یقیناً منافقانند که فاسق اند. *خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه اند، همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

از این نمونه آیات، در قرآن مجید فراوان است که استفاده می شود:

عارف موظف است در درجهٔ اول چهره های ناپاکی که در قرآن معرفی شده اند بشناسد و به وظیفه الهی خود عمل کند. اگر وظیفه اش گریز از آنهاست بگریزد که این گریختن بر مبنای ترس از خدا است و اگر مسئولیتش کارزار با آنان است، در راه جهاد قدم بگذارد و شرّ آنان را از راه خدا بردارد و توجه کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ واقعیت و نتیجه خوف عارفان فرموده: **وَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ**، دلیل و نشانهٔ این که دل عارف را ترس از خدا احاطه کرده دوری او از اهل معاصی و آلودگان به کفر و فسق و نفاق و عهدشکنی، و نیز دوری از معاصی شخصی و آنچه خدا از آن نهی فرموده است، می باشد.

پرهیز از معاصی در روایات

اشاره

گریز عارف از گناهان، یکی از اصولی ترین برنامه های زندگی اوست، برای عارف مصیبتی بزرگ تر از آلوده شدن به گناه نیست و تنفر قلبی و عملی عارف از گناه تنفری شدید است.

یکی از مهمترین پایه های اسلام اجتناب و دوری از گناه است. آن قدر که اسلام بر دوری از گناه پافشاری دارد اصرار بر عبادت ندارد.

اگر در آیین عزیز الهی دقت کنیم، می بینیم که بزرگترین عبادت و پر ارزش ترین خط بندگی، دوری جستن از معاصی است.

در روایات، تقوا و خودداری از گناه به عنوان افضل عبادات و پر پاداش ترین بندگی ها به حساب آمده است.

عارف به اثر وضعی گناه در دنیا و عقوبت سخت آن در آخرت واقف است و براساس این آگاهی کسب خوف کرده و خوف در وجود او، بهترین عامل و شدیدترین علت برای گریز از گناه است.

به روایاتی در این باب توجه کنید:

آثار شوم گناه

اشاره

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْحَاجَةَ فَيُكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَاءٌ هَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ إِلَى وَقْتٍ بَطِيئٍ فَيُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: لِلْمَلَكِ لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ وَ أَخْرِمَهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسُخْطِي وَ اسْتَوْجَبَ الْحِزْمَانَ مِنِّي (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود: بنده از خدا حاجتی می خواهد که اقتضا دارد دیر یا زود برآورده شود سپس آن بنده دچار گناهی می شود و خدای تبارک و تعالی به فرشته مأمور برآوردن حاجت می فرماید: حاجتش را اجابت مکن و او را از آن محروم دار؛ زیرا خود را در معرض خشم من قرار داد و سزاوار محرومیت شد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ

ص: ۳۱۱

السَّيِّئِ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: انسان گناه می کند، از نماز شب با آن همه خصوصیت و آثار دنیایی و آخرتی محروم می گردد و به حق که اثر گناه در گنه کار از اثر کار در گوشت سریعتر است.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا - وجع أوجع للقلوب من الذنوب، ولا - خوف أشد من الموت، وكفى بما سلف تفكراً وكفى بالموت واعظاً (۲).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دردی برای قلوب، دردناکتر از گناهان نیست و ترسی سخت تر از ترس برای مرگ نیست و گذشته برای عبرت گرفتن کافی است و مرگ برای اندرز دادن بس است.

عن أبي الحسن عليه السلام: إن لله عزَّ وجلَّ في كلِّ يومٍ و ليله منادياً يُنادي: مهلاً - مهلاً - عبَادَ اللَّهِ عَن مَعْصِي اللَّهِ، فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُبِعَ، وَ صَبِيَّةٌ رُضِعَ، وَ شَيْوُخٌ رُكِعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبّاً، تُرَضُّونَ بِهِ رَضاً (۳).

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند یک منادی دارد، یک شب و روز فریاد می زند: ای بندگان خدا! از حرکت به سوی نافرمانیها بایستید، بایستید که اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کننده نبودند، عذابی بر شما فرو می ریخت که نرم و کوبیده شوید.

عَنْ نَعْمَانَ الزَّازِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ زَنِى خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ

ص: ۳۱۲

۱-۱) -الكافی: ۲/۲۷۲، باب الذنوب، حدیث ۱۶.

۲-۲) -الكافی: ۲/۲۷۲، باب الذنوب، حدیث ۲۸.

۳-۳) -الكافی: ۲/۲۷۲، باب الذنوب، حدیث ۳۱.

وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ (۱).

نعمان رازی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که زنا کند و آن کس که شراب بنوشد و شخصی که یک روز از ماه رمضان را عمداً بخورد از ایمان خارج شده است.

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ: فَقَالَ هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ سَبْعٌ: الْكُفْرُ بِاللَّهِ، وَفَتْلُ النَّفْسِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَ أَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ، وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، قَالَ: فَقُلْتُ: فَهَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ: فَأَكُلُ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلَاةِ قَالَ تَرْكُ الصَّلَاةِ قُلْتُ: فَمَا عَدَدَتْ تَرْكَ الصَّلَاةِ فِي الْكَبَائِرِ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ قَالَ: قُلْتُ الْكُفْرُ قَالَ: فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ (۲).

عبیده بن زراره می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره گناهان کبیره پرسیدم، فرمود: در کتاب علی علیه السلام هفت گناه از گناهان کبیره است:

۱- کفر به خدا، ۲- آدم کشی، ۳- عدم رعایت حقوق پدر و مادر، ۴- خوردن ربا بعد از دانستن، ۵- خوردن مال یتیم به ناحق، ۶- فرار از جهاد، ۷- ایمان بعد از اسلام. عرضه داشتم: اینها بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری، گفتم:

گناه یک درهم خوردن مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز، فرمود:

ترک نماز، عرضه داشتم: شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی، فرمود: اولین چیزی که گفتم چه بود؟ عرض کردم: کفر، فرمود: تارک نماز کافر است، البته بدون علت و عذر.

ص: ۳۱۳

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۷۸، باب الكبائر، حدیث ۵.

۲-۲) - الکافی: ۲/۲۷۸، باب الكبائر، حدیث ۸.

عَلَمَةُ مَجْلِسِي رَحْمَةُ اللَّهِ مَعْتَقِدٌ اسْتِ كِهْ جَمَلَةٌ «مِنْ غَيْرِ عَلِيٍّ» يَا كَلَامِ مَرْحُومِ كَلِينِي اسْتِ يَا يَكِي اَز رَوَايْتِ كَنْدِ كَانِ.

گناهان کبیره از نظر بزرگان

مرحوم مجلسی رحمه الله از شیخ بهایی در تعریف گناهان کبیره این اقوال را ذکر می کند:

۱- هر گناهی که خداوند در قرآن مجید انسان را به خاطر آن به عذاب تهدید کرده است.

۲- هر معصیتی که شارع برایش حدی معین کرده و در قرآن نسبت به آن تهدید آمده است.

۳- هر گناهی که ارتکاب آن دلالت بر بی اعتنایی به دین داشته باشد.

۴- هر گناهی که حرمتش به دلیل قطعی ثابت شده باشد.

۵- هر معصیتی که در کتاب و سنت به شدت مورد تهدید قرار گرفته باشد.

۶- ابن مسعود می گوید:

گناهان از اول سوره نساء تا آیه شریفه [**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ**] (۱) کبیره است.

۷- هر گناهی کبیره است؛ زیرا هر معصیتی مخالف خداست و کوچک و بزرگی آنها نسبت به بالا و پایین است؛ مثلاً بوسیدن

زن نامحرم نسبت به زنا صغیره و نسبت به نظر کردن به او کبیره است.

سپس علامه بزرگ، خدمت گزار بی نظیر مرحوم مجلسی رحمه الله می گوید:

گویا نظر کسی که همه گناهان را کبیره دانسته این است که گناه را نباید کوچک

ص: ۳۱۴

و ناچیز شمرد؛ چنانچه در اخبار بسیاری آمده است:

گناه را کوچک شمارید؛ زیرا نافرمانی شخص بزرگ، بزرگ است و مخالفت با پروردگار جلیل سنگین (۱).

ولی این موضوع منافات ندارد که برخی از گناهان نسبت به خود بزرگتر از برخی دیگر باشد و به صغائر و کبائر تقسیم گردد که اگر از کبائر کناره گیری شود صغائر آنها آمرزیده گردد و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره با عدالت منافات دارد.

اما در رابطه با شماره گناهان کبیره، برخی آنها را هفت عدد دانسته اند:

۱- شرک به خدا ۲- آدم کشی ۳- تهمت زنا زدن به زن پاکدامن ۴- خوردن مال یتیم ۵- زنا ۶- فرار از جنگ ۷- عقوق والدین.

و عده ای ۱۳ گناه دیگر را به آن اضافه کرده اند:

۱- لواط ۲- جادوگری ۳- رباخواری ۴- غیبت ۵- سوگند دروغ ۶- شهادت ناحق ۷- میخواری ۸- بی احترامی به کعبه ۹- دزدی ۱۰- پیمان شکنی ۱۱- تعزب (۲) بعد از هجرت ۱۲- نومیدی از رحمت خدا ۱۳- ایمنی از مکر پروردگار.

و بعضی دیگر از علما و بیداران راه حق، ۱۴ گناه دیگر بر گناهان بالا افزوده اند:

۱- خوردن مردار ۲- خوردن خون ۳- خوردن گوشت خوک ۴- خوردن قربانی برای غیر خدا ۵- خوردن هر حرامی مانند رشوه تحت عنوان سُخت ۶- قماربازی ۷- کم فروشی ۸- کمک به ظالم ۹- حبس حق مردم بدون دست تنگی ۱۰- اسراف ۱۱- تبذیر ۱۲- خیانت ۱۳- اشتغال به کارهای بیهوده ۱۴- اصرار ورزیدن بر گناهان صغیره.

ص: ۳۱۵

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۵، باب ۴۳، حدیث ۲۰۶/۵.

۲- ۲) - تعزب: اخلاق و رفتار شبیه عربها شد (عربهای زمان جاهلیت).

علامه مجلسی رحمه الله سپس می گوید:

برای هیچ یک از این اقوال و تعریف و شماره گناهان، دلیل مطمئن نیست و شاید پنهان بودن کبیره یا عدد آن از طرف خدا مصلحتی باشد، چنان که در نهن بودن شب قدر و صلاه و سُطی مصلحت است! (۱) برخی از بیداران می گویند:

مصلحت پنهان بودن عدد کبیره یا خود کبیره در آن است که انسان در تمام لحظات از هر گناهی خودداری کند؛ مبدا که آن گناه کبیره باشد و اتفاقاً در همان وقت انسان مورد خشم و غضب حق و سخط حضرت حق قرار بگیرد و توبه برایش مشکل شود؛ چون در روایات آمده است:

از هر گناهی بپرهیزید؛ مبدا که هنگام ارتکاب گناهی ناگهان مورد سخط قرار گیرید و از هیچ عبادتی روی مگردانید که رحمت او در عبادات پنهان است و ممکن است عبادتی باشد که رحمت حق را به سوی شما جلب کند و شما نسبت به آن غافل باشید (۲).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْكَانُ الْكُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرَّغْبَةُ وَ الرَّهْبَةُ وَ السَّخَطُ وَ الْغَضَبُ (۳).

امام صادق علیه السلام از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که پایه های کفر چهار چیز است:

۱- دل بستگی به دنیا و شهوات نفسانی، ۲- ترس از دست رفتن دنیا و ترس از پرداخت جهاد و زکات، ۳- ناخرسندی از فعل خدا نسبت به خود از تقسیم روزی و قضا و قدر، ۴- خشم.

ص: ۳۱۶

۱- ۱) - به پاورقی الکافی و کتاب مرآه العقول علامه مجلسی رحمه الله مراجعه کنید.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۵، باب ۴۳، حدیث ۲۰۶/۴.

۳- ۳) - الأمالی، شیخ صدوق: ۴۱۹، المجلس الخامس و الستون، حدیث ۸.

عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سِتُّ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَحُبُّ الرِّئَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ، وَحُبُّ النَّوْمِ، وَحُبُّ الرَّاحَةِ، وَحُبُّ النِّسَاءِ (١).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: سرآغاز نافرمانی از خدا شش چیز است: دوستی دنیا، ریاست، خوراک، استراحت و دوستی بی مورد نسبت به زنان.

زشتی این شش برنامه در روایت، در صورت افراط و گرایش بیش از حد است، به عبارت دیگر، اسلام نه افراط را می پسندد و نه تفریط را؛ بلکه اعتدال از مهمترین ویژگی های این دین الهی است که حتی در مورد عبادات نیز مورد سفارش قرار گرفته است.

عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا (الرِّزْقِ) وَالْإِصْرَارِ عَلَى الذَّنْبِ (٢).

امام صادق علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که از نشانه های بدبختی خشک چشمی و سخت دلی و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار به گناه است.

عَنْ أَبِي عَبِيدٍ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا اتَّيَمَنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ خَلَفَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ: [إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ] (٣)

وَقَالَ: [أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ] (٤)

و فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ [وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ

ص: ٣١٧

١- ١) - مجموعه ورام: ٢/٢٠٥؛ الكافي: ٢/٢٨٩، باب في اصول الكفر، حديث ٣.

٢- ٢) - الخصال: ٢٤٣، اربع من علامات الشقاء، حديث ٩٦؛ تحف العقول: ٤٧.

٣- ٣) - انفال (٨): ٥٨.

٤- ٤) - نور (٢٤): ٧.

اسماعیلِ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا [۱].

امام صادق علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که سه صفت است که در هر که باشد منافق است اگرچه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، در سخن گفتن دروغ بگوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند. خداوند در کتابش فرموده: خدا خیانتکاران را دوست ندارد و لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد و فرموده اسماعیل را در کتاب یاد کن همانا او درست وعده و رسول و پیامبر بود.

آنچه ذکر شد نمونه ای است از ویژگی های عارفان خائف از مقام حق و بیم داران از عذاب فردا.

آن کس که برای شناخت محرمات اقدام نکند و آن کس که محرمات را می شناسد و از آن پروا نمی کند امتیازی از مسلمانی ندارد و آن که از گنهکار و گناه پرهیز دارد و چون گوسپندی که از گرگ می گریزد از عاصیان عامد و گنهکاران معاند می گریزد عارفی است که خوف در دل او جایگزین شده است، فرار و گریزش از گناه و اهل گناه، دلیل بر خوف اوست این است معنای کلام حضرت صادق علیه السلام که فرمود: فَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ.

ص: ۳۱۸

دلیل امید

همان طور که در جمله قبل، امام صادق علیه السلام فرمودند: دلیل بر این که انسان دارای خوف است گریز اوست از هر چه که مولا از آن تنفر دارد، در این جمله برای مسئله امید دلیل آورده و می فرماید:

هر کسی، نمی تواند ادعا کند دارنده امید است، امید سرمایه کمی نیست، امید واقعیت بزرگی است، امید یکی از مهمترین علل رشد و حرکت انسان است. دلیل بودن امید در دل امیدوار حالت طلب اوست. طلب کردن آنچه مولا به آن علاقه دارد. مولا همه نیکان عالم را که در قرآن ستوده دوست دارد و علائمی برای پاکان بیان می دارد، تا پاکان به وسیله آن نشانه ها در هر دوره ای برای هر طلب حقیقتی، قابل شناخت باشد. پس باید به دنبال پاکان و نیکان برخاست و ارتباط با آنان را در رأس طلب ها و خواسته ها قرار داد و این خواسته را به سرعت و با شدت جامع عمل پوشاند. مگر نه این است که قرآن مجید به عنوان امر، از انسان می خواهد تنها با صادقان عالم نشست و برخاست کند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] (۱).

ص: ۳۱۹

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

حضرت حق طلب آمرزش و مغفرت را دوست دارد، پس باید یکی از خواسته های مهم انسان طلب بخشش و عفو باشد، تحقق بخشیدن به این خواسته، فقط در سایه بازگشت و توبه میسر است.

خداوند متعال تمام عبادات و روشهای صحیح بندگی را دوست دارد، پس باید برای به دست آوردن بندگی اقدام کرد و کاسه ای از شراب طهور و حیات بخش عبودیت را سر کشید.

وجود مقدسش به تمام برنامه های خیر که در قرآن و روایات معرفی شده اند، عشق می ورزد؛ پس باید به طلب کلیه برنامه های خیر برخاست و برای انجام خیرات خود را به آب و آتش زد.

انسانی که به این امور بی تفاوت است یا که این برنامه ها جزء خواسته های او نیست، نمی تواند ادعای امید کند. امید مخصوص کسانی است که در مزرعه دنیا به پاشیدن بذر نیکی و عبادت اقدام کرده اند و به هر کار خیری آراسته شده اند و به امید برداشت محصول در هر دو دنیا، زندگی می کنند.

این امید پس از آن همه طلب و خواسته، امید صحیحی است و بلکه اصل امید است و طلب و خواسته واقعی زائیده این امید است.

قرآن می فرماید:

[فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا] (۱).

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید

ص: ۳۲۰

معرفی چهره های پاک در قرآن

اشاره

در اینجا به معرفی چهره های پاک که لازم است انسان در تمام طول عمر با آنان همراه باشد، می پردازیم؛ زیرا همراهی با آنان پر منفعت ترین تأثیر را در همه حیات آدمی دارد. پس از آن به معرفی پاره ای از برنامه هایی که باید انسان در طلب آنها باشد تا آن برنامه ها را به دست آورد، خواهیم پرداخت.

آیه اول: چهره های پاک در قرآن

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [۱].

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند، و مال و ثروتشان را با آن که

ص: ۳۲۱

دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می دهند، و نماز را [با همه شرایطش] بر پای می دارند، و زکات می پردازند، و چون پیمان بندند و فاداران به پیمان خویشند، و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیز کارند.

در این آیه دقت کنید، خدای بزرگ برای معرفی و شناساندن نیکان روزگار پانزده خصیصه و ویژگی بیان می دارد، چنانچه این موارد عالی در وجود کسی پیدا و به این واقعیت ها آراسته شد، انسان باید در طلب دوستی با او جدیت کند و خود را با چنین منبع لطفی پیوند زده و از درخت پر ثمر وجود او همان سود را ببرد که خود او برده است، آری، امیدوار، به چه چیزی امید دارد، اگر امید به مواد مادی عالم است و طلب تنها در آن مسیر است که این امید را همه حیوانات و کلیه جانوران دارند. انسان باید غیر از امیدهای مادی به بهترین امیدهای معنوی هم وصل گردد و از پس آن بهترین خواسته را پیدا کرده و سپس به آن خواسته ها جامه عمل بپوشاند. این میسر نیست مگر با چنگ زدن به دامن اولیا و اتصال به ذیل عنایت پاکان و نیکان.

آیه دوم: پرهیزکاران

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ

ص: ۳۲۲

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ [(۱)] .

و آن که سخن راست و درست آورد و کسانی که آن را باور کردند، اینانند که پرهیزکارانند. * برای آنان نزد پروردگارشان آنچه بخواهند فراهم است؛ این است پاداش نیکوکاران؛ * تا خدا [به رحمتش] زشت ترین اعمالی که انجام دادند از آنان محو کند، و آنان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می دادند پاداش دهد.

منظور از راستی در این آیه شریفه تمام واقعیت های الهی و ایمان به آن و اجرای آن است و به حقیقت اینان صاحبان ارزشمند و معاشرت با آنان و دنبال کردن راهشان علت سعادت دو جهان برای انسان است، کسی که امید به سعادت دارد باید به طلب اینان و راهشان برخیزد.

آیه سوم: مؤمنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ [(۲)] .

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

ص: ۳۲۳

۱-۱) - زمر (۳۹): ۳۳-۳۵.

۲-۲) - حجرات (۴۹): ۱۵.

آیه چهارم: ذاکران و صابران

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا [(۱)] .

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیباه و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

البته باید توجه داشت که تمام این حقایق در وجود یک آشنای با خدا، اعم از مرد و زن، جمع است، این طور نیست که مرد و زنی یکی از این صفات را داشته باشند و آن گاه برای آنان آمرزش و اجر بزرگ باشد. اصولاً مؤمن همه این خصوصیات را داراست؛ زیرا این واقعیت ها از توابع ایمان واقعی است و هر کجا ایمان باشد این حقایق هم هست. پس چه نیکوست که انسان در طلب آنان که آراسته به این برنامه ها هستند برآید و البته امید واقعی سازنده این طلب و خواسته، در وجود انسان است.

آیه پنجم: مردان الهی

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

ص: ۳۲۴

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ [(۱)] .

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد، [و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود، می ترسند.

این بیم و ترس همان است که در فصل های گذشته به تفصیل، توضیح داده شد، بیمی که علت خودداری انسان از هر گناهی است.

آیه ششم: اوصاف مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [(۲)] .

بی تردید مؤمنان رستگار شدند. * آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. * و آنان که از [هر] گفتار و کردار [بیهوده و بی فایده روی گردانند، * و آنان که پرداخت کننده زکات اند، * و آنان که نگه دارنده دامنشان] از شهوت های حرام [اند، * مگر در [کام جویی از]

ص: ۳۲۵

۱-۱) -نور (۲۴): ۳۷.

۲-۲) -مؤمنون (۲۳): ۱-۱۱.

همسران یا کنیزانشان که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.*پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند.*و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند،*و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.*اینانند که وارثان اند،*وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند.

آیه هفتم: صابران

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ*إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ [(۱)].

[که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است؛*مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند.

آیه هشتم: مجاهدان

لَكِنَّ الرُّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [(۲)].

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، اینانند که همه خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینانند که رستگارند.

ص: ۳۲۶

۱-۱) -عصر (۱۰۳): ۲-۳.

۲-۲) -توبه (۹): ۸۸.

آیه نهم: رستگاران

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النََّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ [(۱)]

[آن مؤمنان، همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خداوند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

آیه دهم: مهاجران

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ [(۲)]

و آنان که پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی خدا هجرت کردند، یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مکانی نیکو جای دهیم، و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است، اگر می دانستند [که دارای چه کمیت و کیفیتی است]

آیه یازدهم: ناصحان

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ

ص: ۳۲۷

۱-۱) - توبه (۹): ۱۱۲.

۲-۲) - نحل (۱۶): ۴۱.

سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [(۱)] .

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیه دوازدهم: پروا پیشه گان

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى [(۲)] .

و کسانی که مؤمن بیایند در حالی که کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان برترین درجات است.

آیه سیزدهم: بندگان حضرت حق

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا* وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا* إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - توبه (۹): ۷۱.

۲- (۲) - طه (۲۰): ۷۵.

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا* وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا* وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا* وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمَيَانًا* وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا [(۱)] .

و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند،* و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند،* و آنان که می گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما بگردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است.* قطعاً دوزخ بد قرارگاه و بد اقامت گاهی است.* و آنان که وقتی انفاق می کنند، نه از حد معمول [و متعارف] می گذرند و نه تنگ می گیرند، و [انفاقشان] همواره میان این دو در حد اعتدال است.* و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند، و کسی را که خدا خونس را حرام کرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.* روز قیامت عذابش دو چندان شود، و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند.* مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.* و هر که توبه کند و کار شایسته انجام دهد قطعاً به صورتی پسندیده و نیکو به سوی خدا باز می گردد.* و آنان که در مجلس غنا

ص: ۳۲۹

و دروغ پردازی و امور باطل حاضر نمی شوند، و هنگامی که بر گفتار و کردار لغو می گذرند، با بزرگواری و متانت می گذرند،* و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند، در برابر آن با حالت کری و کوری نمی افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می دهند]* و آنان که می گویند:

پروردگارا! ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

چنین بندگانی که اوصافشان ذکر شد، پاداش پایداریشان را در راه بندگی خدا، غرفه های جنت و حفره های بهشتی می یابند که در آنجا با تحیت و سلام در شادمانی، یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت که جایگاه بسیار نیکو و مقامی بلند است؛ تا ابد جاوید و متنعم خواهند بود.

یک بار دیگر در تمام آیاتی که در این فصل گذشت به خصوص آیات سوره فرقان دقت کنید و ببینید چه نوع مردمی قابل دوستی و معاشرت هستند و انسان خواسته و طلب خود را باید در چه مسیری قرار دهد؟

در حقیقت باید گفت: آنان که دارای سرمایه امیدند- امید به حیات پاک و آخرت آباد و امید برای بدست آوردن مایه های انسانی و امید به بقای حق، و خشنودی الهی و سعادت دنیا و آخرت- بهترین حالت طلب را دارند و یک رشته طلب آنان متوجه یافتن عاشقان خداست، تا با یاری آنان و از برکت معاشرت با آن وفاداران، به مقام قرب خدا و مقام رضایت و خشنودی او برسند.

رشد و کمال در روایات

اشاره

در این سلسله روایات، به مسائل بسیار مهم الهی و انسانی اشاره شده است،

مسائلی که از پیامبر و امامان علیهم السلام که سرحلقه عارفان اند، نقل شده است. مسائلی که اگر انسان امید به سعادت دنیا و آخرت داشته باشد، در طلب آنها برآمده و تمام جدیت را در آراسته شدن به آن مسائل خواهد کرد.

کسی که بگوید: من امید به نجات و سلامت حیات دار و خیر دنیا و آخرت دارم؛ ولی در طلب این حقایق که سازنده سلامت و سعادت انسان است بر نیاید، امید نداشته و در ادعای خود صادق نیست. مگر نه این است که امام صادق علیه السلام می فرماید: **وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلُبُ**.

۱- عزت در غربت

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ، وَ غِنًى مِنْ غَيْرِ مَالٍ، وَ طَاعَةً مِنْ غَيْرِ بَدَلٍ وَ فَلْيَتَحَوَّلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ فَإِنَّهُ يَجِدُ ذَلِكَ كُلَّهُ (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند: کسی که بدون قوم و خویش عزت می خواهد، کسی که بدون قدرت هیت می طلبد و آن کس که ثروت بدون مال اراده دارد، و آدمی که بدون بدل و بخشش می خواهد فرمانش را ببرند، تنها راهش خروج از پستی معصیت خدا و ورود به طاعت خداست، یقیناً به همه مرادهای خود می رسد.

بی تردید عمل به این روایت و طلب این واقعیت؛ یعنی ترک هر گناه و اجرای هر فرمان خدا، برای رسیدن به کمال کافی است، آری، امیدوار، به تمام آن واقعیت هایی که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید، تنها در طلب ترک گناه و اجرای فرمان حق میسر است.

ص: ۳۳۱

قال أمير المؤمنين عليه السلام: كانت الفقهاء والحكماء إذا كاتبوا بعضهم بعضاً كتبوا بثلاث ليس معهن رابعه من كانت الآخرة همته كفاء الله همته من الدنيا، ومن أصيّلح سيريرته أصيّلح الله علائقته، ومن أصيّلح فيما بينه وبين الله عزّ وجلّ أصيّلح الله له فيما بينه وبين الناس (۱).

امير مؤمنان عليه السلام فرمود: تيزبينان و حکما زمانی که به یکدیگر چیزی می نوشتند، سه برنامه می نوشتند و هیچ گاه چهارمی نداشت، می نوشتند: کسی که همتش آخرت است خداوند برنامه های دنیای او را کفایت می کند و کسی که درونش را اصلاح کند خداوند توفیق اصلاح بیرونش را به او مرحمت می کند و آن که بین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح می نماید.

۳- صفات شیعیان

عن خُثَيْمَةَ الْجُعْفَى: قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ الشُّخُوصَ فَقَالَ: أُنْبِغِ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَ أَوْصِيهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ يَعُودَ غُثْبُهُمْ فَقِيرُهُمْ، وَ قَوِيَّتُهُمْ ضَعِيفُهُمْ وَ أَنْ يَعُودَ صَحِيحُهُمْ مَرِيضُهُمْ وَ أَنْ يَشْهَدَ حَيْثُهم جِنَازَهُ مَيِّتِهِمْ وَ أَنْ يَتَلَقُوا فِي بُيُوتِهِمْ، وَ أَنْ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَيَاةً لِمُرْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبِيداً أَحْيَا أَمْرْنَا يَا خُثَيْمَةَ إِنَّا لَا نُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِلَّا بِالْعَمَلِ، إِنَّ وَلايَتَنَا لَا تَنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ، وَ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ

ص: ۳۳۲

خثیمه جعفی می گوید: به محضر حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در حالی که قصد رفتن از مدینه و خداحافظی داشتیم، امام فرمود: دوستان ما را سلام برسان و آنان را به خویشتن داری از گناه سفارش کن و این که دارای آنان از فقیرشان دستگیری کند و قدرت دار آنان از ضعیفشان حمایت داشته باشد و سالم آنان مریضشان را ببیند و زنده آنان مردگانشان را تشییع جنازه کنند و یکدیگر را در خانه هاشان دیدن نمایند؛ زیرا این دیدار باعث حیات فرهنگ ماست، خداوند مورد رحم قرار دهد آن بنده ای که به زنده کردن امر ما اقدام نماید. ای خثیمه ما بجز با عمل صالح شما در پیشگاه حق برای شما کاری نمی توانیم انجام دهیم، به ولایت ما نمی رسد مگر به ورع، حسرت خورترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند؛ ولی خودش در اجرای آن نسبت به مردم تخلف کند.

۴- شرط دوستی با اهل بیت علیهم السلام

عَنْ خَلَادِ أَبِي عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ يُوصِينَا: اتَّقُوا اللَّهَ وَاحْسَبُوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَكُونُوا أَطْوَعَ عِبَادِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَلَنْ تَنَالُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسِيرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمَنْ وَصِيفَ عَدْلًا وَخَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ (۲).

خلاد ابی علی می گوید: امام صادق علیه السلام به ما گفت و سفارش هم می کرد:

ص: ۳۳۳

۱- ۱) - بشاره المصطفی: ۱۳۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۷/۶۸، باب ۶۴- الاجتهاد و الحث علی العمل، حدیث ۴۸.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۸۷/۶۸، باب ۶۴- الاجتهاد و الحث علی العمل، حدیث ۵۰.

پرهیزگار باشید و رکوع و سجود را نیکو به جا آورید و مطیع ترین مردم نسبت به فرمانهای الهی باشید؛ زیرا جز با پاکدامنی و پارسایی به ولایت ما نمی رسید، و از خداوند رضایت و بهشت جز از طریق عمل، دریافت نمی کنید، پرحسرت ترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند ولی در عمل مخالف عدالت رفتار کند.

۵- حقیقت ایمان

قال أبو رزین العقیلی: یا رسولَ الله ما الإيمانُ؟ قال: أن تكونَ لله ورسولَهُ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِمَّا سِوَاهُمَا (۱).

ابو رزین عقیلی می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم ایمان چیست؟ فرمود: خدا و رسول پیش تو از هر چیز محبوبتر باشند.

اگر کسی بخواهد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دلش از هر چیز محبوبتر باشد، باید در طلب معرفت برخیزد، چون معرفت طلب کرد، از آن، عشق و محبت حاصل می شود و از پرتو عشق به درجات کمال خواهد رسید.

۶- نشانه های ایمان

قِيلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِقَوْمٍ فَقَالَ لَهُمْ مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا عَلَامَةُ إِيْمَانِكُمْ قَالُوا: نَضْبِرُ عَلَى الْبَلَاءِ وَنَشْكُرُ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَنَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَا فَقَالَ مُؤْمِنُونَ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ (۲).

ص: ۳۳۴

۱- ۱) -مجموعه ورام: ۲۲۳/۱، بیان الحب لله و للرسول صلی الله علیه و آله.

۲- ۲) -مجموعه ورام: ۲۲۹/۱ بیان الحب لله و للرسول صلی الله علیه و آله.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گروهی از اصحابش سؤال کرد: کیستید؟ گفتند: مردمی مؤمن، فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: صبر به هنگام بلا، شکر به وقت خوشی، رضا به هنگام قضای الهی، فرمود: به پروردگار کعبه قسم! مؤمنید.

۷- موانع لذت مناجات

فِي أَخْبَارِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِأَوْلِيَائِي وَ الْهَمُّ بِالْدُّنْيَا إِنَّ الْهَمَّ يُذْهِبُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ، يَا دَاوُدُ إِنَّ مُحَبَّتِي مِنْ أَوْلِيَائِي أَنْ يَكُونُوا رُوحَانِيْنَ لَا يَعْتُمُونَ (۱).

ای داود! اولیای من و غصه دنیا برای چه؟ غصه دنیا شیرینی مناجاتم را از دل آنان می برد، ای داود! عشق من به اولیایم به خاطر این است که آنان اهل معنی هستند و غصه برنامه های ظاهری در آنان راه ندارد.

۸- یاد خدا

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ خَلْقَهُ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ:

لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ إِنْ كَانَ مِنْهُ وَ لَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: از برنامه هایی که سخت به خلق خدا واجب شده زیاد یاد او کردن است، سپس فرمود: منظورم زیاد گفتن سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله و الله اكبر نیست گرچه آن هم یاد خداست ولی یاد او در برابر

ص: ۳۳۵

۱- ۱) - مسکن الفؤاد: ۸۵، الباب الثالث فی الرضا؛ بحار الأنوار: ۱۲۵/۷۹، باب ۱۸، حدیث ۲۶.

۲- ۲) - الکافی: ۸۰/۱، باب اجتناب المحارم، حدیث ۴؛ عده الداعی: ۳۰۲، فصل فی خواص.

حلال و حرام است، اگر موردی در بندگی است عمل کند اگر موردی در معصیت است از آن بپرهیزد.

۹- پرهیز کاران، پارسایان و ثروتمندان مسلمان

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ مِنَ اتَّقَى النَّاسِ، وَارْضِ بِقِسْمِ اللَّهِ تَكُنْ مِنَ أَعْنَى النَّاسِ، وَكَفَّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ أَوْرَعَ النَّاسِ، وَ أَحْسِنْ مُجَاوَرَهُ مَنْ يُجَاوِرُكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا وَ أَحْسِنْ مُصَاحَبَهُ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: به واجبات الهی عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی، به داده خدا و قسمت حق راضی باش ثروتمندترین مردمی، از آنچه حرام شد بپرهیز پارساترین خلقی، به همسایه نیکی کن مؤمن باش، با دوستت به خوبی رفاقت کن تا مسلمان باشی.

۱۰- درخت دین

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ حَبِيبُ جَبْرِئِيلُ إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةِ الْإِيمَانِ أَصْلُهَا، وَ الصَّلَاةُ عُرْوَتُهَا، وَ الزَّكَاةُ مَأْوَاهَا، وَ الصَّوْمُ سَعْفُهَا، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَرَقُهَا، وَ الْكُفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ ثَمَرُهَا، فَلَا تَكْمُلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالثَّمَرِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ (۲).

ص: ۳۳۶

-
- ۱- ۱) - الکافی: ۸۲/۲، باب اداء الفرائض، حدیث ۴؛ الأملی، شیخ صدوق: ۲۰۱، المجلس السادس و الثلاثون، حدیث ۱۳ و ۱. ۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۰۹/۶، الفصل الثالث فی نوادر العلل، حدیث ۲؛ علل الشرایع: ۲۴۹/۱، باب ۱۸۲- باب علل الشرایع و اصول الاسلام، حدیث ۵.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: دوستم جبرئیل گفت: مثل دین مانند درخت ثابت است، ایمان ریشه آن، نماز رگهای آن، زکات آب آن، روزه شاخه آن، نیک خلقی برگ آن، خودداری از گناه میوه آن و درخت بدون میوه درخت نیست، هم چنین ایمان، بدون خودداری از گناه ایمان نیست.

۱۱- شروع و ختم هر روز با نیکی

قالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: افْتَحُوا نَهَارَكُمْ بِخَيْرٍ، وَامْلُوا عَلَيَّ حَفَظَتِكُمْ فِي أَوَّلِهِ وَفِي آخِرِهِ خَيْرًا يُغْفَرُ لَكُمْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: روز خود را با کار نیک شروع کنید و در اول و آخر روز برای حافظان اعمالتان، نیکی املا کنید، تا بنویسند، اگر خدا بخواهد ما بین آن را بر شما خواهد بخشید.

۱۲- شش خصلت ماندگار

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَكَانَ صَالِحًا يَسْتَعْفِزُ لَهُ وَ مَضِي حَفٌّ يُفْرَأُ مِنْهُ، وَ قَلْبٌ يَحْفَرُهُ، وَ غَرْسٌ يُعْرَسُهُ، وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يَجْرِيهِ، وَ سَنَةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن از شش برنامه ای که از او به جا مانده بعد از مرگش بهره می برد: فرزند شایسته ای که برای او استغفار کند، کتاب هدایتگری از او باقی بماند، چاه آبی که حفر کرده، درختی که کاشته، آبی که جاری نموده و برنامه نیکی که مردم آن را به اجرا بگیرند و از آن متابعت کنند.

ص: ۳۳۷

۱-۱) -الكافي: ۱۴۲/۲.

۲-۲) -الخصال: ۳۲۳/۱، ست خصال ينتفع بها المؤمن، حديث ۹.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمِيلَ إِسْلَامُهُ، وَأُعِينَ عَلَيَّ إِيمَانِهِ، وَ مُحَصَّصَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَقِيَ رَبُّهُ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَ لَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنَيْهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللَّهُ عَنْهُ، وَ هِيَ الْوَفَاءُ بِمَا يَجْعَلُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَفْسِهِ، وَ صِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ، وَ الْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبَحُ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَ النَّاسِ (۱).

امام باقر عليه السلام فرمود: چهار چیز در هر کس باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شود و گناهش پاک شود و خدا را در حالی که از عبدش راضی است ملاقات کند و اگر از فرق تا قدمش دارای گناه باشد خدا همه آن را خواهد ریخت: وفا به تمام برنامه هایی که به عنوان بندگی، خداوند برایش مقرر فرموده است، راستی در زبان با تمام مردم و حیا از آنچه که نزد خدا و مردم قبیح است و خوش اخلاقی با اهل و عیال و مردم.

۱۴-از مرگ چه باک

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسَدِ كَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الْإِسْتِغْدَادُ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْأَشْتِمَالِ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ، أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ مَا يُبَالِي ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ (۲).

امام عسکری علیه السلام از پدرانش نقل می کند: به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: راه آماده

ص: ۳۳۸

۱- ۱) -الأمالی، شیخ طوسی: ۱۸۹، المجلس السابع، حدیث ۳۱۹.

۲- ۲) -عیون أخبار الرضا: ۱/۲۹۷، باب ۲۸- فیما جاء عن الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث ۵۵؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۱۱۰، المجلس الثالث و العشرون، حدیث ۸.

شدن برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، دوری از محرمات، آراسته شدن به مکارم، بعد از این باکی نیست که انسان به کام مرگ درافتد، یا مرگ او را بگیرد، به خدا قسم پسری طالب باکی ندارد که در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او قرار بگیرد.

۱۵- بازجویی از خود

قَالَ بَعْضُ الْأَيْمَةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا (۱).

از بعضی امامان علیهم السلام نقل شده: قبل از این که به حسابتان برسند، به حساب خود برسید و قبل از این که کردارتان را وزن کنند، در ترازوی حیا وزن کنید.

۱۶- حفظ از آلودگی

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةَ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود: برترین عبادت نگاه داشتن شکم و شهوت است.

۱۷- بالاترین کوشش

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي ضَعِيفُ الْعَمَلِ قَلِيلُ الصِّيَامِ وَ لَكِنِّي أَرْجُ أَنْ لَا آكُلُ إِلَّا حَلَالًا قَالَ: فَقَالَ لَهُ وَ أَىُّ الْإِجْتِهَادِ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ (۳).

ص: ۳۳۹

۱- ۱) -بحار الأنوار: ۲۶۵/۶۷، باب ۷۶- الاستعداد للموت، حدیث ۸، به نقل از مصباح الشریعه: ۸۵، الباب الثامن و الثلاثون فی الحساب.

۲- ۲) -الكافی: ۷۹/۲، باب العفه، حدیث ۲.

۳- ۳) -همان، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۲۵۰/۱۵، باب ۲۲- وجوب العفه، حدیث ۲۰۴۱۸.

ابو بصیر می گوید: مردی به امام باقر علیه السلام گفت: من در عمل ضعیفم و روزه هم کم دارم، اما امیدم به این است که جز حلال نخورم، امام فرمود: کدام کوشش بالاتر از حفظ شکم و شهوت از حرام است؟

۱۸- بهشت در مقابل چهار برنامه

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مَرَنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا، وَاتَّبَعَ الْهَوَى، وَشَهَوَةُ الْبَطْنِ، وَشَهَوَةُ الْفَرْجِ (۱).

امام صادق علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ائمه هرکس از چهار برنامه سالم بماند دارای بهشت است. اسیر دنیا شدن، پیروی از هوای نفس، شهوت شکم، شهوت عورت.

۱۹- حفظ زبان

عَنِ الْبَاقِرِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا حَافِظَ أَحْفَظَ مِنَ الصَّمْتِ (۲).

امام باقر علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کند: نگهبانی برای انسان بالاتر از سکوت نیست (۲).

ص: ۳۴۰

۱- ۱) - الخصال: ۲۲۳/۱، حدیث ۵۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۷۵/۶۸، باب ۷۸-۱ سکوت و الکلام، حدیث ۳.

۳- ۳) - می دانید که برابر با آیات قرآن و روایات، امر به معروف و نهی از منکر واجب است و راهنمایی مردم و گفتار خیر با آنان لازم. این سکوت رعایت است از خودداری از مجموع کلمات و سخنان و گفته هایی که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان حرام کرده اند.

۲۰- تقوای زبان

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ عَلَى لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ رَقِيبًا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ، وَ لِيَنْظُرْ مَا يَقُولُ (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: برای زبان هر کسی محافظی قرار داده شده، عبد باید نسبت به زبانش دارای تقوا باشد و در گفتارش فکر کند.

۲۱- نشانه های خردمندان

فِي وَصَايَا أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظًا لِلسَانَةِ، فَإِنَّ مَنْ حَسِبَ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يُغْنِيهِ (۲).

در سفارش های ابی ذر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوار شخص خردمند این است که بینای به زمان بوده و روی آور به برنامه هایی باشد که برایش آبرو دارد و نگهدار زبانش باشد، بدون تردید کسی که گفتارش را از عملش حساب کند کم می گوید مگر آنچه خیر داشته باشد.

۲۲- عوامل نجات

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثُ مُنْجِيَاتٍ تَكْفِي لِسَانَكَ، وَ تَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ، وَ تُلْزِمُ

ص: ۳۴۱

۱- ۱) - قرب الاسناد: ۳۲، الجزء الاول.

۲- ۲) - الخصال: ۵۲۳/۲، حدیث ۱۳.

بیتک (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز عامل نجات است: حفظ زبان از هرچه حرام شده، گریه بر گناه و نشستن در خانه اگر کار خیر و عمل خدایسندانه ای در بیرون نداشته باشی.

۲۲- مقام سکوت

إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا كَثُرَ وَلَدُهُ وَوَلِمَدُ وَلَدِهِ كَانُوا يُحَدِّثُونَ عِنْدَهُ وَهُوَ سَاكِتٌ، فَقَالُوا يَا أَبَهُ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا أَخْرَجَنِي مِنْ جِوَارِهِ عَهْدَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَقِلَّ كَلَامَكَ تَزْجِعْ إِلَيَّ جِوَارِي (۲).

زمانی که فرزندان آدم و فرزندان فرزندانش زیاد شدند در کنار او با هم سخن می گفتند ولی آدم ساکت بود، به او گفتند؛ پدر چرا سخن نمی گویی، پاسخ داد:

فرزندانم زمانی که خداوند بزرگ مرا از جوار رحمتش اخراج کرد با من قرارداد بست در زندگی دنیا سخن کم بگو تا به جوارم بازگردی.

۲۳- ضمانت بهشت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقَبَّلُوا لِي سِتَّ خِصَالٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ، إِذَا حَيَّدْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا، وَإِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا، وَإِذَا أْتَمَّتُمْ وَلَا تَخُونُوا وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ

ص: ۳۴۲

۱- (۱) - الخصال: ۸۵/۱، حدیث ۱۳؛ مشکاه الأنوار: ۱۴۸، الفصل الحادی عشر فی الخصال المعدوده.

۲ - (۲) - قصص الانبياء، قطب راوندی: ۴۵، فصل ۴- فی اخباره، حدیث ۱۸؛ بحار الأنوار: ۱۸۰/۱۱، باب ۳- ارتکاب ترک الاولی، حدیث ۳۱.

وَ اِحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش برنامه را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما ضمانت کنم: به هنگام سخن گویی دروغ مگویید، به وقت رسیدن وفای به عهد خلف وعده ننمایید، در زمانی که امین قرار گرفتید خیانت نداشته باشید، دیده از حرام بپوشانید، شهوت خود را حفظ کنید و دست و زبان از آزار مردم نگاه دارید.

۲۴- بیدار باش

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَبَّ بِالتَّفَكُّرِ فَلَيْتَكَ، وَ جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جُنْبِكَ، وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام بارها می فرمود: دلت را با اندیشه از خواب غفلت بیدار کن، برای عبادت در تاریکی شب از رختخواب جدا شو و خدا را بترس.

۲۵- عبادت ابو ذر

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَ الْإِعْتِبَارُ (۳).

ص: ۳۴۳

۱- ۱) - الخصال: ۳۲۱/۱، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۳۷۲/۶۶، باب ۳۸- جوامع المکارم، حدیث ۱۶.

۲ - ۲) - الكافي: ۵۴/۲، باب التفكير، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ مفید: ۵۴، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ مفید: ۲۰۸، المجلس الثالث و العشرون، حدیث ۴۲.

۳- ۳) - الخصال: ۴۲/۱، حدیث ۳۳؛ وسائل الشیعه: ۱۹۷/۱۵، باب ۵- استحباب التفكير، حدیث ۲۰۲۶۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: بیشترین عبادت ابو ذر، اندیشه و پند گرفتن بود.

۲۶- برنامه ریزی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَيَّ الْعَاقِلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَ سَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا صَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَ سَاعَةٌ يَخْلُوا فِيهَا بِحِطِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ (۱).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: بر عاقل و خردمند است که ساعاتش را بر سه قسمت تقسیم کند: ساعتی برای مناجات با حق و ساعتی برای محاسبه خویش و ساعتی اندیشه در مخلوق الهی و ساعتی که در آن سود نفسش را از حلال بنگرد (۲).

۲۷- جهنم؟ هرگز

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا اشْتَهَى وَ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به هنگام میل و به وقت ترس و زمان اشتها و وقت غضب و رضا خویشتن دار باشد، خداوند جسد او را به آتش جهنم حرام می کند.

ص: ۳۴۴

۱- ۱) - الخصال: ۵۲۳/۲، حدیث ۱۳؛ معانی الأخبار: ۳۳۲، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۷۱/۱۲، باب ۳، حدیث ۱۴.

۲- ۲) - در پاورقی بحار الأنوار آمده که این ساعت آخر، کمک ساعات دیگر است و مستقلاً قسم چهارمی نیست.

۳- ۳) - من لا يحضره الفقيه: ۴۰۰/۲۴، حدیث ۵۸۶۰؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۹، المجلس الثالث و الخمسون، حدیث ۷.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنُوفٍ: يَا نُوفُ صَلِّ رَحِمَكَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ، وَحَسِّنْ خُلُقَكَ يُخَفِّفُ اللَّهُ حِسَابَكَ (۱).

امام امیر مؤمنان علیه السلام به نوف فرمود: صلّه رحمت کن تا خداوند به عمرت بیفزاید، و خوش خلقی کن، تا حسابت را خداوند سبک کند.

۲۹- خیر دنیا و آخرت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَعْفُو مَنْ ظَلَمَكَ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به خیر اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم؟ وصل کردن با کسی که با تو قطع رابطه کرده، بخشش به کسی که تو را محروم کرده، گذشت از کسی که به تو ظلم کرده.

در زمینه معارف، واقعیت ها، حسنات اخلاقی و آنچه انسان را متخلّق به اخلاق خدا و انبیا می کند، آن قدر روایت زیاد است که اگر در این نوشتار بیاید از چند جلد بیشتر می شود و ان شاء الله در ضمن مباحث آینده، به تناسب هر بحثی، به روایات لازمه اشاره خواهد شد.

با توجه به آیات و روایات گذشته، روشن شد که انسان باید به چه کسانی و چه مسائلی طلب و میل داشته باشد و اگر این طلب و میل به واقعیت ها در انسان

ص: ۳۴۵

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۰۹، المجلس السابع و الثلاثون، حدیث ۹؛ بحار الأنوار: ۳۷۳/۶۸، باب ۹۲، حدیث ۲۰.

۲- ۲) - الکافی: ۱۰۷/۲، باب العفو، حدیث ۲؛ تحف العقول: ۶.

باشد، بدون شك آدمی آراسته به آن حقایق خواهد شد. این طلب دلالت بر امید انسان به سعادت دنیا و آخرت دارد و بنا بر فرموده امام صادق علیه السلام در متن روایت مورد بحث: وَ دَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ.

ص: ۳۴۶

دلیل عشق و محبت

اشاره

در بخشهای گذشته دانستید که امام صادق علیه السلام فرمودند محبت به خدا و آنچه وابسته به حضرت اوست، فرع معرفت انسان نسبت به خداست و هرچه معرفت و آگاهی آدمی به وجود مقدس او بیشتر باشد، عشق به او بیشتر خواهد بود.

چنان که برای خوف و رجا در کلام امام علیه السلام دلیلی ذکر شده است - که فرمودند:

دلیل خوف، فرار از شیاطین جنی و انسی و گناهان و دلیل امید، طلب اتصال با اولیا و عاشقان خدا و طلب کلیه برنامه هایی است که خدا برای انسان می پسندد - برای محبت و عشق نیز دلیل باید اقامه شود و به ادعا ثابت نمی گردد و هرکسی نمی تواند بگوید من محب اویم.

تقدم محبوب بر ما سوی

دلیل محبت در کلام امام علیه السلام انتخاب محبوب بر ماسوای او و مقدم داشتن او بر هر چیزی است. او را خواستن و هر چیزی را برای او و به خاطر او خواستن است، و گرنه اگر کسی بگوید: خدا محبوب من است، ولی غیر او را بر او مقدم بدارد جز پندار و خیالی در سر نداشته و ندارد.

چنانچه قرآن مجید به این معنا اشاره دارد:

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] (۱).

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادراتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادى اش مى ترسید و خانه هاى که به آنها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمى کند.

آرى، معرفت، این معنی را نشان مى دهد که در همه جا و در همه وقت تنها یار انسان و حافظ و نگهدار و خالق و رازق و دستگیر آدمى خداست و هرچه غیر اوست وسیله است و او تنها هدف عالم است. روى این حساب اگر به وسائل علاقه دارد به خاطر اوست، اگر به دنیا و آنچه در اوست دلبستگی دارد به خاطر اوست، اگر به انسانها محبت دارد به خاطر اوست و محبت آتشین و عشقِ عالیش متوجه اوست و هرچه او را به او نزدیک کند به خاطر او دوست دارد و از هرچه او را از محبوب حقیقى جدا نماید متنفر است.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه متقین درباره این پاکبازان مى فرماید:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ (۲).

خدا در جانشان بزرگ است و ما دون او در چشمشان کوچک.

ص: ۳۴۸

(۱-۱) - توبه (۹): ۲۴.

(۲-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴.

آنان در سرّ سویدای دل و جان، جز او راه ندادند؛ چرا که دل حرم اوست و در حرم او غیر او راه ندارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُشْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ (۱).

قلب حرم خداست؛ پس در حرم خدا غیر خدا را راه نده.

عارف بزرگ مرحوم الهی قمشه ای که این واقعیت ها را چشیده بود، در ترجمه این جمله می گوید: چو آنان را جلال شاه ذو المجد

و به قول فیض آن عارف بزرگ: دل می کنمت فدا و جان هم

صاحب کتاب ارزشمند «منازل السائرین» در باب محبت و محبّ و محبوب می گوید:

«المَحَبَّةُ تَعْلُقُ الْقَلْبَ بَيْنَ الْهَمِّهِ وَالْأُنْسِ فِي الْبَدَلِ وَالْمَنْعِ عَلَى الْأَفْرَادِ» ۱.

و شارح بزرگوار آن «کمال الدین عبد الرزاق کاشانی» توضیح می دهد که:

تعلق قلب به محبوب سرچشمه اش همت عالی انسان است و همت عالی آن همتی است که از ما سوی بریده و تنها به او متصل شده است و انس نیز حاصل از تجلّی محبوب پرآئینه وجود انسان و بدل و منع هم از مقتضیات تجلی آن وجود مقدس بر دل پاک است.

بدون شک تجلّی اقتضا می کند فنای در محبوب را و این که وجود انسان یک پارچه فدای محبوب گردد و انس اقتضا می کند که دل و جان از انس گرفتن به غیر او و لذّت بردن از ماسوای او منع گردد. بنابراین عشق و محبت به محبوب اقتضا می کند وصال را و وصال میسر نمی شود مگر به بذل روح، انس به جمال هم اقتضا می کند قلب از التفات به غیر او ممنوع شود؛ پس محبت وقتی در محبت خود صادقند که قلب شان تعلق به محبوب داشته و این تعلق نتیجه همت باشد و از پس این تعلق غرقه عالم انس و منع گردند.

اول میوه عشق و محبت به محبوب، فنای خاطر محبّ از تعلق به غیر است و محبت واقعی و عشق صادقانه آن است که درون را از تعلق به دیگران پاک کرده و جز عشق او و شئون حضرتش چیزی در ذات وجود نماند.

پس از آن چون سیل محبت محبوب به سرزمین وجود جاری گردد، کاری از انسان جز کاری که محبوب می خواهد سر نزنند و این فنای افعال است و سپس این سیل و تجلّی کاری می کند که آدمی اخلاقی جز اخلاق الله نداشته باشد و این فنای

(١ - ١) - شرح منازل السائرين: ١٦٨، نقل به معنى.

صفات است و آن گاه به جایی می رسد که از خود نیز فراموش می شود و یادی جز یاد حضرتش و فعل و صفتی جز فعل و صفت محبوبش نمی ماند، آن فنای ذات است.

اینجاست که محبوب، بر همه چیز مقدم شده و ایثار محبوب بر غیر او صدق پیدا کرده است. محبت بدون تردید همان محبتی است که او از انسان خواسته، این است معنای: **وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ**. خوشا آن دل که مأوای تو باشد

آری، عاشق واقعی و محب حقیقی، پس از شناخت حضرت او، قدرتی برایش نمی ماند تا ماسوای او را بر او مقدم کند.

عاشق موجودی است یکتا بین، یکتا گو، یکتا خواه و در یک کلام جز او چیزی نمی بیند تا آن را بر او مقدم بدارد.

قرآن مجید درباره مردم مؤمن و تعلق خاطر آنان به خدا در آیات گوناگونی سخن

می گوید و به خصوص به این معنی اشاره دارد که مؤمن واقعی چیزی را بر او مقدم نمی دارد، گرچه نزدیکترین فرد او باشد، در سوره مبارکه «مجادله» چنین می خوانیم:

[لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

و این محبت و عشق واقعی است که آثارش در تمام وجود انسان آشکار گشته و قدرت پنهان کردن آن را ندارد، آثار آن بر چهره و تمام حالات آنان و کلیه حرکات اعضایشان و آه نفس شان و اشک چشمشان و گفتار زبانشان و رنگ رویشان و لاغری اندامشان و آب شدن بدنشان، سوز دلشان و ناچیزی استخوانشان و نازکی

ص: ۳۵۲

پوستشان و یاد محبوبشان پیدا است! آیا اینان با چنین آثاری، می توانند غیر را بر یار ترجیح دهند؟!

نمونه هایی از تاریخ

رسول خدا صلی الله علیه و آله «مصعب بن عمیر» را دیدند در حالی که پوست دباغی نشده گوسفندی را به کمر بسته می آید، فرمودند:

به این مرد نظر کنید که خداوند قلبش را به نور خود منور کرده است. من در مکه دیدم که در دامن پدر و مادرش از بهترین غذاها و نوشیدنی ها بهره مند بود؛ اما عشق خدا و رسول او را به چنین حال انداخت (۱).

مصعب جوانی بود که با تمام وجود عاشق خدا و رسول شده بود، لحظه ای از عمل به خواسته های محبوب آسودگی نداشت، قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ فرهنگ الهی پرداخت، مدینه را آماده پذیرش اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرد.

او در راه خدا سخت ترین حوادث را تحمل کرد، رنج هر مصیبتی را به خود خرید و عاقبت در جنگ احد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرف شهادت نایل گشت، این است مصداق و نمونه فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمود:

دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمُحِبِّ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ.

عیسی بن مریم به سه نفر گذشت، لاغر اندام و رنگ پدیده، فرمود:

این چه وضعی است؟ گفتند: از ترس آتش جهنم، گفت: بر خدا حق است که خائف را امان دهد.

ص: ۳۵۳

سپس بر سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر اول بود، پرسید:

شما را چه شده است؟ گفتند: اشتیاق به بهشت ما را به این وضع کشانده است، گفت: بر خدا حق است که آنچه را شما به آن امید دارید به شما عنایت کند.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر دوم بود، پرسید:

شما را چه شده که به این گونه تغییر بدن و رنگ مبتلا شده اید؟ گفتند: عشق خدا، گفت: شما بندگان مقرّیب، شما بندگان مقرّیب (۱).

هرم بن حیّان می گفت: مؤمن وقتی خدا را شناخت عاشق او می شود و چون عاشق شد به سوی او حرکت می کند و هنگامی که لذت حرکت را یافت به دیده شهوت به دنیا نمی نگرد و به آخرت به چشم رغبت نظر نمی نماید، جسدش در دنیاست ولی روحش در آخرت است.

یحیی بن معاذ می گفت: مثقال خردلی محبت پیش خدا محبوبتر است از هفتاد سال عبادت بدون عشق.

علائم عاشقان حقیقی

از بعضی از گذشتگان نقل شده:

خداوند عزیز به بعضی از پیامبران وحی کرد: برای من در میان بندگانم بندگانی است که عاشق من هستند و من عاشق آنهایم و مشتاق منند و من مشتاق آنانم، یاد منند و من یاد آنهایم و نظر به من دارند و من به آنان نظر دارم، اگر راه آنان را بیمایی

ص: ۳۵۴

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۵۶/۱۰؛ ذکر الخوف و ما ورد فیہ؛ مجموعه ورام: ۲۲۴/۱؛ محجه البیضاء: ۶/۸.

تو را دوست خواهم داشت و اگر از طریق آنان روی بگردانی تو را هلاک خواهم کرد.

گفت: خداوندا! آیا آنان را علائمی هست؟ خداوند فرمود: در روز مساجد و منازلی که دوستان من در آنند برای عبادت من رعایت می کنند، چنانچه چوپان مهربان گوسپندان را رعایت می کند و مشتاقانه به سوی غروب آفتاب و وقت مغرب حرکت می کنند، چنانچه پرندگان در آن وقت به سوی لانه هاشان پرواز می کنند.

زمانی که تاریکی شب آنان را گرفت و خیمه سیاهی همه جا را پوشانده و دیگران برای استراحت رختخواب پهن کردند و پرده ها را افکندند و هر دوستی با دوستش خلوت کرد، آنان در برابر من می ایستند و زمین را با چهره خود در پیشگاه عظمت من فرش می کنند و با دعایی که خود به آنان تعلیم کرده ام با من مناجات می کنند و مرا در برابر نعمت هایی که به آنان داده ام می ستایند، کارشان در شب ناله و گریه و آه و شکوه از فراق من است، گاهی در قیام و گاهی در تشهّد، گاهی در رکوع و گاهی در سجودند، خریدار آنچه را به خاطر من تحمل می کنند، هستم و شکوه آنان را از عشقی که به من دارند می شنوم. اول چیزی که به آنان عنایت می کنم سه چیز است:

۱- نورم را در دلشان قرار می دهم تا هم چنان که من از آنان خبر دارم آنان در پرتو آن نور از من باخبر شوند.

۲- اگر تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آنان باشد آن چنان در نظرشان کوچک می کنم که به خاطر تماشای آنها از من غافل نشوند.

۳- به آنان روی می آورم و به هنگامی که به آنان روی آوردم آیا کسی می تواند

بفهمد من به آنان چه می خواهم عنایت کنم (۱)؟! !

اگر عبد با چنان زحماتی که در راه بندگی او و عشق به جلال و جمال معبود واقعی تحمّل می کند، دلش جایگاه تجلی او گردد، آیا پس از آن می تواند غیر او را بر او ترجیح دهد؟ آیا امکان ترجیح غیر او هرچه باشد بر او امکان دارد؟! اینجاست که انسان به واقعیت سخن امام صادق علیه السلام می رسد که وقتی چنین عشقی دل را مشغول کند، معشوق آن دل و محبوب آن عشق بر همه چیز بدون اختیار ترجیح داده خواهد شد.

به قول عارف عاشق، فیض کاشانی: دل و جان منزل جانانه کردم

در این روایت دقت کنید:

وَ فِي أَخْبَارِ دَاوُدَ: قُلْ لِعِبَادِي الْمُتَوَجِّهِينَ إِلَيَّ بِمَحَبَّتِي مَا ضَرَّكُمْ إِذَا احْتَجَبْتُمْ عَنِّي إِذَا رَفَعَتِ الْحِجَابُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيَّ بِعُيُونِ قُلُوبِكُمْ، مَا ضَرَّكُمْ مَا زُوِيَتْ عَنْكُمْ مِنَ الدُّنْيَا إِذَا بَسَطْتُ دِينِي لَكُمْ وَ مَا ضَرَّكُمْ مَسْخَطَةُ الْخَلْقِ إِذَا التَّمَسَّتُمْ رِضَايَ
(۲)!

ص: ۳۵۶

۱- ۱) - محجّه البيضاء: ۵۸/۸.

۲- ۲) - جامع السعادات: ۱۲۲/۳.

در اخبار داود آمده است: خدا به او فرمود: به آنان که روی به عشق من دارند بگو: با برداشته شدن حجاب بین من و شما و این که می توانید مرا با چشم دل ببینید جدایی خلق از شما به شما ضرری نمی رساند و با سایه انداختن دینم بر سر شما، روی گردانی دنیا برایتان ضرر ندارد و در صورت طلب خشنودی من خشم خلق در حق شما کاری نمی تواند بکند.

عاشقان خدا، خلق را هر که باشد اگر در راه محبوب نباشد و دنیا را هر چه باشد اگر در مسیر معشوق نباشد و خشنودی خلق را اگر در راه رضای او نباشد؛ هرگز بر خدا ترجیح نداده و می داند که از دست دادن هر کدام به خاطر او چیزی از انسان کم نمی کند؛ بلکه به خاطر معامله با خدا، بهترین سرمایه که رضایت اوست برای انسان فراهم می گردد.

تا اینجا سخن از عشق انسان به خدا بود، اما آنجا که سخن از عشق خدا به عبد است نیز دارای مسائلی است که قسمتی از آن را می خوانید.

عشق حق به عبد

قرآن کریم انسانی را که به پاک کردن خود از گناهان و شستشوی باطن از آلودگیها اقدام کند محبوب خدا برشمرده است:

□
[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (۱).

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند، دوست دارد.

□
[فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ] (۲).

ص: ۳۵۷

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۲۲.

۲- ۲) - توبه (۹): ۱۰۸.

در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

و آنان که به دروغ ادّعی محبّت خدا می کنند و خیال می کنند خدا هم آنان را دوست دارد، معذّب بودن آنان را ردّ بر آن ادّعا دانسته و می فرماید:

[قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ] (۱).

پس چرا خدا شما را به گناهانتان عذاب می کند؟

اگر شما محبوب خدا بودید چرا به خاطر گناهانتان به جهنّم عذاب وجدان دچار می شوید این گرفتاری شما به عذاب دلیل بر این است که خدا شما را دوست ندارد، علامت محبّت حق به عبد، توبه عبد است و از شرایط محبّت حق به عبد غفران اوست چنانچه فرموده:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] (۲).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد.

شما که می گوئید: عاشق خداییم از برنامه های الهی که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده پیروی کنید؛ تا خدا شما را دوست داشته و گناهانتان را ببخشد. توبه یکی از مهمترین فرمان های حق است که عاشق خدا برای اجرای آن قیام کرده و به وسیله آن تمام نواقص خود را رفع و آلودگی های خویش را پاک می کند. و از این طریق است که محبوب حق می شود.

ص: ۳۵۸

۱- (۱) - مائده (۵): ۱۸.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۳۱.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ الْبِرَّ وَالْفَاجِرَ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ (١).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دنیا را به هر که دوست دارد و دوست ندارد عطا می کند. ولی ایمان و عشق را فقط به کسی که علاقه دارد عنایت می کند.

البته در این زمینه باید توجه داشت که سعی و ظرفیت و شایستگی عبد شرط است، در صورت کوشش و یافتن ظرفیت و شایستگی، عنایت الهی متوجه انسان می گردد و خداوند عبد را به نور ایمان منور می کند. این نور دلیل بر محبت خدا به عبد است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ أَحَبَّهُ الْحُبُّ الْبَالِغُ افْتَنَاهُ، فَقَالُوا: وَمَا مَعَنَا افْتِنَاهُ، قَالَ: لَا يَتْرُكُ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا (٢).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خدا به بنده اش محبت ورزد او را مبتلا می کند و هنگامی که عشق حق به عبد به درجه نهایی برسد او را به دست خواهد گرفت، عرضه داشتند: یعنی چه؟ فرمود: برایش اهل و مالی باقی نخواهد گذاشت. (کنایه از این که وضع عبد به جایی می رسد که ذکر و فکری و عمل و اخلاقی و حرکت و سکونی جز او نخواهد داشت و هر چه در اختیار اوست فدای محبوب می کند).

و به قول فیض بزرگوار، آن فقیه ربّانی:

گرفتم ملک جان الحمد لله***گذشتم از جهان الحمد لله

ص: ۳۵۹

۱- ۱) - المحاسن: ۲۱۷/۱، باب ۹- الدین، حدیث ۱۱۲؛ بحار الأنوار: ۲۰۴/۶۵، باب ۲۲، حدیث ۹.

۲- ۲) - ارشاد القلوب: ۲۶/۱، الباب الرابع فی ترک الدنيا.

چه جا و چه جهان چه ملک و چه ملک *** شدم تا جان جان الحمد لله

مکان را در نور دیدم به همت *** شدم تا لا مکان الحمد لله

برون کردم سر از عالم نهادم *** قدم بر آسمان الحمد لله

زمهر فانیان دل بر گرفتم *** شدم از باقیان الحمد لله

زمحکومان بریدم رو نهادم *** سوی آن حکمران الحمد لله

زچاه طبع یوسفوار رفتم *** به سوی مصر جان الحمد لله

زخوف عقل یونسوار جستم *** به صحرای عیان الحمد لله

زبود فیض و نابودش برستم *** نه این ماند و نه آن الحمد لله

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد، او را دچار آزمایش می کند، اگر در برابر آزمایش های ربّانی استقامت ورزد او را به عنوان بنده اختیار می کند و چون راضی به برنامه های الهی شد، او را مخصوص خود می گرداند.

سیره اولیای الهی علیهم السلام

اشاره

در این قسمت باید ابتدا از انبیای الهی و امامان علیهم السلام بزرگوار یاد کرد که در تمام مدت عمر به چیزی جز خدا فکر نکردند و هیچ چیز را بر وجود مقدّس او ترجیح ندادند.

داستان انبیای خدا را در قرآن مجید بخوانید به آیاتی که زندگی ابراهیم،

ص: ۳۶۰

موسی، یوسف، ایوب و سایر پیامبران علیهم السلام را بازگو می کند دقت کنید و ببینید که آن بزرگواران جز خدا هدفی و محبوب و معشوقی نداشتند. بذل مال، ایثار جان و گذشت کردن از آنچه در اختیار آنان بود؛ برای خدا ایمان، عمل و اخلاق آنان را تشکیل می داد.

حضرت ابراهیم در این زمینه مکرر امتحان شد، سایر پیامبران در این مرحله بارها به شداید و گرفتاری های سخت دچار شدند؛ ولی غیر او را نخواستند و جز او ندیدند و به غیر او فکر نکردند و سخنی جز سخن او را نشنیدند.

زندگی امامان شیعه علیهم السلام در اکثر کتب اسلامی بازگو شده است. آن بزرگواران نیز همانند انبیای الهی از همه چیز خود در راه الله گذشتند و غیر او را ترجیح ندادند.

خداوند بزرگ در قرآن مجید از آنان به عنوان ایثارگران یاد کرده است. داستان عجیب و واقعه حیرت انگیز حضرت امام حسین علیه السلام را همه می دانند، آن بزرگوار در راه خدا از همه چیز گذشت در حالی که دشمن حاضر بود تحت هر شرایطی با حضرت سازش کند؛ ولی آن انسان آزاده، تنها با خدا معامله کرد و در این معامله از همه چیز خود دست شست و حاضر نشد دنیا و آنچه در آن است را بر یک لحظه ترجیح دهد.

در این زمینه عارف بزرگ الهی قمشه ای چه نیکو سروده است:

از بر زین چون شه عشق آفرین*** کرد زمین مفخر عرش برین

با تن صد چاک و دل سوزناک*** ناله همی کرد به یزدان پاک

گفت الاها ملکا داورا*** پادشها ذوالکرما یاورا

در رهت ای شاهد زیبای من*** شمع صفت سوخت سراپای من

عشق شده جان و تنم فی هواک*** نیست شده در نظرم ما سواک

جز تو جهان را عدم انگاشتم*** غیر تو چشم از همه برداشتم

عشق تو شد عقل من و هوش من ***گشته همه خلق فراموش من

مهر تو ای شاهد زیبای جان ***آمده در پیکر من جای جان

وادی سینای تو شد سینه ام ***پرتو عکس تو شد آینه ام

ایستادگی اصحاب اخدود تا پای جان

خدای متعال در قرآن مجید، از «اصحاب اخدود» یاد کرده است. از نظر قرآن کریم اینان جرمی جز ایمان به خدا نداشتند.

داستان آنان بنا به نقل تفاسیر چنین است:

مردی وارد شهر «صنعا» پایتخت یمن شد و به سوی کاخ حکومتی «ذونواس» حرکت کرد، دربان کاخ از ورودش جلوگیری نمود و گفت: در این گرمای سوزان به چه علت به درب این خانه آمده ای؟ گفت: خطر بزرگی پیش آمده است باید ذونواس را از این خطر آگاه کنم.

دربان گفت: پادشاه الان از پذیرفتن تو معذور است، فعلاً قتلی را پشت سر گذاشته و از اضطراب شهر «صنعا» کاسته و مسئله یهودیت را به مانند زمان تبع رسانده و اکنون آماده است، تا در جنگی که در شرق و غرب روی می دهد شرکت کند، او قصد دارد یهودیت را دین عمومی نموده و حکم تورات را در زمین حاکم کند.

در هر صورت پادشاه نزدیک غروب آماده ملاقات است، مسافر گفت: خبر من با برنامه شاه فاصله زیادی ندارد و مربوط به همین دین است. دربان گفت: لحظه ای صبر کن تا شاه وارد باغ شود. پس از آن که ذونواس بیرون آمد دربان به او گفت:

مردی از «نجران» واقع در کشور حجاز برای ملاقات با شما آمده است و می خواهد خبر از دین جدیدی بدهد که خطر بزرگی برای یهودیت است.

ذونواس گفت: دین جدید! کدام دین؟ او را پیش من آورید، مرد آمد و پس از احترام گفت: ای پادشاه! من برای درخواست کمک نزد تو نیامده‌ام؛ بلکه برای حادثه بزرگی که در «نجران» پیش آمده است به حضورت رسیده‌ام.

ذونواس گفت: منظورت چیست؟ گفت: مدتی است در نجران دین جدیدی پیدا شده و به نام عیسی مسیح بشارت می‌دهد، بت پرستان نجران آسایش فکر خود را در این مسلک یافته و دسته دسته به این دین می‌گروند. آنچه مهم است این است که عده ای از یهودیان از دین خود دست کشیده و داخل دینی می‌گردند که بت پرستان با کمال اشتیاق به آن روی می‌آورند؛ اگر پادشاه یهودیت را حفظ نکند به زودی آثار آن از نجران معدوم می‌گردد.

ذونواس گفت: این دین چگونه به «نجران» راه یافت؟ گفت: در میان عده ای که به «نجران» آمده بودند دو نفر وارد شدند، یک مرد رومی به نام «فیمیون» و دیگری مردی به نام «صالح» یکی از بت پرستانی که درخت خرما می‌پرستید فیمیون را خرید، او را شخص بزرگواری یافت، می‌دید در کار خستگی ندارد و هیچ گونه شکایتی از سنگینی کار نمی‌کند، تمام روز را کار کرده و شب را به اتاقی برای عبادت پناه می‌برد. یک روز او را در حال نماز دید، از اتاقش بدون چراغ نوری مشاهده کرد، از کارش تعجب کرد، از او پرسید: آیا غیر از آن درخت خرما را عبادت می‌کنی؟ فیمیون گفت: من خدایی را پرستش می‌کنم که مالک عالم و اداره کننده آن است، همان خدایی که مسیح به وجودش راهنمایی کرده و قدرتش را به ما نمایانده است. این درخت مالک نفع و ضرر نیست؛ بلکه خودش را نمی‌تواند حفظ کند و ضرری را از خود دور نماید. اگر من بخواهم می‌توانم از خداوند تقاضا کنم بادی بفرستد و آن را خشک نماید، یا آتشی فرستاده آن را بسوزاند.

ارباب گفت: آیا می‌توانی چنین کاری را انجام دهی؟ گفت: آری، اگر انجام دهم

به آیین حق می گروی؟ گفت: بلی، فیمیون نماز خواند و از خدا خواست تا دعایش را مستجاب کند؛ بادی بر درخت وزید و درخت خشک شد. در این هنگام ارباب فیمیون به حق ایمان آورد، این مسئله در نجران منتشر شد و بسیاری از مردم آیین مسیح را پذیرفتند. سپس آن مرد مطالب دیگری درباره فیمیون گفت در حدی که غضب و خشم ذونواس به جوش آمد و با لشکری انبوه به سوی نجران حرکت کرد، شهر را محاصره کرد بزرگان و صاحبان رأی را جمع نمود و گفت: قبل از این که دست به کشتار شما بزنم به شما مهلت می دهم که یا یهودیت را قبول کنید و یا اعدام و شکنجه در انتظار شماست.

مردمی که حق را یافته بودند، مردمی که لذت حق پرستی را چشیده بودند، مردمی که از معرفت الهی برخوردار شده بودند. مردمی که می دانستند در این دنیا جز وجود او چیزی اصالت ندارد، در پاسخ آن ستمگر گفتند: این دین جدید با جان ما درهم آمیخته و به تار و پود وجود ما راه یافته است، ما از آن دست بر نمی داریم چه به ما مهلت دهی، چه ما را به کام مرگ دراندازی.

ما با خدای خود معامله کرده ایم و هرگز او را به هیچ چیز ترجیح نمی دهیم. دنیا محلی است زود گذر و سهم ما از آن بسیار اندک است و ما همه چیز خود را که خداست با این سهم اندک عوض نمی کنیم.

ذونواس که پافشاری مؤمنان را به این دین ملاحظه کرد، دستور داد خندقی حفر کنند و آتشی سهمگین برافروزند، از پیرمرد زمین گیر و پیره زن قد خمیده، از جوان رشید و طفل شیرخوار از خرد و کلان، چشم پوشید و همه را در کام آتش افکند و آنان نیز از حق دست برنداشته، کشته شدن را بر ننگ دنیا ترجیح دادند و جان

خود را نثار معشوق حقیقی کردند (۱). و به فرموده امام صادق علیه السلام از آنان شدند که ایثار محبوب بر ما سوا کردند: وَ دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ.

و به قول عارف بزرگوار فیض کاشانی:

خوشا آنکو انابت با خدا کرد*** بحق پیوست و ترک ماسوا کرد

خوشا آنکو دلش شد از جهان سرد*** گذشت از هر هوس ترک هوا کرد

خوشا آن کس که دامن چید از اغیار*** بیار واحد فرد اکتفا کرد

خوشا آن کس که فانی گشت از خود*** ز تشریف بقای حق قبا کرد

خوش آن کو در بلا ثابت قدم ماند*** بجان و دل بعهد او وفا کرد

خوش آن کو لذت دارالفنا را*** فدای لذت دارالبقا کرد

خوش آن دانا که هر دانش که اندوخت*** یکایک را عمل بر مقتضا کرد

خوشا آن کو بحدس صایب عقل*** مهم و نامهم از هم جدا کرد

خوشا آن کو به تنهائی گرفت انس*** چو (فیض) ایام بگذشته قضا کرد

سخا چیست ؟

زنی عارفه و آگاه، از جماعتی پرسید: به نظر شما سخا چیست ؟ گفتند:

بخشیدن مال. گفت: این کار اهل دنیاست، سخای خواص کدام است ؟ گفتند:

بذل طاقت در طاعت، گفت: به امید ثواب، گفتند: آری، گفت: این معامله یک برده است با وجود آیه:

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا] (۲).

ص: ۳۶۵

۱-۱) -تفسیر القمی: ۴۱۳/۲، ذیل تفسیر آیات سوره بروج.

۲-۲) -انعام (۶): ۱۶۰.

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است.

سخا کجاست؟

گفتند: عقیده تو چیست؟ گفت: به نظر من سخا یعنی معامله با خدا نه برای بهشت نه جهنم، نه برای ثواب نه خوف از عقاب.

ترجیح خدا بر همه چیز

در تفسیر «روح البیان» آمده است:

در زمان های دور ستمگری قصر با شکوهی بنا کرد، آن گاه از باب تکبر و غرور فرمان داد کسی به آن قصر نزدیک نشود و گفت: مجازات تخلف از این فرمان قتل است.

او تصوّر می کرد، جز آشنایان، هر کس به آن قصر نزدیک شود، قصد سویی دارد، از این رو آن فرمان ظالمانه را صادر کرده بود.

یکی از مردان الهی با زحمت زیاد به او راه یافت و او را نصیحت کرده از عقوبت آن همه ظلم ترسانند، ولی نصایح آن سالک راه در او اثری نکرد، آن مرد از آن شهر که در آن، آن همه ظلم می دید و توان جلوگیری از آن را نداشت هجرت کرد و در منطقه ای خارج از آن محدوده از نی و چوب اتاقی برای عبادت و خدمت بنا کرد.

روزی آن ستمگر با یارانش در قصر بود، فرشته مرگ به صورت جوانی در برابر دیدگان آنان ظاهر شد و دور قصر می گشت و به آنان چشم می دوخت، بعضی از نزدیکان گفتند: ما جوانی را در حال گردش به دور کاخ می بینیم، ستمگر جلوی پنجره آمد و او را دید گفت: این راهگذر دیوانه و حتماً غریب است، یکی برود و او را از زندگی راحت کند.

یک نفر از آنان برای اجرای فرمان شاه حرکت کرد، به محض حمله، قبض روح شد و مُرد. به آن ستمگر گفتند: ندیم کشته شد، سخت برافروخته شد، فرمان داد یکی برود و او را بکشد، دوّمی هم قبض روح شد.

ص: ۳۶۶

ستمگر سخت عصبانی شد و خودش رفت، فریاد زد: کیستی که علاوه بر نزدیک شدن به قصر من دو نفر از یاران ما را کشتی؟ گفت: مگر مرا نمی شناسی، گفت: نه، گفت: من فرشته مرگم.

سلطان از شنیدن نام او بر خود لرزید و شمشیر از کفش افتاد، خواست فرار کند فرشته مرگ گفت: کجا می روی؟ من مأمور گرفتن جان توام، گفت: به من مهلت بده، برای وصیت و خداحافظی نزد اهل و عیالم بروم، ملک الموت گفت: چرا کارهای نیکو را در زمانی که مهلت داشتی انجام ندادی؟ این را گفت و جان آن ظالم را گرفت.

از آنجا نزد آن مرد خدا رفت و گفت: بشارت که من عزرائیل هستم شر آن ستمگر را از سر مردم بریدم! آن گاه خواست برگردد خطاب رسید: ای ملک الموت! عمر بنده صالح من سر آمده است، او را نیز قبض روح کن. ملک الموت گفت: هم اکنون من مأمور قبض روح تو شدم، گفت: مرا مهلت می دهی تا به شهر رفته با زن و فرزندانم عهدی تازه کنم و با آنان خداحافظی نمایم؟ خطاب رسید: به او مهلت بده، فرمود: مهلت داری، قدم اول را که برداشت لحظه ای در فکر رفت و از رفتن پشیمان شد، گفت: ای ملک الموت! من می ترسم با دیدن زن و بچه تغییری در من حاصل شود و به خاطر آن تغییر از عنایت حق محروم شوم، من نمی خواهم ملاقات با زن و فرزند را به لقای او ترجیح دهم؛ مرا قبض روح کن که خدا برای زن و فرزند من از من بهتر است!

او صاحب خانه را خواست

هم چنین در آن تفسیر آمده است:

یکی از اولیای خدا برای انجام فریضه حج عازم سفر شد طفل ده یا دوازده ساله اش گفت: کجا می روی؟ گفت: بیت الله، طفل در عالم کودکی تصوّر کرد

هر کس بیت را ببیند صاحب آن را نیز خواهد دید، روی شوق و عشق به پدر گفت:

چرا مرا با خود نمی بری؟ پدر گفت: زمان حج تو نرسیده است. طفل به شدت گریست و با اصرار از پدر خواست تا او را همراه خود ببرد.

سرانجام پدر پذیرفت و او را با خود همراه کرد. چون به میقات رسیدند مُحرم شدند و سپس به سوی کعبه حرکت کردند، هنگام ورود به مسجد الحرام طفل، ناله جانسوزی کرد و جان داد، پدر به سوگ او نشست و فریاد می زد: آه کودکم کجا رفت، ناگهان از گوشه خانه خدا ندایی شنید که گفت: تو خانه خواستی خانه را یافتی او صاحب خانه خواست صاحب خانه را یافت.

به قول سالک راه دوست فیض کاشانی:

دوای درد ما را یار داند***بلی احوال دل دلدار داند

ز چشمش پرس احوال دل آری***غم بیمار را بیمار داند

و گر از چشم او خواهی ز دل پرس***که حال مست را هشیار داند

دوای درد عاشق درد باشد***که مرد عشق درمان عار داند

طیب عاشقان هم عشق باشد***که رنج خستگان غمخوار داند

نوای راز ما بلبل شناسد***که حال زار را هم زار داند

نه هر دل عشق را در خورد باشد***نه هر کس شیوه این کار داند

ز خود بگذشته چون فیض باید***که جز جانبازی اینجا عار داند

گرسنگی شقیق بلخی

نوشته اند:

«شقیق بلخی» سه روز بی غذا ماند، پس از سه روز در حالی که از زیادی عبادت و گرسنگی، ضعف گرفته بود، دست به درگاه حق برداشت و عرضه داشت:

«أطعمنی» خدایا! گرسنه ام غذایم بده.

پس از فراغت از دعا شخصی را دید که به طرف او می آید، به شقیق سلام کرد و گفت: همراه من بیا، شقیق حرکت کرد و به خانه ای رسید. در آن خانه ظروفی از طعام های رنگارنگ و کارگرانی مشغول پذیرایی را دید چون از غذا خوردن فارغ شد و قصد رفتن کرد صاحب خانه پرسید: کجا؟ گفت: مسجد، گفت: ممکن است نامت را بگویی؟ گفت: شقیق، ناگهان فریاد زد: این خانه خانه توست و اینان کارگران تو اند، من خدمتکار و بنده پدرت بودم، از طرف پدرت تجارت رفتم، چون برگشتم مرده بود، تو را نمی یافتم تا آنچه هست به تو بدهم، اکنون که تو را یافتم مال خود و غلامانت را برگیر.

شقیق گفت: اگر اینان غلامان منند همه در راه خدا آزادند و اگر مال از من است، بردارید و بین خود تقسیم کنید تا هریک از نداری در آید، من نیازی به آنچه در زندگی ام زیاد است ندارم، نیاز من به بی نیاز است.

فقط خدا

ذکر حقیقی است که هر کس به آن آراسته گردد، جز به او نیندیشد و جز به خاطر او کاری نکند و اخلاقی جز اخلاق او نداشته باشد.

ابو عبد الله راضی گفت:

پیش «ولید سقا» رفتم و می خواستم که در فقیر از او سؤال کنم، سربر آورد و گفت: فقیر به کسی گفته می شود که هرگز جز حق در خاطره او نیامده و در قیامت از عهده آن بر آید (۱).

ص: ۳۶۹

در تفسیر قسمتی از آیات سوره «یس» (۱) آمده است:

چون حبیب نجار خبر رنج و مشقت رسولان خدا را از دست مردم «انطاکیه» شنید به شتاب، از منزل خود که در نقطه ای دور دست از شهر قرار داشت، به سوی مردم آمد، این انسان فداکار از مؤمنان واقعی بود. وی از درآمد کسب و کار خود قسمتی را برای اهل و عیال و قسمتی را نیز برای دادرسی تهیدستان خرج می کرد.

هنگامی که با مردم روبرو شد فریاد زد: ای مردم! از رسولان الهی و انسان های پاکی که در برابر این همه زحمت و رنج، کمترین پاداشی از شما طلب نمی کنند پیروی کنید. چگونه مرا به خدایان دروغین دعوت می کنید؟ چرا باید من خدای آفریننده خود را نپرستم؛ در صورتی که بازگشت شما به سوی اوست؟ آیا من به جای خدای آفریننده، خدایی را برگزینم که اگر خدای واقعی بخواهد به من ضربه ای بزند، (مرا در قیامت، عذاب دهد یا در دنیا دچار گرفتاری کند) شفاعت آن خدایان ضرری را از من دفع نکرده و نمی توانند نجاتم دهند؟ در این صورت آیا من از زیانکاران نخواهم بود؟ ای رسولان الهی! گواه باشید؛ به خدای فرستنده شما ایمان آوردم.

اما با این که می دانست پیروی از رسولان و دفاع از آنان مشقت زیادی به دنبال دارد، در عین حال خدا و اهداف الهی را مقدم داشت و در میدان مبارزه قدم گذاشت و محبوب خود را بر زن و فرزند و مال و جان و همه هستی خود مقدم داشت. سرانجام بر اثر حمله مردم که با سنگ و آلات قتاله به او هجوم بردند کشته شد، سپس جنازه او را به دیوار شهر برای تماشای مردم آویختند، خدای بزرگ در

ص: ۳۷۰

۱- ۱) - «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ (از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد گفت: ای قوم من از این فرستادگان [خدا] پیروی کنید)، یس (۳۶): ۲۰.

سوره مبارکه «یس» از او تجلیل کرده و آن چهره پاک را یکی از ستارگان درخشان بهشت معرفی کرده است. آری، این گونه مردمان که در راه حق از همه چیز گذشتند در ادعای محبت راستگوترین مردم بودند و چنان بودند که محبوب را بر همه ما سوا ترجیح دادند. و به فرموده امام صادق علیه السلام: **وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ.**

اثر معجزه آسای ادب

حرّ بن یزید در روز عاشورا بر سر دو راه قرار گرفته بود: یکی سپهسالاری، ثروت اندوزی، زن و فرزند، مقام و منزلت مادی و دیگر جان باختن و از هستی گذشتن؛ اما آن انسان عاقل پس از اندکی تأمل حق تعالی را در پرتو امامت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر ما سوا ترجیح داده و با خدای عزّ و جلّ معامله کرد.

در این زمینه در کتاب «نقد و تحلیل و تفسیر مثنوی» (۱) می خوانیم:

انسانی که دارای ادب درونی است، هرچند که مرتکب تبهکاری شود، هرچند که خود را گاهی بیازد؛ ولی سرانجام آن ادب روحی او را از سقوط نجات خواهد داد.

در داستان حرّ بن یزید ریاحی می خوانیم:

این مرد به عنوان مبارزه و دستگیری حسین بن علی علیهما السلام و سپردن آن به دست خونخوار تاریخ بشری یعنی «ابن زیاد» بیرون آمد و در برابر حسین علیه السلام قرار گرفت.

آن چنان که دو دشمن خونی رو در روی یکدیگر می ایستند، بر سر راهش ایستاد.

هنگام نماز حسین علیه السلام فرمود: تو برو یک طرف و با لشکرت نماز بخوان تا ما نیز نماز خود را بخوانیم حرّ گفت: شما جلو بایست تا نمازمان را به امامت تو بخوانیم.

حر بن یزید آن روز نماز را پشت سر حسین بن علی علیهما السلام خواند، سپس هنگامی که

ص: ۳۷۱

امام علیه السلام قصد حرکت داشت حرّ بن یزید مخالفت کرد و حسین علیه السلام با جمله تندی (مادر به عزایت گریه کند) حرّ را مخاطب قرار داد.

حرّ بن یزید بدون کوچکترین جسارتی گفت: شما می توانید به من این جمله را بگویید؛ ولی من با نظر به شخصیت شما نمی توانم چنین جمله را بگویم؟

این ادب روحی و این شخصیت عالی حرّ بن یزید باعث شد که در روز خونین دشت نینوا سرانجام حقیقت را تشخیص داده و از پایین ترین درجه به بالا-ترین درجه ترقی کرده و جانب حسین علیه السلام که جانب حق و حقیقت و الله است را گرفته و جان خود را در راه او نثار نماید (۱).

اختیار محبوب در سخت ترین شرایط

«محمد بن ابی عمیر» یکی از برجسته ترین افرادی است که تاریخ نمونه او را کمتر به یاد دارد. کتب رجالی از او مسائل مهمی نقل کرده اند که در اینجا به ترجمه مقاله «رجال الکشی» درباره او اکتفا می کنیم:

علی بن الحسن می گوید:

ابن ابی عمیر به خاطر جانب داری از حق گرفتار و به حبس محکوم و از نابسامانی وضع زندان و شکنجه دچار بلاهای زیادی شد.

آنچه داشت به حکم خلیفه ستمگر مصادره شد، از میان اموال او کتاب های گرانبهایی که در حدیث تألیف کرده بود نیز به غارت رفت. او نزدیک به چهل جلد از نوشته هایش را از حفظ داشت که از بازگوشده های آن کتب، تحت عنوان «نوادر» یاد می شود.

فضل بن شاذان که خود از کم نظیرترین عاشقان بود می گوید: از محمد بن ابی

ص: ۳۷۲

عمیر نزد حاکم وقت شکایت شد که او نام تمام شیعیان را در عراق می داند، او را گرفتند و گفتند از تشکیلات شیعه پرده بردار، امتناع کرد، عریانش کردند و او را بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه زدند، فضل می گوید: ابن ابی عمیر گفت:

وقتی مرا می زدند و تازیانه ها را یکی پس از دیگری فرود می آوردند درد شدیدی مرا گرفت، کم مانده بود که اسرار شیعه را فاش کنم؛ اما ناگهان ندای «محمد بن یونس بن عبد الرحمن» را شنیدم که گفت: ای محمد بن ابی عمیر! به یاد ایستادن در برابر محضر الهی باش. از این ندا قوت گرفتم و بر آنچه بر من رفت استقامت کردم و از این بابت خدای بزرگ را شکر می کنم. فضل بن شاذان می گوید: بر اثر آن گرفتاری بیش از صد هزار درهم به او زیان وارد شد.

هم چنین فضل بن شاذان می گوید: وارد عراق شدم، کسی را دیدم شخصی را مورد عتاب قرار داده و می گوید: تو مرد صاحب عیالی و کسب و درآمد تو برای آنان از راه نوشتن است، می ترسم که طول سجده هایت به دیدگانت ضربه وارد کند!!

چون او سخن خود را تکرار و بر آن اصرار ورزید گفت: چقدر با من حرف می زنی وای بر تو، اگر بنا بود با سجده طولانی چشم کسی از بین برود؛ باید تاکنون چشم ابن ابی عمیر از بین رفته باشد!!

چه گمان داری درباره کسی که بعد از نماز صبح سجده شکر می کند و تا هنگام زوال آفتاب سر بر نمی دارد.

آری، اینان از بی نظیرترین افرادی بودند که محبوبی به جز خدا نداشتند و هر محبتی را برای او می خواستند و هیچ گاه با همه پیشامدها و سختی ها چیزی را بر حضرت او ترجیح نمی دادند (۱).

ص: ۳۷۳

مَلَأَ فَتَحَ اللَّهُ كَاشَانِي فِي تَفْسِيرِ خُودِ (۱) چنين می گوید:

آسیه به جهت خلوص ایمان رستگار شد و وصلت او با فرعون به او ضرری نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او در نزد حضرت حق پیدا نشد.

نقل است: وقتی که ساحران سحر خود را نمایش دادند و موسی علیه السلام عصایش را انداخت و اژدها شد و سحر ساحران را باطل کرد آسیه ایمان آورد. و مدّتی ایمان خود را از فرعون پنهان می داشت، چون فرعون بر آن مطلع شد، به او گفت: از دین موسی علیه السلام برگرد، امّا برنگشت بنابراین فرعون امر کرد تا او را چار میخ کرده در آفتاب بینداختند... آن گاه فرعون دستور داد: تا سنگی آوردند تا بر سینه وی نهند، آسیه چون آن سنگ را دید؛ نجات از فرعون و دخول در جنت را از خدای متعال درخواست کرد:

[إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] (۲).

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

خدای بزرگ دعای وی را مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت. پیش از آن که سنگ بر او واقع شود خانه وی به وی نمود که از یک درّ سپید بود، وی خوشحال شد بعد از آن روح وی قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و عذاب

ص: ۳۷۴

۱-۱ - تفسیر مَلَأَ فَتَحَ اللَّهُ كَاشَانِي: ۳۴۶/۹ ذیل آیه ۱۱ سوره تحریم.

۲-۲ - تحریم (۶۶): ۱۱.

راستی این گونه ایمانها در میان این گونه بشرها از عجایب است، انسانی که مقام دوم مادی و ریاستی مملکتی است، زنی که به انواع زیور و آرایش دنیا آراسته است، فردی که همه گونه وسائل عیش و نوش مادی برایش فراهم است؛ پس از درک حقیقت و یافتن محبوب واقعی، او را بر هر چیزی ترجیح دهد و به آن چه وابسته و تعلق قلبی دارد در راه او از آن بگذرد و انواع رنج ها و مشقت ها را تحمل کرده و حتی جان شیرین خود را در شیرین ترین دوران زندگی یعنی جوانی نثار محبوب خود کند.

ص: ۳۷۵

۱- ۱) -داستان حضرت «آسیه» که افتخار کنیزی حضرت صدیقه کبری[ؑ] فاطمه زهرا علیها السلام را در قیامت دارد، این گونه نیز نقل شده است: زنی در دربار فرعون به عنوان آرایشگر دختر فرعون خدمت می کرد. روزی هنگام آرایش دختر فرعون شانه از دستش رها شد و روی زمین افتاد. او هنگامی که خواست شانه را بردارد نام خدا را بر زبان جاری کرد. دختر فرعون پرسید: مگر خدایی جز پدرم است؟ زن آرایشگر گفت: آری، خدای من مالک تمام جهان و خالق آن است؛ حتی پدر تو. دختر فرعون ماجرا را برای پدرش بازگو کرد به دنبال این خبر، فرعون دستور داد تا زن آرایشگر را گرفتند و او را با میخ به زمین دوخته و زیر ضربات تازیانه گرفتند. هر چه فرعون می گفت: بگو من خدای توام، زن آرایشگر مقاومت می کرد. فرعون دستور داد: تا دو فرزند این زن موخید عاشق را در کوره ای از آتش بیاندازند ولی او هم چنان بر عقیده خود استوار و پا برجا بود. در این هنگام «آسیه» همسر فرعون جلو آمد و او را به باد توبیخ گرفت. فرعون گفت: آخر این زن خدایی مرا قبول ندارد، آسیه گفت: خوب من نیز قبول ندارم. تو خدا نیستی و مخلوق خدایی. در اینجا بود که فرعون دستور داد: آسیه را نیز با میخ به زمین دوختند و سرانجام با شکنجه فراوانی به شهادت رساندند.

در روزگار عیسی بن مریم علیه السلام، زنی بود صالحه و عابده، چون وقت نماز فرا می رسید، هر کاری که داشت رها و به نماز و طاعت مشغول می شد.

روزی هنگام پختن نان، مؤذّن بانگ اذان داد، او نان پختن را رها کرد و به نماز مشغول شد؛ چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد «تا تو از نماز فارغ شوی نان ها همه سوخته می شود» زن به دل جواب داد: اگر همه نان ها بسوزد بهتر است که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد.

دیگر بار شیطان وسوسه کرد: پسرت در تنور افتاد و سوخته شد، زن در دل جواب داد: اگر خدای تعالی قضا کرده است که من نماز کنم و پسر من به آتش دنیا بسوزد من به قضای خدای تعالی راضی هستم و از نماز فارغ نمی شوم که الله تعالی فرزند را از آتش نگاه دارد.

شوهر زن از در خانه درآمد، زن را دید که به نماز ایستاده است. در تنور دید همه نان ها به جای خویش ناسوخته و فرزند را دید در آتش بازی همی کرد و یک تار موی وی به زیان نیامده بود و آتش بر وی بوستان گشته، به قدرت خدای عزّ و جلّ.

چون زن از نماز فارغ گشت، شوهر دست وی بگرفت و نزدیک تنور آورد و در تنور نگریست، فرزند را دید به سلامت و نان به سلامت هیچ بریان نشده، عجب ماند و شکر باری تعالی کرد و زن سجده شکر کرد خدای را عزّ و جلّ، شوهر فرزند را برداشت و به نزدیک عیسی علیه السلام برد و حال قصّه با وی نگفت. عیسی گفت: برو از این زن پیرس تا چه معامله کرده است و چه سرّ دارد از خدای؟ چه اگر این کرامت آن مردان بودی او را وحی آمدی و جبرئیل وحی آوردی او را.

شوهر پیش زن آمد و از معامله وی پرسید، این زن جواب داد و گفت: کار

آخرت پیش داشتم و کار دنیا باز پس داشتم و دیگر تا من عاقلم هرگز بی طهارت ننشستم الا در حال زنان و دیگر اگر هزار کار در دست داشتم چون بانگ نماز بشنیدم همه کارها به جای رها کردم و به نماز مشغول گشتم و دیگر هر که با ما جفا کرد و دشنام داد، کین و عداوت وی در دل نداشتم و او را جواب ندادم و کار خویش با خدای خویش افکندم و قضای خدای را تعالی راضی شدم و فرمان خدای را تعظیم داشتم و بر خلق وی رحمت کردم و سائل را هرگز بازنگردانیدم اگر اندک و اگر بسیار بودی بدادمی و دیگر نماز شب و نماز چاشت رها نکردمی، عیسی علیه السلام گفت: اگر این زن مرد بودی پیغامبر گشتی (۱).

مسئله نسوختن طفل در تنور آتش مسئله ای است که دو بار قرآن مجید بر آن شهادت داده است، یکی ابراهیم علیه السلام در زمان نمرود و دیگر موسی علیه السلام در دوران کودکی در عصر فرعون و البته هر کس با تمام وجود تسلیم حق گردد، خداوند هر مشکلی را برایش سهل و هر چیزی را به فرمان او قرار خواهد داد. چنانچه فرموده اند: الْعَبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَةٌ الرَّبُّوِيَّةُ

بندگی حقیقتی است که در ذات آن مالکیت بر هر چیز نهفته است.

در این زمینه حکایات بی شماری از انبیا و اولیا نقل شده است که آیات قرآن مجید هم آن حکایات را تصدیق می کند. از جمله یکی از بزرگان گوید:

وقتی در بادیه می رفتم از کاروان بازماندم و راه گم کردم، در بادیه می گشتم چند روز بر آمد، امید از خود برداشتم، ناگاه یکی پی دیدم که در آن وقت در روم بود از پی می رفتم تا رسیدم به پشته ای از ریگ. بر آن پشته رفتم محرابی دیدم در او آدمی دیدم نشسته، شادمانه شدم که آدمی دیدم، آنجا نشستم و زمانی بودم آفتاب فرو شد.

ص: ۳۷۷

وقت نماز شام در آمد، جوانی دیدم می آمد نیکو روی جامه های نیکو پوشیده و بر این بالا بر آمد و پای بر زمین زد، چشمه آب روان گشت از آن ریگ، این جوان مرد بدان آب طهارت کرد و پاره ای آب بخورد، بدان محراب باز رفت من نیز برخاستم فراز شدم از آن آب بخوردم، همه تشنگی از من بشد و هم گرسنگی و هم ماندگی از من زایل شد، پس آب دست بکردم و بایستادم و نماز کردن گرفتم چون جوان، از نماز فارغ شدم قصد رفتن کردم، من دست بر وی زدم، گفتم: از بهر خدای تعالی مرا راه بنمای که من راه گم کرده ام، گفت: بیا از پس بر اثر وی برفتم هنوز گامی چند نرفته بودم که بانگ اشتر شنیدم و روشنایی مشعله ای دیدم، روی از پس کرد و مرا گفت: کاروان اینک! گفتم: به خدای که بر نگویی که تو کیستی؟ گفت: من زین العابدین ام... (۱).

و امام علی علیه السلام فرمود:

وَ اللَّهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبِرٍ وَ قَدَفْتُ بِهِ أَرْبَعِينَ ذُرْعًا تُحَسُّ بِهٖ أَعْضَائِي بِقُوَّةِ جَسَدِيهِ وَ لَا حَرَكَهٖ غَدَائِيهِ وَ لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيهِ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيئِهِ (۲).

به خدا قسم درب خیبر را بواسطه اعضا و قدرت جسمی و غذایی که خوردم نکنم و پرتاب نکردم بلکه به قدرت ملکوتی و با نور الهی کمک شدم.

ص: ۳۷۸

۱- ۱) - تحفه المریدین: ۲۴۵.

۲- ۲) - بشاره المصطفی: ۱۹۱، روضه الواعظین: ۱/۱۲۷؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۵۱۳، المجلس السابع و السبعون، حدیث ۱۰.

زمانی که دانش انسان به خداوند بزرگ و مقام حضرت او و به جریمه هایی که در دنیا و آخرت برای جرم ها معین فرموده و به عاقبت خود که چه خواهد شد، در دل آدمی تحقق پیدا کرد و هم چون ریشه درخت در قلب انسان ثابت گشت حالت ترس در دل او جای خواهد کرد. از آنجا که این حالت که ریشه اش دانش انسان به واقعیت ها است، ثابت خواهد شد، انواع خوف ممدوح که در گذشته در شش قسمت بیان شد برای آدمی حاصل می شود.

۱- خوف از پیش آمدن حوادث ناگوار برای مردم بر اثر بی توجهی آنان به مسائل تربیتی و اعلام خطر به آنان و درصدد پیشگیری برآمدن از آن حوادث برای نجات خلق.

۲- خوف از سوء عاقبت و فعالیت در جهتی که عمر آدمی به حسن عاقبت خاتمه یابد.

۳- خوف از مقام خدا و در نتیجه پاک ماندن از گناه.

۴- خوف از عذاب گناه انجام گرفته که بهترین علت برای توبه و بازگشت است.

۵- خوف از نقصان در عبادت یا قلت آن در برابر عظمت حق و در نتیجه کوشش بیشتر برای عبادت بیشتر.

۶- خوف از کوچکی خود در برابر عظمت بی انتهای حضرت حق و در نتیجه، فعالیت کردن برای اتصال به حضرت او از طریق عبادات کامل جهت جبران کوچکی خویش.

چون ترس به واقعیت در دل جای گیرد و ترس صحیح باشد به دنبال آن مسئله گریز می آید، گریز از جاهلاندن، گریز از بدکارانی که توقع خوبی در آنان نمی رود، گریز از گناه و معصیت و هرچه که نزد مولا پسندیده نیست.

عوامل نجات

زمانی که به خاطر خوف، انسان از تمام برنامه های خسارت بار بگریزد از شقاوت و بدبختی، از خزی دنیا و عذاب آخرت، از ریخته شدن آبرو در دو جهان نجات پیدا کرده و به فوز عظیم و رستگاری رسیده است.

امام باقر علیه السلام در روایتی می فرماید:

آنچه انسان را نجات می دهد سه چیز است: ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه روی در زندگی به هنگام غنا و فقر، به عدالت سخن گفتن هنگام رضا و خشم (۱).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

سه چیز آدمی را نجات می دهد: حفظ زبان، گریه بر گناه، در صورت سود نداشتن نشستن در خانه. و امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: آنچه مایه نجات است عبارت است از: خوراندن به مردم، افشای سلام، نماز شب به آن هنگامی که مردم در خوابند (۲).

هم چنین رهبر بزرگ اسلام در ضمن وصایایش به امیر مؤمنان علیه السلام علل گرفتاری

ص: ۳۸۱

۱- ۱) -الخصال: ۸۴/۱، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۱/۱۰۵، باب ۲۳، حدیث ۲۵۴.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱/۱۰۵، باب ۲۳، حدیث ۲۵۴.

و خوشبختی و نجات را چنین بیان می کند:

یا علی! تو را از سه خصلت بزرگ که گناه است نهی می کنم: حسد، حرص، دروغ که البته انسانی که دارای ترس از مقام خداست دائم از این سه خصلت و مشابه آن در حال گریز است.

یا علی! بزرگترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن به مردم، مواسات با برادر در راه خدا و یار حق در هر حال.

یا علی! خوشحالی مؤمن در دنیا به سه چیز است ملاقات با برادران، افطار از روزه، عبادت در آخر شب.

یا علی! سه چیز در هر کس نباشد برای اعمال نیکش پایداری نخواهد بود، و رعی که او را از معاصی حفظ کند، اخلاقی که بتواند با آن با مردم زندگی کند، بردباری و حالی که بتواند جهل جاهل را با آن از خود دور نماید.

یا علی! سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق به وقت تنگدستی، انصاف دادن به مردم و بخشش علم به کسی که برای فراگیری آن آمده.

یا علی! سه چیز از مکارم اخلاق است، بخشش به کسی که تو را محروم کرده، صله رحم با خویشی که با تو قطع رابطه کرده و گذشت از کسی که به تو ظلم کرده (۱).

آری، انسان اگر از حرص، حسد، کذب و سایر صفات رذیله بگریزد و به واقعیت هایی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام سفارش کرده آراسته شود نجات پیدا کرده است. کسی که به حقیقت، نجات از شر دنیا و آخرت را می طلبد باید از کلیه عوامل شر در گریز باشد، کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آنچه انسان باید بگریزد

ص: ۳۸۲

تا نجات یابد پرده برداشته و آدمی را بگریز از عوامل شر تشویق نموده و علل بدبختی و شقاوت را برای انسان بیان کرده اند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَا- يُؤْمِنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ لَا- يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا- حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا (۱).

امام صادق علیه السلام از قول پدرش فرمود: کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

سه نفر بدون حساب به دوزخ می روند حاکم ستمکار، بازرگان دروغگو و پیر زناکار (۲).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْغَنِيِّ الظَّالِمَ، وَ الشَّيْخَ الْفَاجِرَ وَ الصَّغْلُوكَ الْمُخْتَالَ ثُمَّ قَالَ، أَ تَدْرِي مَا الصَّغْلُوكَ الْمُخْتَالَ؟ قَالَ: فَقُلْنَا الْقَلِيلَ الْمَالِ، قَالَ: لَا، هُوَ الَّذِي لَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سه کس را دشمن می دارد، پول دار ستمکار، پیرمرد نابکار و درویش متکبر، سپس فرمود: می دانی درویش متکبر کیست؟ گفتم: شخص کم بضاعت، فرمود: نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثَةَ الْأَكِلِ زَادَهُ وَخَدَهُ، وَ الرَّأَكِبِ

ص: ۳۸۳

۱-۱- الخصال: ۸۲/۱، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۴۰/۹، باب ۵، حدیث ۱۱۴۷۳.

۲-۲- وسائل الشیعه: ۴۰/۹، باب ۵، حدیث ۱۱۴۷۳.

۳-۳- مستدرک الوسائل: ۳۷۴/۱۱، باب ۴۹، حدیث ۷۵۶۷-۱۶.

فِي الْفَلَاهِ وَحَدَهُ، وَ النَّائِمِ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ (۱).

امام کاظم علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله سه نفر را لعنت کرده است: مسافری که توشه خود را تنها بخورد و از همسفرهایش دریغ ورزد، کسی که در بیابان تنها مسافرت کند و هر کس در خانه تنها بخوابد.

كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ (۲).

آن که ستم می کند و آن که در آن ستم کمک می دهد و آن که ستم را می پسندد هر سه شریکند (در این گناه).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظَلَمْتُ يَغْفِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ ظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَ ظُلْمٌ لَا يَدَعُهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدَعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ (۳).

امام باقر علیه السلام فرمود: ستم سه گونه است: ستمی که خدای عز و جل می آمرزد و ستمی که نمی آمرزد و ستمی که از نظر نمی اندازد، اما ستمی که نمی آمرزد شرک به خداست و ستمی که می آمرزد ستمی است که شخصی درباره خودش کرده و ستمی که از نظر نمی اندازد حقوقی است که بندگان به یکدیگر پیدا می کنند.

آری، وقتی خوف در قلب انسان خوف صحیح و واقعیت داری بود، انسان از هر گناهی از قبیل آنچه در روایات بالا ذکر شد فرار می کند و چون فرار کرد به طور حتم

ص: ۳۸۴

۱- ۱) - المحاسن: ۳۹۸/۲، باب ۵، حدیث ۷۶.

۲- ۲) - الخصال: ۱۰۷/۱.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۳۱۱/۷۲، باب ۷۹، حدیث ۱۵.

و بدون شک نجات پیدا می کند.

[وَ إِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهِدَ الْفَضْلَ]

نور یقین

چون نور یقین در دل تابید، به تماشای عنایتی نایل می شود که قبل از یقین از آن عنایات بی بهره بود، این چه یقینی است که سود آن بیشتر مشمول الطاف الهی شدن است. این چه یقینی است که حصول آن در قلب و تابش آن در دل باعث می گردد که فاصله بین انسان و خدا کم شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آنچه را قبل از آن نمی دید می بیند البته برای یافتن این یقین باید به کتاب خدا و روایات که منعکس کننده اصول عرفان واقعی هستند مراجعه کرد.

مراتب یقین

قبل از هر چیز باید دانست که از نظر عارفان، یقین دارای سه مرتبه است:

۱- علم الیقین.

۲- عین الیقین.

۳- حقّ الیقین.

علم الیقین به معنای تصوّر و تصدیق موضوع به صورتی است که در واقع چنان است و البته حصول این یقین جز به کمک دانش و علم و استدلال و منطق میسر نیست.

عین الیقین به معنای دیدن و مشاهده کردن واقعیت است و این مرتبه درجه ای

ص: ۳۸۵

از مرتبه قبل بالاتر است، چون بین چیزی را به چشم دیدن و باور کردن تا شنیدن و قبول کردن خیلی فرق است.

حق یقین به معنای متحد شدن وجود با واقعیت است؛ به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیت خارجی یا موجودیت انسان یکی گردد، به قول بابا طاهر عریان: بود درد مو و درمانم از دوست

حق یقین به معنای فنای در حق و بقای به اوست، علماً و شهوداً و حالاً و مراد از لقای حق در آیات قرآن همین مرتبه است (۱)، مرتبه ای که کار دلیل و برهان کار دیده نیست، بلکه نتیجه حرکت الهی قلب است، قلبی که خانه اوست و عرصه تجلی نور او و چون دیده قلب که از آن تعبیر به بصیرت می شود، به نور یقین روشن گردد انسان مستحق عنایات خاصه و الطاف رحمانیه می گردد و می شنود آنچه را قبل از این یقین نمی شنید و می بیند آنچه را نمی دید و می یابد، آنچه را نمی یافت.

«منازل السائرین» که یکی از بهترین کتب عرفانی است در باب یقین چنین می گوید:

و یقین را سه درجه است:

اول علم یقین و آن قبول چیزی است که از حق ظاهر شده و به ما رسیده و قبول چیزی است که مربوط به حق است و از ما غایب است و استقامت بر چیزی است که قائم به حق است».

در شرح مطلب فوق می فرماید: «علم یقین قبول برنامه هایی است که از طریق انبیا از قبیل ایمان و اسلام و احکام و معجزات که همه دلالت دارند از جانب حقند

ص: ۳۸۶

به ما رسیده و نیز قبول آخرت و احوال روز قیامت و بهشت و جهنم و هر چه که متعلق به فرد است می باشد.

و نیز ایستادگی و پابرجایی بر اموری است که بندگان به آن هدایت می شوند و یقین آنان تقویت می گردد.

درجه دوم عین الیقین است و آن بی نیازی انسان از یافتن واقعیت به کمک استدلال است و بی نیازی انسان از خبر، به وسیله دیدن است و پاره شدن حجاب علم به مشاهده واقعیت است.

سپس در شرح می فرماید:

عین الیقین شهود اشیاء به کشف است، به همان طور که اشیاء هستند و این گونه مشاهده با کمک فطرت پاک و قلب سلیم است و در صورت پاک شدن عالم جان از غبار گناه و کدورت شک و تردید میسر است. منظور از حجاب علم هم معلوم است که گاهی انسان، صورتی مطالب با واقع در ذهن خود تصوّر می کند و در حالی که شیء غایب از او است؛ ولی در صورت حضور شیء در برابر انسان و انعکاس آن شیء برابر در قلب این عین الیقین است.

درجه سوم حق الیقین است و آن تالؤ نور صبح کشف است، سپس راحت شدن از سنگینی تعین بر دوش جان سپس فنا در حق الیقین.

آن گاه در شرح این مطلب می فرماید: حق الیقین به تحقق به حقیقت علم حق است با فنا از بود خود و علم خود، به این معنی که تجلی نور حقیقت است بر ظلمت متیت انسان، به طوری که انسان بر اثر آن تجلی از میان برخیزد، چون از میان برخاست و خودی بر جای نماند از سنگینی بار یقین رها می شود؛ زیرا قبل از آن تجلی موجودی بود آراسته به صفت یقین، ولی اکنون وجودی نمانده که حامل صفت یقین باشد و متحمّل حقیقی که یقین بر او بار کرده، بلکه به جایی رسیده که دست حق و گوش حق و چشم حق و علم حق و راه حق و قدم حق شده و او نیست

که به سیرش ادامه می دهد، بلکه او را در مسیر می برند و از خود حرکتی ندارد، حرکتش می دهند، آن گاه فنا در حق یقین که دیگر از او عین و اثری نمی بینی (۱).

همه حق است و بس، همه فنا است و بس، همه تعلق و ربط است و بس و به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام در مناجات مسجد کوفه:

مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمَوْلَىٰ وَ أَنَا الْعَبِيدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبِيدَ إِلَّا الْمَوْلَىٰ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْغَزِيرُ وَ أَنَا الدَّلِيلُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْغَزِيرُ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخَالِقُ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْعَظِيمُ وَ أَنَا الْحَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْحَقِيرَ إِلَّا الْعَظِيمُ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْقَوِيُّ وَ أَنَا الضَّعِيفُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلَّا الْقَوِيُّ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْمُعْطَىٰ وَ هَلْ يَرْحَمُ السَّائِلَ إِلَّا الْمُعْطَىٰ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلَّا الْحَيُّ، مَوْلَايَا يَا مَوْلَايَا أَنْتَ الْبَاقِي وَ أَنَا الْفَانِي وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَانِي إِلَّا الْبَاقِي (۲).

آری، به آنجا می رسد که شخصیتی مانند امیر مؤمنان علیه السلام که از نظر سرمایه

ص: ۳۸۸

۱-۱) - منازل السائرین: ۱۲۲.

۲-۲) - مولايم ای مولاي من! تو مولايي و من بنده ام، آيا رحم مي کند به بنده جز مولا؟ مولايم ای مولاي من! تو عزيزي و من خوار، آيا رحم مي کند به خوار جز عزيز؟ مولايم ای مولاي من! تو خالقي و من مخلوق، آيا رحم مي کند به مخلوق جز خالق؟ مولايم ای مولاي من! تو با عظمتي و من ناچيز، آيا رحم مي کند به ناچيز جز با عظمت؟ مولايم ای مولاي من! تو نيرومندي و من ناتوان، آيا رحم مي کند به ناتوان جز نيرومند؟ مولايم ای مولاي من! تو بي نيازي و من نيازمند، آيا رحم مي کند به نيازمند جز بي نياز؟ مولايم ای مولاي من! تو عطابخشي و من سائل، آيا رحم مي کند به سائل جز عطابخش؟ مولايم ای مولاي من! تو زنده اي و من مرده، آيا رحم مي کند به مرده جز زنده؟ مولايم ای مولاي من! تو باقي هستي و من فاني، آيا رحم مي کند به فاني جز باقي است؟

ایمانی و عملی و اخلاقی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام ادوار خلقت بی نظیر است، چنان فانی در او می شود که خود را ذلیل، فقیر، ضعیف، میت و فانی می داند و این پرثمرترین حالتی است که انسان نسبت به حق پیدا می کند و این مرحله حق الیقین است.

البته با تدبّر در آیات قرآن و روایات معلوم می شود که انسان از طریق علم الیقین به مرتبه عین الیقین و از عین الیقین به مرحله حق الیقین می رسد. در علم الیقین فعالیت مغزی و عقلی دخالت دارد و در عین الیقین فعالیت قلب و در حق الیقین جذبۀ الهی و عنایت خداوندی که همان کشش معشوق به عاشق است می باشد. اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد (۱).

قرآن و مسئله یقین

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ [(۲).

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام دریافت که ربی در عالم و مالک و کارگردانی در هستی به جز حضرت او نیست. او یافت که نظام جهان متکی به اراده اوست و کلمه کُن که فعل وجود مقدس آن جناب است در این عرصه هستی حاکم است، در چنین دریافتی به هیچ وجه شک و تردید راه ندارد و از این راه انسان مراتب یقین را طی کرده تا به مقام تسلیم و رضا و فنا فی الله و بقاء بالله می رسد این آیه نمایانگر یقین

ص: ۳۸۹

۱-۱) - حافظ.

۲-۲) - انعام (۶): ۷۵.

ابراهیم علیه السلام به حضرت اوست.

[وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ] (۱).

و به آخرت ایشان یقین دارند.

یعنی در برپایی، آن جای که براساس عدل الهی و نظام متقن حرکت در اجزای هستی است، کمترین شک و ریبی ندارند.

[وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ] (۲).

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

آری، اندیشمندان و متفکران به هنگامی که در آثار الهی در پهنه زمین، در خشکی ها و دریاها فکر می کنند و به این نتیجه می رسند که بدون خالق عادل، عالمی حکیم، امکان پیدایش و فعالیت ذره ای وجود ندارد.

اندیشمندان از تفکر در صُنْع الهی چنین نتیجه می گیرند که زمین انبار موادی برای موجودات زنده است، موادی که قدرت، انسانها و ماشین های حساب، از شمارش آن عاجز است؛ چه رسد به تحقیق در تمام شئون هر ذره ای از ذرات این مواد بی حساب.

مسئله جو زمین که درباره آن هزاران کتاب نگاشته شده است، معادن زمین که درباره آن میلیونها جزوه و کتاب منتشر شده است، خشکی ها، تپه ها، کوهها، چشمه ها، رودخانه ها، صحراها، جزیره ها، دریاچه ها، دریاها، اقیانوسها و عجایبی که در اقیانوسها وجود دارد و... همه این آثار، حرکت دهنده انسان به سوی یقین اند و به سوی مراتب یقین تا جایی که از انسان ها افرادی بزرگ

ص: ۳۹۰

۱- ۱) - بقره (۲): ۴.

۲- ۲) - ذاریات (۵۱): ۲۰.

و بی نهایت بزرگ چون انبیا و ائمه علیهم السلام و صلحا و عارفان و اولیا به وجود آیند.

روایات و مسئله یقین

عَنْ جَابِرٍ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخَا جُعْفٍ إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ (١).

«جابر جعفی می گوید: حضرت صادق علیه السلام به من گفت: ای برادر جعفی ایمان از اسلام برتر است، و یقین از ایمان بالاتر است، و چیزی گرانباتر از یقین نیست.

مجلسی بزرگ رحمه الله در توضیح این روایت می فرماید:

یقین در وجود هر که تجلی کند، از او معصیت صادر نمی شود، امّا در ایمان این طور نیست، به خصوص که ایمان اکثر مردم تقلیدی و ظنی است و با کمترین و سوسه نفس یا شیطان از بین می رود. نمی بینید وقتی طبیب می گوید: فلان غذا برای فلان مرض ضرر دارد، یا باعث فزونی مرض یا دیر خوب شدن است و مردم قول طبیب را سخت عمل می کنند؛ امّا با این همه آیات خدا و اخباری که از انبیا و ائمه علیهم السلام درباره خطرات و آثار شوم معاصی رسیده تصریح شده است که گناهان باعث هلاکت و عذاب شدید است، مردم کمتر توجه می کنند و این نیست مگر از ضعف ایمان و نبود یقین.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَ التَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَ الْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قَسَّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ (٢).

ص: ٣٩١

١-١) -الكافی: ٥١/٢، باب فضل الايمان، حديث ١.

٢-٢) -الكافی: ٥١/٢، باب فضل الايمان، حديث ٢.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: ایمان درجه ای از اسلام بالاتر است و تقوا درجه ای برتر از ایمان است و یقین به درجه ای فوق تقواست و چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده.

آری، یقین پس از عبور از تمام مراحل اسلام و ایمان و تقوا به دست می آید.

کسی که این مراحل عالی را به دست آورد و به عرصه یقین قدم بگذارد البته شاهد عنایات مهمی از خدای بزرگ خواهد شد.

عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا هُوَ الْإِسْلَامُ، وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ لَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَ مِنَ الْيَقِينِ قَالَ: قُلْتُ: فَمَا أَيْ شَيْءٍ الْيَقِينُ قَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّفْوِيضُ إِلَى اللَّهِ قُلْتُ: فَمَا تَفْسِيرُ ذَلِكَ، قَالَ هَكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١).

یونس می گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام پرسیدم، فرمود:

امام باقر علیه السلام فرموده: اسلام است و ایمان به درجه ای فوق آن و تقوا فوق ایمان و یقین بالاتر از تقواست و چیزی کمتر از یقین بین مردم قسمت نشده است، عرضه داشتیم: یقین چیست؟ فرمود: تکیه بر خدا، تسلیم به خدا، رضایت به قضای الهی، و اگذاردن برنامه به او، عرض کردم تفسیر اینها چیست؟ فرمود:

این طور امام باقر علیه السلام فرمود.

در این روایت مهم دقت کنید، چگونه ممکن است کسی که در همه حال تکیه بر خدا دارد و در همه شؤون تسلیم حضرت اوست و به تمام داده های خداوند راضی

ص: ۳۹۲

است و امورش را به حق واگذار کرده و به مرتبه یقین رسیده (که این چهار علامت نشان می دهد که به حق یقین رسیده) گناه از او سر بزند؟ آنان که به چنین مرتبه ای از یقین دست می یابند همانان اند که حضرت صادق علیه السلام درباره آنان می فرماید: **وَ إِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ.**

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ صَحَّهَ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسْؤِقُهُ حَرِيصٌ وَلَا يَرُدُّهُ كِرَاهِيئُهُ كَارِهِ، وَ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لِأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ، كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَلِهِ وَ قَسَطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السَّخَطِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: یقین در وجود مرد مسلمان علاماتی دارد و آن این است که دارنده یقین به خاطر دنیا و شؤون آن خشنودی مردم را با سخط خدا معامله نمی کند و مردم را به آنچه خداوند از مال دنیا به آنان نداده سرزنش نمی نماید؛ زیرا یقین دارد که خداوند بیش از آنچه در دست اوست روزی او نکرده است. رزق چیزی نیست که عامل جلبش حرص حریص باشد، یا عوامل ردش نگرانی شخص نگران باشد، اگر یک نفر از شما از رزق چنانچه از مرگ فرار می کند بگریزد بداند که روزی او به او می رسد چنان که مرگ به او می رسد سپس فرمود: خداوند به عدل و دادش، آرامش قلب و راحت بدن را در یقین و رضا قرار داده و غم و غصه را در شک و تردید و ناخشنودی از داده اش قرار داده.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۹۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگاه کرد که چرت می زد و سر به زیر داشت، رنگش زرد شده بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی نشسته بود.

به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ گفت: یا رسول الله در حال یقین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفته او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقت و علامتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ جواب داد: یقین من آن است که مرا در غم فرو برده و شبنم را به بی خوابی کشیده و روز گرمم را به تحمل تشنگی واداشته، جانم از دنیا و آنچه در اوست به تنگ آمده و روی گردان شده تا جایی که می بینم عرش خداوندم برای حساب برپاست و همه مردم بر آن محشورند و من در میان آنانم، گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اند و با یکدیگر در تعارف و به پستی ها تکیه زده اند و گویا می نگرم دوزخیان را که زیر شکنجه‌هایند و فریاد می کنند! خیال می کنی من الآن لغزه آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن کرده. سپس فرمود: ای جوان! آنچه داری از آن با شدت نگهداری کن.

سپس جوان گفت: یا رسول الله! دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد، چیزی نگذشت که در یکی از جنگ ها پس از نه تن شهید شد و او نفر دهم بود.

مجلسی رحمه الله در ذیل این روایت می گوید:

در قلب انسان پرده هایی ست تاریک و تیره که نمی گذارند نور حقیقت در آن بتابد و با خموشی و بی خوابی و گرسنگی و مراقبت دائم این پرده ها دریده شود و حقیقت تجلی می کند.

در حدیث نبوی به برخی از این پرده ها اشاره شده است که فرمود: اگر شیاطین گرد دل آدمیزاد نگردند به ملکوت آسمان چشم اندازند.

البته برای از بین بردن این پرده ها و غبار کدورتها، بهترین راه اجرای فرامین حق و دوری از هر گناه صغیره و کبیره است و اگر انسان بتواند چهل روز وجودش را از غیر حق پاک کند، این نور تجلی خواهد کرد و چشمه های حکمت از قلب بر زبان جاری خواهد شد، چنانچه در روایتی به همین معنا اشاره شده:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ مِنْ قَلْبِهِ عَلِيٌّ لِسَانِهِ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ (۱).

هر کس چهل روز را مخلصانه برای خدا صبح کند چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش آشکار می شود.

و چون آن نور درآید انسان موفق به مشاهده الطاف خاصه ربّانی خواهد شد و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهِدَ الْفَضْلَ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْهُ چُونِ يَقِينِ فِي قَلْبِ الْإِنْسَانِ جَاءَ الْوَقْفُ بِعِنَايَاتِ اللَّهِ وَثَوَابِ جَزِيلِ خِدَاوْنَدِي وَ مِنْهُ مَهْمَتَرِ أَمِيدِ رَسِيدِنَ بِمَطْلُوبِ وَ مَعشُوقِ حَقِيقِي وَ رَسِيدِنَ بِمَقَامِ قَرَبِ پُرُورِدِ گَارِ پَدِيدَارِ خَوَاهِدِ گشت.

ص: ۳۹۵

لذت امید

چون شیرینی و لذت امید را یافت، آتش طلب به تمام معنی در دل او شعله ور شود و به طلب مطلوب خود که قرب الهی است با تمام جدّیت برخواهد خواست و آن آتش به سعی او در این زمینه، قوّت خواهد گرفت و لحظه ای از فعالیت برای رسیدن به او غافل نخواهد شد که گفته اند: وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد

توفیق الهی

چون توفیق طلب مطلوب را یافت و به خاطر طلب به کوشش برخاست و به وسیله ریاضت های شرعی و مجاهدت های نفسانی و آراسته شدن به حسنات و پاک گشتن از رذایل، از قیود شیطانی و هواجس نفسانی و پابندی مادی رهایی یافت، معشوق را می یابد و فانی در او می گردد و موجودیت او تبدیل به یک موجودیت الهی صرف می گردد.

این مقام همان مرحله یافتن است که در این زمینه گفته اند: «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَّ» آن کس که به طلب چیزی برآید و بر آن اصرار و جدیت کند آن را خواهد یافت و آن کس که دری بکوبد و سرسختی نشان دهد داخل شود.

[وَ إِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْفُؤَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ]

هنگامی که عارف حجاب های ظلمانی را بر اثر دستورهای الهی از آینه دل و نفس زدود، وقتی که نیتی برای عارف جز خدا نماند، زمانی که برای عارف همّتی به جز رسیدن به مقام قرب باقی نبود، نور معرفت تابیدن می گیرد؛ معرفت به این که در مملکت وجود جز او دیاری نیست و چون نور معرفت در دل تجلّی کند نسیم عشق بوزد، آن عشقی که اصل اصول است و سرمایه ای جز آن نیست عشق به خدا، عشق به اوامر و نواهی او، عشق به رسالت انبیا و امامت امامان علیهم السلام.

عشق به عمل صالح، عشق به اخلاق حسنه و عشق به حرکت به سوی او و قبول تحمل هر مصیبتی در راه رسیدن به مقام قربش.

ص: ۳۹۸

[وَ إِذَا هَاجَ رِيحَ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ (فِي) ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ]

چون نسیم محبت به آن کیفیت که در بالا گفته شد بوزد، هیچ وحشتی از هیچ چیزی برای انسان نخواهد ماند، از برکت آن نسیم الهیه در سایه محبوب واقعی قرار می گیرد و با معشوق خود مأنوس شده و همنشین با دوست واقعی و مطلوب حقیقی می گردد. و چون انس به محبوب آمد، از چیز دیگری لذت نخواهد برد و هیچ عاملی قدرت برگرداندن او را از این راه ندارد. موحد چو در پای ریزی زرش

به خاطر این انس و لذت بردن از آن که نتیجه عشق واقعی است، امام در جمله بعد می فرماید:

[وَ آثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَيَّ مَا سِوَاهُ]

و این وقت است که محبوب را بر آنچه غیر اوست او ترجیح داده و در زندگی خود او را بر هر چیزی مقدم می دارد. اراده او و خواسته او و همت او به طور کامل اراده و خواسته معشوق خواهد شد و اگر همه دنیا از او برگردند، او به محبوبش انس بیشتر و عشق شدیدتر پیدا خواهد کرد.

ص: ۳۹۹

چون به محبوب برسد، در حقیقت از اختیار ناس و نفس درآمده و در اختیار مولا - قرار گرفته، امری جز امر و نهی او نمی ماند؛ زیرا بریده از نفس و خلق چگونه محکوم نفس و خلق است؟ و متصل به او چگونه بریده از امر و نهی است؟ در آنجا برایش یقینی است که اجرای اوامر و نواهی مولا - باعث اتصال بیشتر است، از این جهت است که بر شدت عبادت افزوده می گردد و امر و نهی متوجه او نخواهد شد؛ مگر این که آن را به اجرا بگذارد.

[وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأَنْسِ بِالْمُحِبُّوبِ مَعَ أَدَاءِ أَوْامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَّ إِلَيَّ رُوحَ الْمُنَاجَاهِ]

انس الهی

چون عارف، متمکن بر بساط انس با محبوب حقیقی شد و اوامر و نواهی او را به اجرا گذاشت روح مناجات را یافته و به جایی می رسد که، ترک عبادت آن هم نه تنها واجبات بلکه سنتها برایش از قبیل جدا شدن ماهی از آب است و از این کلام استفاده می شود که کسالت و کاهلی در عبادت نشانه دوری از جناب اوست و میل و رغبت به آن دلیل قرب و علامت توجه به جلال و جمال اوست.

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در وقت رسیدن اوقات نماز به بلال می فرمود:

أَرْحَنَا يَا بِلَالُ (۱)،

ما را راحت کن

یعنی: اذان بگو تا ما به عبادت حق که راحت و لذت ما در آن است مشغول شویم.

حفظ اوامر و نواهی حق بالاترین ادب انسان به مولاست و بساط انس با او به وسیله دستورهایش برای آدمی حاصل می گردد.

ص: ۴۰۱

با ادب به مقام انس می توان رسید و عنایت انس آن است که دل به دوست شاد باشد و شاد بودن دل به دوست آن است که جز دوست او را به کار نیاید.

و اگر به اندازه هر دو عالم نعمت پیش او آرند، او را شادی نشاید، زیادت شادی به چیزی جز دوست، نشان نقصان محبت است.

و اگر هر دو عالم بلا پیش او آرند از جا نرود، از بهر آن که چیزی از جا رفتن در وقت دعوی محبت دلیل فراغت سر است از محبت.

و معنی وحشت از غیر گرفتن، آن است کز بهر خویش، با دوست، هیچ انبساط نماند، نه تقاضای نفع و نه تقاضای دفع ضرر بلکه «مقام تسلیم».

و با دوست چنان خوش گردد که اگر عطا منع کند نگویید: چرا کردی و اگر بلا بر گمارد نگویید چرا گماشتی.

و چون حق سبحانه و تعالی خواهد، دل دوستی را با خویش به انس آرد یا مادام نیکی خویش بر او متواتر دارد، یا بلای غیر خویش به او باز نماید؛ تا از غیر او گریزان باشد.

و هر وقت که انس با حق شدت گیرد، وحشت از خلق فزونی یابد و علامت انس آن است که صاحب او را وحشت پدید آید از دنیا و از خلق، مگر با اولیای خدای که انس گرفتن با اولیاء، انس است با خدای و هر که با خلق انس گرفت بر بساط فرعونیان ساکن شد، خدای را باش و اگر نه خود مباش، انس آن است که از ما سوی الله وحشت در تو پدید آید.

و حجاب میان بنده و خدا، آسمان و زمین و عرش و کرسی نیست خیال و اوهام و متیت تو حجاب است. از میان برگیر و به خدای بشتاب. باید که اگر در خلوت باشی خدای را ببینی و اگر با خلق باشی خدای را ببینی و هر چه جز حق بود نزدیک تو باطل بوده و تغیر عالم سر تو را نجنباند و بلای حق مهر تو را کم نکند.

هیت حسنش چو بر بودت ز خویش*** پرده حشمت براندازد زپیش
هر که غیرست از میان بیرون شود*** پس امید از بیم مرد افزون شود
مجلس بخشایش آمد این بساط*** عشقبازان را مقام انبساط
مایه سودا از این بازار خاست*** پس کلیم الله حق دیدار خواست
چون نسیم این چمن پیدا شود*** بلبل جان در قفس شیدا شود
سالک از اول چو بشناسد مقام*** انس او با طاعت و ذکر مدام
آن که صاحب حال باشد نام او*** با صفات حق بود آرام او
آن که او را انس با ذات خداست*** بحر تمکین است و غواص بقاست

[وَ مِثَالُ هَذِهِ الْأُصُولِ الثَّلَاثَةِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَةِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخَلْقِ، وَ مَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَمِنَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمَلَهَا فِي الْمَعْصِيَةِ، وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ]

مثال خوف و رجا و محبت همانند حرم و مسجد و کعبه است. کسی که وارد منطقه حرم می شود از آزار خلق در امان است؛ زیرا وارد در حریم، بسیاری از برنامه های عادی بر او حرام و ممنوع است چه رسد به برنامه ها تحریم شده، چنان که وارد شده به حرم از دیگران در امان است، وارد شده به منطقه خوف از عذاب دنیا و آخرت در امان است، چرا؟ برای این که خائف از مقام خدا قائم به امر و نهی الهی است و اجرای دستورهای خداوند بهترین منطقه امن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

کسی که وارد مسجد الحرام شود، در حقیقت وارد مرکز معشوق و منطقه محبوب شده است، قرآن درباره وارد به مسجد می گوید: [وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا] مهمان دوست و وارد به حضور مولا مگر کاری غیر از خواسته مولا انجام می دهد، مگر ممکن است جوارح او آلوده به معصیت شود، آنجا که علتی و سببی برای گناه یافت نمی شود، آنجا فقط جای توجه به محبوب و انجام خواسته های اوست. و به همین خاطر مجری برنامه دوست به حضرت او حُسن ظنّ پیدا کرده و قلبش از امید

به رحمت و عنایت او آکنده می شود و خدا هم برابر با روایات گذشته با بنده اش برابر با حسن ظنّ عبد و خوفی که از مقام مولا دارد، عمل می کند.

و کسی که وارد خانه شود، جز این که مشغول به صاحب خانه باشد کاری از او ساخته نیست، هم چنین قرار گرفته در منطقه محبت، عشقی به جز عشق مولا و محبتی جز محبت به دوست احساس نمی کند و محبت هرگز از یاد او نرفته و پس از رسیدن به این محبت، هیچ محبتی را نمی تواند مقدم بر آن بدارد. این است که فقط او را می خواهد و هرچه را هم بخواهد برای او می خواهد.

ص: ۴۰۵

[فَأَنْظُرُ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ، فَإِنْ كَانَتْ حَالَتُكَ حَالَهُ تَرْضَاهَا لِحُلُولِ الْمَوْتِ فَاشْكُرِ اللَّهَ عَلَيَّ تَوْفِيقَهُ وَ عِصْمَتِهِ]

راستی خوب فکر کن، در خویش دقت نما، به نفس اندیشه بنما، اگر حال تو نسبت به مردم چنین است که مرگ برای تو خوشایند است پس خدا را به این حال و بر این که تو را توفیق اجرای واجبات و ترک محرمات داده و تو را از خطا و گناه و افتادن در چاه هلاکت حفظ فرموده شکر کن که چنین حالی نسبت به مرگ نتیجه عمل صالح و اخلاق حسنه و دوری جستن از گناه است. چنانچه حال اولیا نسبت به مرگ چنین بوده است. مگر نشیندی امام عارفان پس از ضربت ابن ملجم مرادی گفت:

فَزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ (۱)، یا علی اکبر به حضرت حسین علیهما السلام عرضه داشت:

لَا تَبَالِي

بِالْمَوْتِ (۲)، کسی باید از مرگ بترسد که به فکر مولا و در اندیشه عقبی نبوده و نباشد. چنانچه از ابو ذر پرسیدند: چرا چنین است که بعضی از مرگ و مردن می ترسند و از حلول آن خائف و هراسانند و بعضی آرزو دارند مرگ برسد و بدان راضی اند؟ پاسخ داد: آنان که از مرگ می ترسند کسانی هستند که دنیای خود را معمور و آخرتشان را خراب کرده اند و معلوم است که انتقال از آبادی به خرابی موجب ترس است و آنان که از موت راضی اند آخرت ایشان معمور است و دنیا پیش آنان

ص: ۴۰۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲/۴۱، باب ۹۹، حدیث ۴؛ اعلام الوری: ۸۶، باب ۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۶۷/۴۴، باب ۳۷؛ اللهوف: ۷۰.

بی ارزش و خرابه ای بیش نیست البته انتقال از خرابی به آبادی موجب رضایت است:

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ (۱).

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

ص: ۴۰۷

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۵۰، حدیث ۶.

[وَ إِنْ تَكُنْ الْآخِرَىٰ فَأَنْتَ قَلِيلٌ ۗ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَدِيدًا ۗ إِنَّ أَوْلَىٰ لَكَ بِذُنُوبِكُمْ أَنَّ تَكُونَ مِنَ الْغَافِلِينَ]

اما اگر حال تو نسبت به مرگ حال اکراه و تنفر است با عزمی درست از این حال به آن حال الهی سفر کن؛ زیرا کراهت از مرگ نشانه قساوت قلب است. بر گذشته خود که نسبت به خالق و خلق در غفلت بود و به سبب آن غفلت دچار حق الله و حق الناس شدی پشیمان شو و در تدارک حق الناس و حق الله برآی که در دنباله حق الله و حق الناس مشکلات و گرفتاری اخروی فراوان است.

ص: ۴۰۸

[وَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ عَلَى تَطْهِيرِ الظَّاهِرِ مِنَ الذَّنُوبِ، وَتَنْظِيفِ الْبَاطِنِ مِنَ الْعُيُوبِ]

از خداوند مهربان برای پاک شدن اعضایت از گناه کمک بخواه و برای طهارت باطن از همه عیوب مدد بجوی و بدان که در قرآن و روایات وارد شده که بهشت جای پاکان است.

در قرآن آمده است:

[الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ] (۱).

زنان پاک برای مردان پاک.

و در روایتی آمده است:

و الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا الطَّيِّبُ (۲).

داخل بهشت نمی شوند مگر پاکان.

ص: ۴۰۹

۱-۱ - نور (۲۴): ۲۶.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۳۱۷/۷۰، باب ۱۳۷ الذنوب و آثارها.

[وَاقْطَعِ زِيَادَةَ الْغَفْلَةِ مِنْ قَلْبِكَ]

و زیادی غفلت را از قلب خود قطع کن و هرگز از یاد مرگ و ذکر خدا غافل مباش. قید زیاده در متن روایت اشاره به آن است که بعضی از غفلت ها از لوازم حالات بشری است و احتراز از آنها ممکن نیست، پس غفلتی که امام امر به قطع آن می کند زاید بر غفلت طبیعی است.

[وَاطْفِ نَارَ الشَّهْوَةِ مِنْ نَفْسِكَ]

و آتش شهوت را از نفس خاموش کن و با نفس به همان مقدار معامله کن که خداوند مهربان اجازه داده، نه به آن مقداری که خود نفس از تو می طلبد که اگر خواهش های نفسانی میدان پیدا کنند بزرگترین ضربه را بر انسان می زنند؛ چنانچه نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (۱).

دشمن ترین دشمنان همان نفس توست که بین دو پهلویت قرار گرفته.

خداوند مهربان به همه ما توفیق آراسته شدن به آنچه که در این روایت ذ شده مرحمت فرماید و ما را در مسیر الهی شدن و خلیفه الله شدن قرار بدهد.

ص: ۴۱۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱؛ مجموعه ورام: ۵۹/۱؛ عوالی اللالی: ۱۱۸/۴، حدیث ۱۸۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

